

سلسلہ مباحث  
مہدویت  
(۱۱)

# بررسی روایات صحیحہ آسمانی

سلسلہ دروس خارج مرکز تخصصی مہدویت  
حوزه علمیه قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# بررسی روایات صحیحہ آسمانی

نجم الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	بررسی روایات صحیحه آسمانی/نجم‌الدین طیسی ؛ ویراستار محمدرضا غفوری.
مشخصات نشر	قم: مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	ص: ۲۵۶.
شابک	978-600-8372-90-5
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت -- احادیث
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation-- Hadiths:
موضوع	مهدویت-- انتظار-- احادیث Mahdism -- *Waiting -- Hadiths آخرالزمان (اسلام) -- احادیث
موضوع	End of the world (Islam) -- Hadiths
شناسه افزوده	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	۲۲۴/۴BP:
رده بندی دیویی	۴۶۲/۲۹۷:
شماره کتابشناسی ملی	۸۸۸۷۹۵۴:
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیپا

## بررسی روایات صحیحه آسمانی



حوزه علمیه قم  
مرکز تخصصی مهدویت

مؤلف	نجم‌الدین طیسی
ویراستار	محمد رضا غفوری
ناشر	انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد	عباس فریدی
صفحه آرا	رضا فریدی
نوبت چاپ	دیجیتال / زمستان ۱۴۰۲
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۹۰-۵
قیمت	۲۶۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه امار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴/

تلفن: ۰۲۰ و ۱۴۱۰۳۷۸۴ / ۳۷۸۳۳۷۰ (داخلی ۱۱۷) / نمایر: ۰۲۵-۳۷۳۷۱۶۰

○ www.mahdi313.ir

entesharatmarkaz@chmail.ir

دفتر بنیاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در استان‌ها پاسخگوی درخواست‌های متقاضیان

کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می‌باشد.

کد فایل 0290130

## فهرست مطالب

۹	مقدمه پژوهش
۱۱	مقدمه
۱۳	جلسه اول
۱۴	بررسی لغوی واژه‌های ندا و صیحه
۲۳	مباحث مختلف پیرامون ندا و صیحه
۲۶	جلسه دوم
۲۶	روایت اول
۳۳	روایت دوم
۳۸	جلسه سوم
۳۹	ادامه روایت دوم
۴۱	روایت سوم
۴۴	روایت چهارم
۴۷	روایت پنجم
۴۸	روایت ششم
۴۹	جلسه چهارم
۴۹	روایت هفتم
۵۵	روایت هشتم

- ۵۷.....روایت نهم.
- ۵۸.....روایت دهم.
- ۵۹.....جلسه پنجم.
- ۵۹.....روایت یازدهم.
- ۶۱.....روایت دوازدهم.
- ۶۳.....روایت سیزدهم.
- ۶۶.....جلسه ششم.
- ۶۷.....روایت چهاردهم.
- ۷۱.....روایت پانزدهم.
- ۷۳.....جلسه هفتم.
- ۷۷.....روایت شانزدهم.
- ۷۹.....روایت هفدهم.
- ۸۰.....روایت هجدهم.
- ۸۱.....جلسه هشتم.
- ۸۴.....روایت نوزدهم.
- ۸۵.....روایت بیستم.
- ۸۶.....روایت بیست و یکم.
- ۸۷.....جلسه نهم.
- ۸۷.....روایت بیست و دوم.
- ۸۹.....روایت بیست و سوم.
- ۹۲.....روایت بیست و چهارم.

- جلسه دهم ..... ۹۷
- روایت بیست و پنجم ..... ۹۷
- روایت بیست و ششم ..... ۱۰۲
- جلسه یازدهم ..... ۱۰۹
- مارقه چه کسانی هستند؟ ..... ۱۱۷
- جلسه دوازدهم ..... ۱۲۱
- روایت جابر جعفی (هجوم ترك) ..... ۱۲۱
- بررسی روایات وسائل ..... ۱۲۶
- جلسه سیزدهم ..... ۱۳۰
- روایت جابر جعفی (هجوم ترك و اصهب و ابقع) ..... ۱۳۰
- جلسه چهاردهم ..... ۱۴۰
- روایت جابر جعفی (قرقیسیا) ..... ۱۴۰
- جلسه پانزدهم ..... ۱۵۲
- روایت جابر جعفی (موالی کوفه) ..... ۱۵۲
- کاربردهای کلمه مولی ..... ۱۵۳
- جلسه شانزدهم ..... ۱۶۰
- بررسی روایات ابقع و اصهب ..... ۱۶۰
- جلسه هفدهم ..... ۱۷۳
- ظهور حضرت مهدی عج از مکه، نه سرداب ..... ۱۷۳
- خروج حضرت از سرداب؛ نقل منابع اهل سنت، نه شیعه ..... ۱۷۴



۱۸۲.....	جلسه ہجدهم.....
۱۸۲.....	روایات مہدوی بہ نقل از سلیم.....
۱۸۵.....	بررسی اعتبار کتاب سلیم و شخصیت او.....
۱۹۳.....	جلسه نوزدهم.....
۱۹۳.....	سُلیم بن قیس و کتاب او.....
۲۰۳.....	جلسه بیستم.....
۲۰۳.....	نقد نظر بعضی از معاصران.....
۲۰۶.....	زمان وقوع صحیحہ.....
۲۱۳.....	جلسه بیست و یکم.....
۲۱۳.....	منادی و زمان ندا.....
۲۲۱.....	جلسه بیست و دوم.....
۲۲۱.....	توجیہاتی برای رفع تعارض روایات ندای روز و ندای شب.....
۲۲۴.....	بررسی مضمون روایات ندای در شب و ندای در روز.....
۲۳۵.....	جلسه بیست و سوم.....
۲۳۵.....	روز و ماہ ندا.....
۲۳۹.....	ندای آسمانی در کتب روایی اہل سنت.....
۲۴۳.....	جلسه بیست و چہارم.....
۲۴۳.....	مقدمہ.....
۲۴۳.....	دیدگاہ عامہ نسبت بہ ندا.....
۲۴۹.....	شخصیت حاکم نیشابوری و جایگاہ مستدرک نزد اہل سنت.....
۲۵۲.....	فہرست منابع.....

## مقدمه پژوهش

شاید بتوان گفت رخداد «ندای آسمانی» از معدود نشانه‌های ظهور است که کیفیت تحقق آن بر حسب ظاهر روایات و تنوع در اخبار وارد شده در این زمینه حالتی اعجازگونه دارد و پیدایش آن به شکلی است که اولاً، قابل جعل و تحریف نیست و ثانیاً، همه انسان‌ها در یک زمان با آن روبرو می‌شوند.

ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون مسئله علایم ظهور امام مهدی علیه السلام و به ویژه «ندای آسمانی» و پرداخت علمی و روزآمد به این موضوع که از مباحث مهم مرتبط با ظهور شمرده می‌شود، به منظور تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است در این راستا، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید.

## مقدمه پژوهش

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طیبی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می دارم. انتظار می رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

حوزه علمیه قم

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين سيما  
مهدى آل محمد.

خدا را بی نهایت شاکرم که به من توفیق خدمت به حضرت بقیة الله علیه السلام را  
عنایت کرده است. بیش از سیزده سال است که دروس خارج مهدویت را  
در حوزه مقدسه قم تدریس می کنم. الحمد لله به موضوعات زیادی پرداخته  
و مورد تحقیق و بحث و جمع بندی قرار داده ایم. یکی از آن موضوعات  
بررسی ندای آسمانی و علامت بودن آن برای ظهور حضرت مهدی است.  
همچنین اینکه در چه ماه و چه روز و چه ساعتی از شبانه روز و اینکه آیا  
یک صیحه است یا چند صیحه. علاوه بر آن آیا این علامت از  
اختصاصات روایات شیعه است یا در کتاب های اهل سنت نیز ذکر شده  
است.

این بحث طی بیست و چهار درس در طول دو ماه و نیم در تاریخ  
۱۳۹۰/۱۲/۲۳ شمسی به اتمام رسیده است. پس از پیاده سازی درس ها و  
مطالعه مجدد اینجانب، توسط مرکز تخصصی مهدویت در ضمن سلسله

## مقدمه

دروس خارج اینجانب به چاپ و نشر زینت یافت. شکر الله مساعیهم!  
امیدوارم در نشر معارف مهدوی موفق و مؤید باشند! ان شاء الله.

قم المقدسه

نجم الدین طبسی

شنبه ۱۴۰۰/۴/۵

۱۵/ذی القعدة/۱۴۴۲

## جلسه اول

مقدمه

بیان اهمیت موضوع «ندا و صیحه آسمانی»، حتمی بودن، از علامات حتمی ظهور بودن یا نبودن و میزان اهمیت آن در روایات فریقین و به خصوص در روایات شیعه از مباحث اصلی این نوشتار است.

همچنین اینکه هدف از ندای آسمانی چیست؟ آیا محتوای آن در مقام معرفی حضرت ولی عصر ع است و می خواهد به ظهور حضرتش بشارت دهد؟ یا اینکه تنها يك جنگ روانی است و می خواهد در دل دشمن، رعب و وحشت و در دل مؤمنان روح امید ایجاد کند؟<sup>۱</sup> یا آن طور که بعضی

۱. مؤمنان در نهایت فشار و زحمت به سر می برند. به حدی که در روایات آمده است مؤمن وقتی صبح می شود، امید ندارد که تا شب زنده باشد؛ شب که می شود امید ندارد که تا صبح زنده بماند؛ بلکه از شدت ظلم و فشار و گرفتاری هایی که با آن روبه روست، خودش آرزوی مرگ می کند. «حتى يتمنى الممتنى الموت صباحاً ومساءً، من عظم ما يرى» (الغیبة (للنعمانی)، ص ۲۳۵؛ عقد الدرر، ص ۹۷). یا اینکه طبق روایتی دیگر، کنار قبر برادر مؤمنش می رود، خودش را به آن قبر می ساید و می گوید: ای کاش من جای تو بودم! «حتى يأتي الرجل القبر فيقول يا ليتني كنت مكانك» (التشريف باليمن، ص ۲۴۵). چنین اوضاعی است که دیگر آمیدی در جامعه دیده نمی شود؛ بلکه یأس همه جا را فراگرفته است. در چنین موقعیتی ندای آسمانی می

گفته‌اند اتمام حجت بر همه عالم است؟ یا همه این‌ها و یا چیزی دیگر. این مسائل باید از لابه‌لای روایات استخراج و ارائه گردد.

موضوعات فوق‌الذکر از جمله موضوعات تفصیلی و جزئی ندای آسمانی هستند. اما اصل آن از مسلمات است. حتمی بودن آن (از علامات حتمی ظهور بودن) نیز از موضوعات مسلم است.

از ندای آسمانی گاهی تعبیر به ندا و گاهی تعبیر به صیحه شده است (النداء - الصیحه). باید به لغت مراجعه کرد و دید که آیا این‌ها مترادف، یا عموم من وجه یا عام و خاص هستند. گویا با یکدیگر تباین ندارند؛ چون گاهی تعبیر به ندا و گاهی تعبیر به صیحه شده است. نتیجه این بحث با بررسی واژه‌های مزبور در کتاب‌های لغت معلوم می‌شود.

### بررسی لغوی واژه‌های ندا و صیحه

#### واژه ندا

ندا (به فتح نون) یا ندا (به کسر نون) و قد یضم (گاه به ضمه نیز خوانده شده) به معنای صوت است. البته گاهی از اذان نیز تعبیر به ندا می‌شود: «سأله عن النداء قبل طلوع الفجر»<sup>۱</sup> در مورد اذان قبل طلوع فجر از حضرت سؤال کرد.

رسد، آن نیز با این محتوا که «الحق فی آل محمد» (حق در خاندان محمد ﷺ است). یا اینکه به نزدیکی ظهور حضرت بشارت می‌دهد.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۵۳.

در مجمع البحرین آمده است که «ناداه مناداة: ناداه صاح به»<sup>۱</sup> از این استفاده می‌شود که صاحب مجمع البحرین ندا را با صیاح به يك معنا گرفته است.

همچنین گفته شده است: نداء گونه خاصی از صیحه است؛ صیحه‌ای برای دعوت به اجتماع: «النداء الدعوة إلى الاجتماع»<sup>۲</sup>.

### واژه صیحه

صیحه گاهی به معنای عذاب، گاهی به معنای رساترین فریاد (صوت بأعلى الطاقة) و گاهی به معنای گریه و زاری نوزاد تازه متولد شده است (لا یصلی علی المولود الذی لم یصح؛<sup>۳</sup> نماز خوانده نمی‌شود بر بچه‌ای که متولد شده و داد و فریادی ندارد (مرده به دنیا آمده است)).

### خلاصه کلام:

آیا صیاح و صیحه با نداء به يك معنا هستند یا با یکدیگر فرق دارند؟ صیحه فریاد با بلندترین صداست؛ صدایی که از آن بلندتر نیست. آیا ندا نیز همین است؟ چنانچه فرمودند: «النداء ناداه صاح به» یا اینکه صیحه خاصی برای دور هم جمع شدن است (دور هم جمع شدن را می‌گویند: ناداه). مراجعه کنید و ببینید؛ زیرا در روایات هر دو بیان آمده است.

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۱۲.

۲. «نَدَا الْقَوْمُ نَدَاؤًا: اجْتَمَعُوا» (تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۳۰).

۳. «لَا یَصَلِّی عَلَی الْمَنْفُوسِ وَ هُوَ الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یَسْتَهَلَّ وَ لَمْ یَصِحْ...» (تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۹۹).



## آیات مربوط به ندا و صیحه

### آیات مربوط به ندا

کلمه «ندا» در دو آیه از قرآن کریم آمده است:

سوره بقره، آیه ۱۷۱: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً»

«داستان کافران همانند کسی است که به حیوانی بانگ می‌زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا نمی‌شنود. کر و لال و کورند؛ به همین سبب اندیشه نمی‌کنند.»

سوره مریم آیه ۳: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا»

«هنگامی که پروردگارش را با دعایی پنهان خواند.»

### آیات مربوط به صیحه

عنوان «صیحه» تقریباً در سیزده آیه از قرآن کریم آمده است:

سوره هود، آیه ۶۷: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ»  
«و کسانی را که ستم کردند فریاد مرگبار فروگرفت؛ پس در خانه هایشان به رو درافتاده، جسمی بی جان شدند.»

سوره هود، آیه ۹۴: «وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ»

«و هنگامی که عذاب ما رسید شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند با رحمتی از سوی خود نجات دادیم و کسانی را که [به آیات ما] ستم کردند، فریاد مرگبار فرا گرفت.»

## جلسه اول

سوره حجر، آیه ۷۳: «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ»

«پس به هنگام طلوع آفتاب، صدایی [مرگبار و غرشی سهمگین] آنان را فرا گرفت.»

سوره حجر، آیه ۸۳: «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ»

«پس هنگامی که به صبح درآمدند، صدایی [مرگبار و غرشی سهمگین] آنان را فرا گرفت.»

سوره مؤمنین آیه ۴۱: «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ عُتَاءً»

«پس فریاد مرگبار [عذاب] آنان را بر [پایه وعده به] حَقِّ [ما] فرو گرفت و آنان را چون خاشاک روی سیل قرار دادیم.»

سوره عنکبوت، آیه ۴۰: «وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ»

«در نتیجه، همه را به گناهانشان گرفتیم؛ بر برخی از آنان توفانی سخت [که با خود ریگ و سنگ می آورد] فرستادیم و بعضی را فریاد مرگبار گرفت و برخی را به زمین فرو بردیم.»

سوره یس، آیه ۲۹: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»

«[کیفرشان] جز یک فریاد مرگبار نبود که ناگهان [پس از آن فریاد] همه بی حرکت و خاموش شدند!»

سوره یس، آیه ۴۹: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ»

«اینان جز یک فریاد مرگبار [آسمانی] را انتظار نمی کشند که آنان را در حالی که سرگرم نزاع و ستیز [در امور دنیایی] اند فراگیرد.»

سوره ص، آیه ۱۵: «وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ»

«اینان [که تو را انکار می‌کنند] جز يك فریاد مرگبار را که هیچ تأخیری در آن نیست، انتظار نمی‌کشند.»

سوره ق، آیه ۴۲: «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»  
 «روزی که [همگان] صیحه و فریاد را به درستی می‌شنوند [و] آن روز، روز بیرون آمدن [از قبرها] است.»

سوره منافقون، آیه ۴: «يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»

«هر فریادی را به زیان خود می‌پندارند. اینان دشمن واقعی‌اند. از آنان بپرهیز. خدا آنان را بکشد! چگونه آنان را [با دیدن این همه دلایل روشن، از حق به باطل] منحرف می‌کنند.»

### معنای صیحه

اما این صیحه که از علامات ظهور امام زمان عجل الله فرجه و یکی از علامات حتمی آن است، به چه معناست؟ آیا صیحه به معنای عذاب است؟ یعنی مقصود از آیه «واخذ الذين ظلموا الصيحه» این است که ظالمان گرفتار عذاب شدند؟ و آیا به معنای عذاب بر کافران است؟ باید ببینیم که حضرات معصومین علیهم السلام در ذیل آیات مورد نظر چه فرموده‌اند. آیا این صیحه مربوط به دوران امام زمان عجل الله فرجه است یا اشاره به علامت قیامت دارد؟ یا بیان علامه طباطبایی را بپذیریم که «چون این‌ها به همدیگر نزدیکند (قیامت و رجعت

و ظهور) لذا گاهی علامت برای دیگری نیز نقل می‌شود.<sup>۱</sup> طبق دیدگاه علامه طباطبایی صیحه‌ای که در آیات آمده و بعضی روایات بر علامت ظهور امام زمان علیه السلام تطبیقش داده‌اند، بنا بر جری است؛ یعنی به عنوان تطبیق مفهوم بر مصداق است. بیان یکی از مصادیق است نه اینکه همین باشد و غیر آن نباشد.<sup>۲</sup>

آیاتی که در ذیل آن‌ها صیحه یا ندا را به یکی از علامات امام زمان علیه السلام ربط داده‌اند، تقریباً پنج آیه است که فقط در یکی از آن‌ها به صراحت کلمه صیحه آمده است. امام صادق علیه السلام صیحه را بر صیحه در ماه مبارک رمضان تفسیر کرده و فرموده‌اند: «از علامات مربوط به ظهور امام زمان علیه السلام است.»<sup>۳</sup> دو روایت از امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه آمده است که ندا در آیه را به ندایی که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام واقع می‌شود، تطبیق داده‌اند.<sup>۴</sup>

### آیات مرتبط اما بدون کلمه ندا و صیحه

پنج آیه دیگر نیز داریم که در آن‌ها به کلمه صیحه تصریح نشده است:

۱. «فإذا تصفحت وجدت شيئاً كثيراً من الآيات ورد تفسيرها عن أئمة أهل البيت تارة بالقيامة وأخرى بالرجعة وثالثة بالظهور، وليس ذلك إلا لوحدة و سنخية بين هذه المعاني» (الميزان، ج ۲، ص ۱۰۶).

۲. «أن الروایات الواردة من طرق أهل البيت (ع) فی تفسیر غالب آیات القيامة تفسرها بظهور المهدي (ع) تارة و بالرجعة تارة و بالقيامة أخرى لكون هذه الأيام الثلاثة مشتركة فی ظهور الحقائق و إن كانت مختلفة من حيث الشدة و الضعف فحكم أحدها جار فی الآخرين فافهم ذلك» (همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵).

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ ذیل آیه «و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب»، ق ۴۱.

۴. همان؛ البرهان، ج ۵، ص ۱۵۱.

در چهار مورد از آن‌ها کلمه «آیه» و در یکی کلمه «امر» آمده است.

### آیه اول

سوره شعرا، آیه ۴: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ هَا خَاضِعِينَ»

«اگر بخواهیم، معجزه‌ای بزرگ از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم که فروتنانه و بی‌اختیار در برابرش گردن نهند.» ذیل این آیه شریفه بیش از سیزده روایت آمده است. یکی از روایات صراحت دارد که اتفاقاً در کتب عامه نیز ذکر شده است. حاکم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل<sup>۱</sup> (۴۹۰ق) در ذیل

۱. این کتاب و به خصوص مقدمه آن را مطالعه کنید. دو صفحه مقدمه و یک صفحه مؤخره دارد. این دو را کنار هم بگذارید. ببینید خط تکفیری‌ها و وهابی‌هایی که خود را سخن‌گوی اهل سنت می‌دانند و بی‌شک اهل سنت از آن‌ها بیزار هستند، با خط این آقا دو تاست. چطور این آقای حنفی در کتابش از اهل بیت علیهم‌السلام، از زهرا علیها‌السلام و از امیرمؤمنان علیه‌السلام دفاع می‌کند و می‌گوید اینها را نوشته‌ام «تقریباً الی آل الرسول»؛ و چطور از حرف بعضی نواصب آشفته می‌شود که گفته بوده آیه «و یطعمون الطعام» اصلاً سوره هل اتی مربوط به حضرت علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام نیست؛ و اصلاً آیه‌ای در قرآن نداریم که در مورد حضرت علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام نازل شده باشد. چقدر حسکانی ناراحت شده و می‌گوید: چقدر این آقا دروغ می‌گوید و حقایق را منکر می‌شود. می‌گوید: صبر کردم تا او را گوش‌مالی دهند، اما دیدم نه، فقط رئیس دانشگاه احضار و تفهیمش کرد که از این حرف‌ها نزند. می‌گوید: با عجله آیاتی که درباره مولا امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حسنین علیهم‌السلام آمده را جمع کردم. ۲۱۳ آیه و ۱۱۶۳ روایت می‌آورد. درباره بعضی از روایات می‌گوید: این روایت پنج هزار طریق دارد. تفکر اهل تسنن همین است؛ نه آن جریان‌هایی که خود را سخن‌گوی اهل سنت می‌داند. آنان که به صغیر و کبیر بشریت رحم نمی‌کنند. به دبستانی در بغداد حمله کردند و چقدر بیچه را کشتند. به بازار حمله کردند. به هجده منطقه که تمام آن‌ها شیعه‌نشین بودند حمله کردند. آنگاه می‌گویند قضایا طایفی است. می‌گوییم: نه، شما اصلاً جزو طایفه مسلمین نیستید. مسلمان با

همین آیه روایتی را نقل می‌کند که این آیه در ارتباط با برپایی دولت آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و اشاره به برجیده شدن بساط و سقوط امویان دارد. شاید به قرینه مقابله (سقوط امویان و روی کار آمدن حکومت امام زمان ع) استفاده شود که [پس مانده‌های] این شجره ملعونه [هنوز موجود] هستند و به جنایات و عملیات‌های ایذایی خود ادامه می‌دهند. ولی مفسران در ذیل این آیه شریفه، این مطلب را به عنوان بیان یک مصداق از مصادیق مفهوم وسیع آن دانسته‌اند. یعنی «آیه» به معنای صیحه و ندایی که مقدمه ظهور حکومت امام زمان ع باشد، یکی از مصادیق است.<sup>۱</sup>

### آیه دوم

سوره قمر، آیه ۲: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيُقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»

«اگر معجزه‌ای را ببینند روی بگردانند و می‌گویند این جادویی همیشگی است.»

ذیل همین آیه دو روایت از کتاب شریف غیبت نعمانی (ص ۲۶۱ و ۲۶۲، باب ۱۴، ح ۱۹ و ۲۰) آمده است. در آنجا می‌فرماید: مقصود این آیه همان صیحه آسمانی است که یکی از علامات ظهور امام زمان ع است.

---

مسلمان چنین برخوردی نمی‌کند. شما از یهود هستید که قرآن درباره آن‌ها می‌گوید: «ثم قست قلوبهم»؛ قسی القلب هستید و بدترید. از جنایات خود فیلم برداری کرده، برای وهابی‌های حجاز می‌فرستند که بله ما شیعه کشته‌ایم تا از آن‌ها پول و دلار بگیرند.

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۴۰.

### آیه سوم

سوره مدثر، آیات ۸ و ۹: «فَاذْأَنْقُرُ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ»  
 «پس زمانی که در صور دمیده شود، آن روز، روز بسیار سختی است.»  
 در این آیه تعبیر ندا و صیحه و آیه نیست؛ بلکه تعبیر «نقر» است. در اینجا از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است: «ناقور هو النداء من السماء؛ ناقور و در صور دمیده شدن، همان ندای آسمانی است.»<sup>۱</sup> یعنی تطبیق داده شد؛ باز باید همان حرف قبل را بزنیم که از قبیل جری (بیان یکی از مصادیق مفهوم وسیع) است.

### آیه چهارم

سوره ق، آیات ۴۱ و ۴۲: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ ينادِ الْمُنادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»  
 «و گوش فرا ده روزی که ندادهنده از جایی نزدیک ندا می دهد. روزی که [همگان] صیحه و فریاد را به درستی می شنوند [و] آن روز، روز بیرون آمدن [از قبرها] است.»

در این آیه، هم کلمه ندا و هم کلمه صیحه به صورت صریح آمده است. اینجا چند روایت از امام صادق (علیه السلام) داریم که عمدتاً در تفسیر قمی آمده است. سپس قندوزی (۱۲۲۰-۱۲۹۴ق)<sup>۲</sup> نیز همین روایت را که درباره امام

۱. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۰۸؛ تفسیر برهان (چاپ جدید)، ج ۵، ص ۵۲۵.

۲. عامه هر کتابی را که در آن فضائل اهل بیت (علیهم السلام) باشد، برمی تابد. در کتاب روزهای پیشاور بسیار به قندوزی حمله کرده، می گویند: او صوفی و شیعه است. چرا؟ چون او فضائل اهل

زمان ﷺ است، نقل می‌کند.

### آیه پنجم

سوره نحل، آیه ۱: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»

«فرمان حتمی خدا [در مورد عذاب کافران و مشرکان] فرا رسیده است؛ پس خواستار شتاب در آن نباشید. او منزّه و برتر است از آنچه شریک او قرار می‌دهند.»

در این آیه تعبیر «امر» آورده شده است؛ نه تعبیرات دیگر مانند: آیه، نقر، صیحه و ندا. در دو منبع از کتاب‌های قدیم ما در ذیل این آیه، روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که بر طبق آن، امرالله اشاره به حکومت امام زمان ﷺ بوده و اشاره به ندا است.<sup>۱</sup>

آنچه گذشت نگاهی گذرا با رویکردی تطبیقی به آیاتی در ارتباط با صیحه بود. مبنی بر اینکه صیحه یا ندا (صیحه‌ای که در ماه رمضان است) بر همان علامت ظهور امام زمان ﷺ دلالت دارد.

### مباحث مختلف پیرامون ندا و صیحه

در اینجا ابتدا باید ببینیم که آیا در کتب اربعه روایات ندا و صیحه آمده است؟ سپس باید به تفصیلات آن پردازیم. اینکه ندا آیا در شب بیست و سوم است یا شب بیست و چهارم؟ اساساً آیا شب اتفاق می‌افتد یا

بیت ﷺ را نقل می‌کند. درباره حسکانی نیز همین‌طور؛ یا می‌گویند کتاب از آن او نیست، یا می‌گویند خودش مشکل دارد؛ چون فضائل اهل بیت ﷺ را نوشته است.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۱؛ نعمانی، ص ۱۹۸، ب ۱۱، ح ۹.



روز؟ در ماه رمضان واقع می‌شود یا بعد و یا قبل از آن؟

تعداد ندا آیا یکی است یا دو تا و یا بیشتر از دو نداست؟ یعنی آیا برای هر ندای آسمانی يك ندای زمینی نیز با انگیزه ردگم کردن یا برای تشویش اذهان نسبت به حقایق وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا شیاطین نیز تبلیغاتی بر ضد ندای واقعی دارند؟ یا تنها همان ندای آسمانی است و ندای اول و ثانی همان ندای آسمانی است؟

در ادامه به این مبحث می‌رسیم که محتوای این ندا چیست؟ اشاره به نزدیکی ظهور امام زمان ع است یا تأکید بر حقانیت اهل بیت ع؟ و یا اشاره به بطلان حاکمیت ظالمان، به خصوص اموی‌ها است؟ محتوای ندای طرف مقابل که برای ردگم کردن یا تشویش اذهان شنیده می‌شود، چیست؟

سپس این مسئله که عکس‌العمل مردم چیست؟ آیا ندا را همه یا فقط عده‌ای می‌شنوند؟ آن‌ها که می‌شنوند آیا می‌پذیرند یا مردد باقی می‌مانند؟ مردم از کجا، ندای حق را از ندای باطل تشخیص می‌دهند؟ این مسئله از این جهت مهم است که در مقام اتمام حجت، کسانی که پیش از آن به شك افتاده بودند دوباره به شك نیفتند و به یقین برسند.

مسئله دیگر اینکه آیا روایات ندا و صیحه از خصوصیات روایات اهل بیت ع است یا در کتب عامه نیز آمده است؟ اصولاً آیا عامه این روایات را به عنوان یکی از علامات می‌پذیرند یا نه؟

این‌ها مسائلی است که باید در ادامه مورد بحث قرار گیرد. اما در حال حاضر از آنجایی که محور بحث، کتب اربعه است باید روایاتی را که در

## جلسه اول

کتب اربعه درباره صحیحه آمده، هم از جهت محتوا و هم از جهت دلالت بررسی کنیم. در صورت نیاز به بررسی سندی نیز از جهت سند مورد بررسی قرار دهیم. هرچند به نظر ما در مباحث مربوط به ندا و صحیحه، نیاز به بررسی سند نیست؛ چون روایات مذکور متعدد هستند. اینکه جزو علامات و حتی علامات حتمی است، جای بحث ندارد؛ اما مسائل و خصوصیات آن که از فروع بحث است، باید مورد بحث واقع شود. به نظر می‌رسد که از میان کتب اربعه روایات صحیحه فقط در کافی شریف آمده است. اصلاً بابی در کافی به عنوان صحیحه آمده است که مرحوم کلینی چهار یا پنج روایت را در آن نقل می‌فرماید.

## جلسه دوم

مقدمه

بحثمان مربوط به صیحه و ندای آسمانی بود که معروف است یکی از علائم ظهور امام زمان عج است. گفته شد که بعد از بررسی گذرای آیات مرتبط به طور مختصر به روایات خواهیم پرداخت. از روایات کتب اربعه و عمدتاً کتاب کافی شریف شروع می‌کنیم که ظاهراً در سه کتاب دیگر، روایاتی در این زمینه نیست و یا اینکه ما چیزی در آن‌ها نیافتیم. اما در کتاب کافی چهار یا پنج روایت در این زمینه وجود دارد که با قطع نظر از اعتبار سندی (مضمّر یا ضعیف بودن) به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

بررسی روایات صیحه آسمانی

## روایت اول

«أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ الْحُجَّالِ جَمِيعاً عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَةَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْمَ نُحُوتِنَا وَ يَكْذِبُونَنَا أَأَنَا نَقُولُ إِنَّ صَيِّحَتَيْنِ تَكُونَانِ يَقُولُونَ مِنْ أَيْنَ تُعْرِفُ الْمُحِقَّةَ مِنَ الْمُبْطَلَةِ إِذَا كَانَتَا قَالَ فَمَاذَا تَرُدُّونَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ مَا تَرُدُّ عَلَيْهِمْ شَيْئاً قَالَ قُولُوا يَصِدِّقُ بِهَا إِذَا كَانَ مَنْ يُؤْمِنُ بِهَا مِنْ قَبْلِ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - أَفَسَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ

لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. <sup>۱</sup> ۲

عبدالرحمن بن مسلمه جریری نقل می‌کند: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما را توییح و تکذیب می‌کنند وقتی سخن از دو صیحه به میان می‌آوریم و می‌گوییم دو ندای آسمانی در پیش است [گویا مسخره می‌کردند].<sup>۳</sup> می‌گویند: اگر می‌گویید یک صیحه حق و یک صیحه باطل است آن‌ها را از کجا تشخیص می‌دهید؟ امام فرمود: به شبهه این‌ها چه جوابی می‌دهید؟ گفتند: چیزی نداریم بگوییم. فرمود: بگویید: «زمانی که صیحه اتفاق بیفتد، کسی که از قبل گوشش به روایات اهل بیت علیهم السلام آشنایی داشته و روایات آن‌ها را شنیده و مطلع است، آن صیحه حق را تصدیق می‌کند. چنین کسی گول نمی‌خورد و صیحه حق را از باطل تشخیص می‌دهد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد، مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون دانش] داوری می‌کنید؟»<sup>۴</sup>

۱. یونس، ۳۵. در عبارت «یومن بها» ضمیر «ها» به صیحه برمی‌گردد و به قضیه مهدویت اشاره دارد.

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۰۸.

۳. عجیب این است که مطلب را در زمان امام صادق علیه السلام به ایشان عرض می‌کند و حال آنکه حضرت در دوران عباسیان بوده و قضیه صیحه آسمانی را خود عباسی‌ها نیز اعتقاد داشتند. خود منصور عباسی اذعان دارد: «اگر همه عالم به من این حرف را بزنند باور نمی‌کنم؛ اما آن را قبول دارم، چون خودم از جعفر صادق علیه السلام و از اهل بیت علیهم السلام شنیده‌ام.» خواهیم دید که گویا خودشان نیز روایاتی را در این باره نقل می‌کنند؛ اما اینکه چرا اینجا استهزاء می‌کنند، جای تأمل است.

۴. روزی یکی از دوستداران امام صادق علیه السلام خدمتشان آمد و عرض کرد: چه کنیم باینها؟ کلمه‌ای را به رخ ما می‌کشند و برجسی به ما می‌زنند و به واسطه آن، خون ما را مباح می‌دانند «و یحلون

## بیان مرحوم مجلسی (۱۱۱۰ق)

مرحوم مجلسی درباره این روایت بیانی دارند: اولاً: بحث سندی کرده و می‌فرماید: مجهول است. اما این روایت بر مبنای متأخرین صحیح می‌شود. متأخرین، روایات را بر حسب روات تقسیم‌بندی کرده‌اند. اگر همه راویان یک حدیث عدل امامی باشند، روایت می‌شود صحیح. اگر امامی باشد، اما توثیق نداشته باشد، می‌شود حسن. اگر غیر امامی اما راست‌گو باشد، می‌شود موثقه. همچنین اگر غیر این‌ها باشد می‌شود ضعیف. البته اقسام زیادی هست. مرحوم میرزای قمی (۱۲۳۱ق) در جلد دوم کتاب قوانین الاصول اقسام روایت را شاید به چهل قسم برساند. طبق مبنای متأخرین، مرحوم مجلسی این روایت را مجهول می‌داند. ولی

بذلك دماننا». فرمود: آن کلمه چیست؟ عرض کرد: «رافضی». سپس امام توضیح دادند که رفض به چه معناست. اینها متوجه نیستند که رفض و رافضی ریشه‌اش از کجاست. رافضی، کسانی بودند که حکم فرعون را رد کردند (و آمنوا بموسی). پیه همه چیز را به تن خود مالیدند و ایمان آوردند (بلغ ما بلغ). اینها هستند که حکم فرعون را رفض کردند و ایمان به موسی علیه السلام آوردند. در *وسائل الشیعه* روایات متعددی در این باره آمده است. این شیعیان حرف را گاهی از ائمه علیهم السلام نمی‌گرفتند، از دیگران می‌گرفتند. در جلسه قبل اشاره کردم که دیگران يك سري حرف هایشان از بار شتر است. خود ابن کثیر می‌گوید: این روایت عبدالله بن عمر عاص از من الزاملتین است (از آن دو بار شتر). امام تأکید می‌کند: «شَرِّقًا غَرَبًا وَ اللَّهُ لَا تَجِدَانِ عَلِمَانَا نَافِعًا إِلَّا مَا صَدَرَ عِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ شَرِّقًا بَرَوَيْدٍ، غَرَبًا بَرَوَيْدٍ، عِلْمٌ نَافِعٌ عِلْمِيٌّ أَسْتُكْفِيكَ مِنْ خَانَةِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام صَادِرٌ أَسْتُكْفِيكَ مِنْ خِرَابِئِيلَ» را در حد یکی از فقها به شمار آوردند. یعنی از نظر آنان ربيعة الرأی یکی است امام صادق علیه السلام هم یکی. گاهی ربيعة الرأی را نیز مقدم می‌دارند؛ نه تنها بر امام صادق علیه السلام، بلکه بر علی بن ابی طالب علیه السلام. با اینکه او یکی از تابعین است و امیرمؤمنان صحابی است و جزو خلفاست (از نظر خودشان خلیفه چهارم است). لذا حرف هایی که شیعه از این‌ها می‌گیرد و به آن‌ها معتقد می‌شود، جُرم تلقی می‌شود؛ از همین رو استهزا می‌کنند.

به صورت مکرر گفته‌ایم که این بیان با قوت و اعتبار و بلکه صحت خود روایت، طبق مبنای قدما هیچ منافاتی ندارد. قدما قرائنی در دستشان بوده و طبق آن قرائن حکم به صحت و اعتبار روایت می‌کرده‌اند؛ اما چون آن قرائن در دسترس متأخرین نیست، این‌ها از طریق خود روات وارد می‌شوند. علامه مجلسی این روایت را از نظر سندی مجهول دانسته است. اینجا عبارت یصدق بها «من کان یؤمن بها من قبل؛ کسی که از قبل ایمان داشته باشد می‌تواند صحیح حق را از باطل تشخیص دهد.» أی یصدق بها؛ (یؤمن أی یصدق) تصدیق می‌کند. «من علم باخبار اهل البیت علیهم‌السلام؛ از قبل با روایات اهل بیت علیهم‌السلام آشنایی دارد» که «أن المنادی الاول هو الحق؛ از قبل می‌داند و چیز تازه‌ای نیست، از قبل زمینه‌اش را دارد و از روایات شنیده است که «ندای اول حق است.»

اما علامه درباره آیه آورده شده می‌فرماید: «و ذکر الآیه لیبان أنه لابد من تصدیق اهل البیت» در واقع کبرا را نقل کرده‌اند؛ «افمن ان یهدی الی الحق» یعنی اهل بیت و امامان علیهم‌السلام حرف این‌ها را باید گرفت و تصدیق کرد «فی کل ما یخبرون به.»<sup>۱</sup> زیرا «لاهمم الهادون الی الحق» هدایتگران به سوی حق، این‌ها

۱. در دعای ندبه نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین آمده است: «و أودعه علم ما کان و ما یکون الی انقضاء خلقه» سپس چند سطر بعد آمده است: «أقام ولیه علی بن ابی طالب» به دنبال آن «أودعه علمه و حکمته» همان علمی که خدای عزوجل به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داده بودند همان را به امیرمؤمنان واگذار کرده‌اند. باید کسانی را که در این سطح هستند، تصدیق کرد. اما متأسفانه حاضر است حرف را از هر کسی بگیرد مگر از اهل بیت علیهم‌السلام. در جلسه‌ای که در مکه معظمه با یکی از علمای وهابی تقریباً هشتاد ساله داشتم، می‌گفت: «به عمرم روایات اهل بیت را ندیده‌ام. او تشیع را محکوم می‌کرد و نسبت به آن و نسبت به فقه و فرهنگ شیعه موضع می‌گرفت، حال آنکه هنوز يك حدیث هم از اهل بیت علیهم‌السلام ندیده بود.»

هستند. «و العالمون بكل ما يحتاج اليه الخلق» هرچه را که خلق به آن نیاز دارند اهل بیت (علیهم السلام) به آن علم دارند. «و أعدائهم الجاهلون» نقطه مقابلشان، دشمنانشان، جاهلند.

«و یحتمل ان یكون المراد أن بعد الظهور من ینادی باسمه ای باسم القائم یعلم حقیقتة بعلمه الكامل؛ متحمل است این باشد که وقتی اسم امام زمان (علیه السلام) را بردند دیگر - بعد از اسم بردن - حقیقت کاملاً روشن می شود که ندا چیست و درباره کیست. «كما قال الله عزوجل: افمن یهدی الی الحق...» حق واضح و روشن است؛ اما بعضی ها از کنار قضایا به سادگی می گذرند.<sup>۱</sup>

#### بیان مرحوم مازندرانی (۱۰۸۶ق)

مرحوم مازندرانی به همین روایت اشاره کرده اند و توضیحی نیز دارند. ببینید آیا بر بیانات مرحوم مجلسی اضافه دارد: قوله «یکذبونا و یوخبونا المخالفون» (فاعل طرف مقابل است) پیروان مکتب خلفا. می فرماید: ان نقول: «ان صیحتین تکونان عند ظهور المهدی» صیحه اول چیست؟ «فی اول الیوم» مضمون صیحه اول در اول ظهور: «ان فلان بن فلان و شیعتہ هم الفائزون» این محتوای صیحه اولی است.

«و صیحة فی آخره» آخر روز صیحه دیگری است «بأن عثمان و شیعتہ هم الفائزون». آیا واقعا محتوای صیحه آخر همین است؟ یعنی قبل ظهور امام

۱. قوله (علیه السلام): «من کان یؤمن بها» قیل: «أی یصدق بها من علم بأخبار أهل البيت أن المنادی الأول هو الحق، و ذکر الآية لیبان أنه لا بد من تصدیق أهل البيت فی کل ما یخبرون به لأنهم الهادون إلی الحق، و العالمون بكل ما یحتاج إلیه الخلق، و أعداؤهم الجاهلون. و یحتمل أن یكون المراد أن بعد الظهور من ینادی باسمه ای القائم علیه السلام» (مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۲۶).

زمان ﷺ حاکمیت با امویان است یا این عبارت تنها یک کنایه از حاکمیت باطل است؟ درباره این مسئله اشاره‌ای نشده است. همین مقدار گفته شده است که صیحه اولی به امام زمان ﷺ و صیحه دوم به خط باطل اشاره دارد که از طرف باطل اعلام می‌شود.<sup>۱</sup>

اگر کسی عثمان در صیحه دوم را به عثمان بن عنبسه تطبیق بدهد، باید بگوییم که عثمان بن عنبسه خودش و حاکمیتش مگر چقدر و در کجا است؟ پیش از این درباره سفیانی به صورت مفصل بحث شد. حاکمیت او در مناطق شام و عراق و بخشی از جنوب ایران و خاگ حجاز است. همچنین، اینکه او قدرتمند است و قدرت و پشتیبانی و حمایتش را از روم و اروپا گرفته است. در هر صورت، عثمان بن عنبسه، هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی حاکمیت محدودی دارد.

سپس، مرحوم مازندرانی می‌فرماید: «هاتان الصیحتان للاختبار و التمهیس.» هدف از صیحه چیست؟ می‌گوید: برای امتحان است. می‌گوید: «قوله یصدق بها اذا كانت» تصدیق می‌کنند به این صیحه - صیحه حق - «من کان یؤمن بها من قبل، أی من قبل وقوعها» کسانی این را قبول دارند که از قبل دارای زمینه ایمانی بوده و به آن صیحه ایمان داشته باشند.<sup>۲</sup> «و زادتهم ایمانا» ما از قبل ایمان داشتیم که چنین اتفاقی می‌افتد. اتفاق نیز افتاد. ایمانمان هم زیادتر می‌شود. «لمشاهدتهم وجود ما اخبریه الصادقون

۱. شرح الکافی، ج ۱۲، ص ۲۶۴.

۲. ما با توجه به حجم روایات، ده‌ها روایت در این زمینه داریم که جزو باورها و اعتقادات قرار گرفته است. مبنی بر اینکه قبل از ظهور امام زمان ﷺ صیحه اتفاق می‌افتد. خوب خواهیم دید که یک دفعه اتفاق می‌افتد (یؤمن بها).



بأئه سيوجد..»

ائمه عليهم السلام به ما خبر دادند که اتفاق می افتد و می بینیم که - در زمان وقوعش - اتفاق هم افتاد؛ در نتیجه، اعتقادمان زیادتیر می شود. در ادامه، مرحوم مازندرانی آیه را می آورند: «...فما لكم كيف تحكمون؛ شما را چه شده؟ چگونه [بدون دانش] داوری می کنید؟ به چه اشاره می کند و منظور چیست؟ «بما يقتضى صريح العقل بطلانه» چرا به حکم هایی که صریح عقل می گوید این ها باطل است، حکم می کنید؟ سپس ایشان بحث لغوی و تفسیری می کند.

اما اینجا نکته ای وجود دارد که «أفمن يهدى الى الحق...» منظور کیست؟ می گوید: دو احتمال وجود دارد: احتمال اول: مراد از «من» در «أفمن يهدى الى الحق...» امیرالمؤمنین علیه السلام و مقصود از «من» در «أمن لا يهدى الا ان يهدى» الشیوخ الثلاثة باشد - کما مَرَّ في کتاب الحجّة - که روایات دیگری نیز در این زمینه داریم. وی بعد از آن می گوید: محتمل است که منظور از «من» در «أفمن يهدى الى الحق...» خداوند عزوجل باشد. خداست که «یهدى الى الحق؛ به راه حق هدایت می کند.» در «أمن لا يهدى...» نیز منظور «اشرف آلهة المشركين» است. مشرکان همیشه سنگ و چوب نمی پرستیدند؛ گاهی افراد و گاهی چیزهایی را می پرستیدند که شریف بوند؛ مثل ملائکه، حضرت مسیح علیه السلام و عزیر پیامبر علیه السلام.

«لا یتهدون إلا أن یمهدهم الله» اینها نیز بدون هدایت الهی هدایت نمی شوند. «و یویده الآیه السابقه و الظاهر ان الجميع حق» ممکن است، هم احتمال اول و هم احتمال دوم باشد. بعد می گوید: برای آیه مورد نظر وجوه متعدده ای

هست که کلاًها صحیحه.<sup>۱</sup>

### روایت دوم

«عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ الْحَجَّالِ عَنِ دَاوُدَ بْنِ فَزْدَةَ قَالَ: سَمِعَ رَجُلٌ مِنَ الْعَجَلِيَّةِ هَذَا الْحَدِيثَ قَوْلُهُ يَنَادِي مُنَادٍ أَلَا إِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانٍ وَ شِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ يَنَادِي آخِرَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ عُثْمَانَ وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ قَالَ وَ يَنَادِي أَوَّلَ النَّهَارِ مُنَادٍ آخِرَ النَّهَارِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا يَدْرِينَا أَيُّمَا الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ فَقَالَ يَصَدِّقُهُ عَلَيْهَا مَنْ كَانَ يَوْمًا بِهَا قَبْلَ أَنْ يَنَادِيَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - أَفَسَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ الْآيَةَ.»<sup>۲</sup>

داوود بن فرقند می گوید: آقای از طایفه بنی عجل این حدیث را شنیده است. «قوله» نشان می دهد که اسم امامی که از او روایت شده اینجا نیست. داوود از چه کسی شنیده است؟ از آقای از طایفه عجلیه. چه کسی می گوید که این روایت است؟ داوود بن فرقند.

«ینادی مناد الا ان فلان بن فلان و شیعته هم الفائزون» این ندای اول روز است. «و ینادی آخر النهار» چه کسی ندا می کند؟ همان اولی یا کسی دیگر است؟ ظاهرش همین است.

«ان عثمان و شیعته هم الفائزون و ینادی اول النهار منادی آخر النهار، فقال الرجل<sup>۳</sup> فما یدرینا ایما الصادق من الکاذب» کدام راست گو است و کدام دروغ گو؟

۱. «و قَالَ ص إِنَّ لِقُرْآنَ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» (عوالی اللغالی، ج ۴، ص ۱۰۷).

۲. کافی، ج ۸، ص ۲۰۹.

۳. این روایت مقداری مبهم است.

فقال يصدقه عليها من كان يؤمن بها قبل أن ينادی (أن ينادی) إن الله عزوجل يقول...».

آنچه درباره این روایت بیان شد، تقریباً همان مضمون روایت اول است. اما مشکل سندی دارد. این روایت را وقتی مرحوم مجلسی نقل می‌کند، می‌فرماید: «صحيحٌ» زیرا تا داوود مشکلی ندارد؛ اما بعد از داوود می‌گوید: «سمع رجل من العجليه.» بنابراین، روایت، مضمراً یا موقوف می‌شود. موقوف آن است که به امام نمی‌رسد. مضمراً نیز آن است که ضمیری در آن باشد؛ مثلاً بگوید «سألته». اولاً این روایت ظاهراً مضمراً نیست؛ بلکه موقوف است، مگر نظر به «قوله» باشد. در صورت مضمربودن نیز آیا همه مضمرات قبولند؟ آیا همه مضمرات مردودند؟ یا مضمرات افراد خاص مثل مضمرات سماعه و علی بن جعفر پذیرفته است؟

به نظر ما مضمرات علی بن جعفر مضمراً نیست. همان اول کتاب می‌گوید «سألْتُ أخی موسى بن جعفر» بعد بر همان عطف می‌کند. اما داوود بن فرقد می‌گوید: «سأل رجل» خود داوود نیز از امام سؤال نکرده است؛ به همین دلیل می‌گوید: «سأل رجل؛ آقایی این قول را پرسیده است.»

علامه مجلسی تعبیر به صحیح می‌کنند. اگر صحیح به اصطلاح متأخرین باشد، جای تأمل است. هرچند این روایت از جهت مضمون شاهد دارد. روایت قبل به همین مضمون بود و روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد. لذا از جهت مضمون می‌پذیریم و تأملی نیز نداریم.

در ادامه، علامه مجلسی بحث رجالی کرده، می‌فرماید: «رجلٌ من العجليه»

اولاً محتمل است منظور از عجلیه، قبیله ای باشد. البته اگر قبیله ای به نام بنی عجل داشته باشیم. اما احتمال دومی نیز می دهند: <sup>۱</sup> «یتحمل ان یکون کنایه عمن قدّم عجل هذه الأمه و سامریها علی امیر المؤمنین» <sup>۲</sup> این عبارت دیگر به ترجمه احتیاج ندارد. یعنی یکی از عامه این مطلب را شنیده باشد و تعبیر به عجلیه کرده است. یعنی کسانی که دیگران را بر امیر مؤمنان (علیه السلام) ترجیح دادند. <sup>۳</sup> در نتیجه، از نظر سند این اشکال وجود دارد؛ اما از نظر دلالت توضیحاتی را مرحوم مازندرانی و توضیحاتی را مرحوم مجلسی ارائه داده اند و مقبول است.

#### بیان مرحوم مازندرانی

مرحوم مازندرانی همان اول، بحث را يك طرفه می کند و می گوید: «رجل من العجلیه» یعنی مردی از طایفه بنی عجل. او می گوید: ابن ادريس، صاحب سرائر، از همان طایفه است (ابن ادريس الحلی العجلی). ایشان احتمال مرحوم مجلسی را متعرض نمی شود و سپس می فرماید: «و الظاهر ان الضمیر راجع الی ابی عبدالله» روایت، مضمومه است؛ اما به امام صادق (علیه السلام) برمی گردد. بله گاهی شخصیت هایی مثل زراره، سماعه و محمد بن مسلم هستند که این ها از کسی که از خودشان کمتر باشد، سؤال نمی کنند. این ها اگر بگویند سألته، حتما از معصوم است. اما اینجا کلمه «رجل» دارد و نمی دانیم که این رجل کیست و چه کسی می گوید از امام است. مرحوم

۱. این احتمال، اقرب و از اولی قوی تر است.

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۲۷.

۳. در روایات نیز نسبت به این خط و جریان، تعبیر عجل و سامری شده است.

مازندرانی استظهار کرده‌اند و ما نیز حرفشان را نقل می‌کنیم.

حال ممکن است کسی بگوید: اینکه می‌گوید «فلان بن فلان» یعنی صاحب‌الزمان علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام. «ینادی... اول النهار و ینادی منادٍ آخر» می‌فرماید: «دَلَّ بظَاهِرِهِ عَلٰی اَنْ مَنَادِي وَاٰحِد». فاعل در «و ینادی آخر النهار» همان اولی است.

اگر این‌طور باشد، پس خودش ایجاد تشویش کرده است. اول روز می‌گوید: حق با امام زمان علیه السلام است و آخر روز می‌گوید: حق با دیگری است (این ظاهر روایت است). بعد می‌فرماید: «لکن روی الصدوق فی کمال الدین...» به استناد دو روایت از کمال الدین می‌خواهد این مطلب را توجیه و درست کند. اینکه در کمال الدین از امام صادق علیه السلام آمده است: «صوت جبرائیل من السماء» از آسمان صدای جبرئیل و «و صوت ابلیس من الارض» از زمین صدای شیطان است. «فاتبعوا الصوت الاول و ایاکم اَنْ تفتنوا به؛ مواظب باشید گول نخورید؛ حق همان صدای اول است.»

پس با توجه به این روایت، به ظاهر روایت اول - که مورد بحث قرار گرفت - نمی‌توانیم أخذ کنیم. یعنی منادی اول و منادی آخر نمی‌توانند یکی باشند.

عبارت باید کمی توجیه شود؛ زیرا منادی اول، جبرئیل و منادی دوم، ابلیس است. نمی‌توانیم بگوییم اول روز حق با امام زمان علیه السلام است و همان در آخر روز بگوید حق با عثمان است.

مرحوم مازندرانی روایت بعدی را نیز نقل می‌کند و می‌گوید: «و یاسناد آخر عن زرارہ عنہ (امام صادق علیه السلام) ینادی منادٍ باسم القائم قلت خاص أو عام (آیا افراد

خاص می شنوند یا همه؟) فرمود: «عام یسمع کل قوم بلسانهم؛ [یک ندا بیشتر نیست و همان] ندا را هر کسی با هر زبانی تکلم می کند، می شنود و می فهمد.» گویا با زبان خودش صحبت و ندا شده است.

«قلت فَن یخالف القائم»؛ [با این بیان وقتی دیگر حجت تمام شده] چه کسی با حضرت مخالفت می کند؟ «و قد نُودی باسمه» دیگر جای شبهه و تردید نیست.» قال: «لا یَدْعُهُم ابلیس؛ ابلیس رهایشان نمی کند.» قسم خورده که «لَأَغْوینهم اجمعین الا عبادك المخلصین»<sup>۱</sup> ابلیس رهایشان نمی کند و ندای جبرئیل را به هم می زند «آخر اللیل» اعلام می کند. «لیشکک الناس» تا مردم را به شک و شبهه بی اندازد. سپس مازندرانی با توجه به این دو روایت که منادی اول غیرمنادی دوم است - هرچند ظاهر روایت آن است که هر دو منادی یکی هستند - می فرماید: «هذا الخبر من باب الاستفهام الانکاری.» یعنی منادی اول که گفته حق با امام زمان علیه السلام است آیا همان شخصی است که «ینادی آخر النهار» که حق با عثمان است؟ این استفهام انکاری است. «أو التقدير و لا ینادی» منادی اول که گفت حق با امام زمان علیه السلام است، دیگر ندا نمی دهد که حق با عثمان است. «كما فی قول الهذلی... فقال یصدق علیه یصدق الصادق او المنادی علی الصیحة الأولى.»<sup>۲</sup>

۱. به نظر من از بهترین دعاها، دعای حسن عاقبت است: «اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا»

۲. قوله «قال سمع رجل من العجلية هذا الحديث» أي رجل منسوب الی طائفة من بنی عجل قیل منهم محمد بن ادريس صاحب السرائر رضی الله عنه «وقوله ینادی مناداه» بدل او بیان لهذا - الحديث والظاهر أن الضمیر راجع الی أبی عبد الله علیه السلام و المراد بفلان بن فلان صاحب الزمان (ع) و هو کنایة عن اسمه و اسم ابیه علیهما السلام «قال و ینادی أول النهار منادی آخر النهار» دل بظاھرہ علی ان المنادی واحد لکن روی الصدوق فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة باسناده عن المعلى بن خنيس عن أبی عبد

## جلسه سوم

## مقدمه

بحث ما درباره صحیح و ندای آسمانی و بررسی روایاتی است که در این زمینه وجود دارد. بعد از ارائه آیات شریفه مرتبط و بررسی مختصر تفسیری، وارد بحث و بررسی روایی شدیم. از روایات کافی شریف شروع کردیم. بعد از آن نیز به روایات کتاب‌های دیگر از قبیل غیبت نعمانی، کمال‌الدین، غیبت شیخ طوسی و کتب قدما می‌پردازیم. سپس به روایات عامه - اگر در این زمینه روایاتی داشته باشند - خواهیم پرداخت. پس از آن به کلمات بزرگان در این زمینه می‌پردازیم و در نهایت، جمع‌بندی خواهیم کرد. عرض شد در کافی بیش از چهار یا پنج روایت در زمینه ندای آسمانی و

الله علیه السلام قال «صوت جبرئیل من السماء و صوت ابلیس من الارض فاتبعوا الصوت الاول و ایاکم أن تفتنوا به» و باسناد اخر عن زارة عنه علیه السلام قال «ینادی مناد باسم القائم علیه السلام قلت خاص أو عام قال عام یسمع کل قوم بلسانهم قلت فمن یخالف القائم علیه السلام و قد نودی باسمه قال لا یدعهم ابلیس ینادی فی آخر اللیل لیشکک الناس و لذلك قال بعض الاصحاب هذا الخبر من باب الاستفهام الانکاری او التقدیر و لا ینادی کما فی قول الهذلی «تا لله بیتی علی ایام ذو حید» قال الجوهری لا ینیقی «فقال یصدقه علیها» ای یصدق الصادق أو المنادی علی الصیحة الاولى» (شرح الکافی - الأصول و الروضة للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱۲، ص ۲۶۵.

صیحه نیامده است. بعضی از آن روایات صراحت داشته و بعضی نیز صراحت نداشتند. اما در سایر کتاب‌ها روایات متعددند. در کتاب غیبت نعمانی بیش از بیست روایت وجود دارد که از حد استفاضه گذشته است. شاید بتوانیم در اصل صیحه ادعای تواتر روایات را داشته باشیم. تنها تفصیل و حتمی بودن صیحه می‌ماند. در روایات دقت کنید و ببینید که آیا تصریح به حتمی بودن شده است؟ در چند مورد است؟ آیا مستفیضه هستند یا آحاد؟ بعد نیز وارد تفصیل دیگر می‌شویم: مضمون ندا چیست؟ خود ندا چه موقع اتفاق می‌افتد؟ ندا یکی است یا دو تا؟ در ماه مبارک رمضان است یا در غیر آن؟ در کدام یک از ایام هفته است؟

روایت دوم از کافی شریف (ج ۸، ص ۲۰۹) از داوود بن فرقد بود (سمع رجلا من العجلیه... وَ یَنَادِیْ أَوَّلَ النَّهَارِ مُنَادِیْ آخِرِ النَّهَارِ) که ارائه شد. این روایت در مرآة العقول (ج ۲۶، ص ۱۲۷، ح ۲۵۳) نیز آمده است.

## ادامه روایت دوم

### بیان مرحوم مجلسی

مرحوم مجلسی در اینجا بیانی دارد که این عبارت به چه معناست: «لعل المراد أن منادی أول النهار و منادی آخر النهار شبیهان»<sup>۱</sup>

۱. الحدیث الثالث و الخمسون و المائتان: صحیح مضمراً أو موقوف. قوله علیه السلام: «من العجلية» كأنها نسبة إلى قبيلة، و یحتمل أن یكون کنایة عن من قدم عجل هذه الأمة، و سامریها علی أمير المؤمنین علیه السلام. قوله علیه السلام: «قال: و ینادی» الظاهر أن القائل هو الإمام علیه السلام، و لعل المراد أن منادی أول النهار و منادی آخره شبیهان بحسب الصوت، أو المراد أن منادی آخر النهار ینادی أول النهار أيضاً، إما موافقاً للمنادی الأول أو کما ینادی آخر النهار. و یحتمل أن یقرأ



اولاً: گاهی بنا بر معلوم و گاهی بنا بر مجهول می خوانیم. اگر بنا بر مجهول خواندیم، معنا چنین می شود: «یخبر منادی اول النهار عن منادی آخر النهار؛ منادی اول نهار خبر از ندای آخر نهار نیز می دهد.» یعنی من الآن اعلام می کنم که ظهور امام زمان عجل الله فرجه نزدیک است، اما به شما خبر می دهم که یک ندای باطلی نیز در آخر روز هست که آن منادی، شیطان است «و يقول انه شیطان فلا تتبعوه.»

اگر بنا بر معلوم بخوانیم معنا چنین است: «لعل المراد ان المنادی اول النهار و منادی آخر النهار شبیهان بحسب الصوت» از نظر تَن صدا یکی اند و سبب اشتباه نیز همین است «أو أن المراد أن منادی آخر النهار منادی اول النهار ایضاً» منادی آخر نهار همان منادی اول نهار است «اما موافقا لمنادی الاول أو كما ینادی آخر النهار.» اینجا بیانات خیلی روشن نیست. خود روایت شاید روشن تر باشد که ما دو تا ندا داریم: یکی اول نهار و دیگری آخر روز.

درباره روایتش نیز عرض شد که داوود بن فرقد می گوید: «سمع رجلاً من العجلیه؛ شخصی از طایفه عجلی این حدیث را شنیده است.» «قوله» نشان می دهد که روایت، مضمرة و مقطوعه است. سند روایت مزبور از این جهت اشکال دارد؛ ولی چون ده ها روایت به این مضمون وجود دارد، ما بحث سندی را اغماض می کنیم. هر چند مرحوم مجلسی این تعبیر را دارند که روایت صحیح است؛ با اینکه مرحوم مجلسی به اسناد روایات خیلی ایراد

---

على البناء للمجهول أى يخبر منادی أول النهار عن منادی آخر النهار، و يقول إنه شیطان فلا تتبعوه كما أفید. قوله عليه السلام: «فقال: یصدقه» أى قال الإمام علیه السلام أو الراوی الذی كان یناظر الرجل العجلی «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۲۷.»

می‌گیرند و با سندها خیلی دقیق برخورد می‌کنند، اینجا را می‌فرماید: صحیح.

گویا سند روایت تا داوود بن فرقد مشکل نداشته باشد و همه معتبرند؛ اما مشکل در «سمع رجل من العجلیه» است. اینکه آن آقا چه کسی بوده و از چه کسی نقل کرده است. بعد در آخر می‌فرماید: «یصدقه أی قال الامام او الراوی.» روایت چنین است: «فقال: یصدّق علیها من کان بیؤمن بها قبل أن ینادی.» این دنباله از کیست که استناد به آیه می‌کند؟ «ینادی ان الله عزوجل یقول: افمن یمدی الی الحق...» این تأییدی که از آیه آورده (افمن یمدی...) این حرف، حرف کیست؟ علامه می‌فرماید: ممکن است خود امام این را فرموده باشد؛ چون دارد «هَذَا الْحَدِيثُ قَوْلُهُ...» یعنی گفتار امام بوده و تا آخر، همه مقول قول امام است. بعد می‌فرماید: «أو الراوی الذی کان ینظر الرجل العجلی» ممکن است تتمه از راوی باشد که با عجلی مناظره کرده است.

### روایت سوم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَغَيْرِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ سَمِعْتُ شَيْخًا يَذْكُرُ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الدَّوَانِقِيِّ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْ نَفْسِهِ يَا سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ لَا بُدَّ مِنْ مُنَادٍ يَنَادِي بِاسْمِ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أَبِي طَالِبٍ قُلْتُ يَزُوبِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَسَمِعْتُ أُذُنِي مِنْهُ يَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ مُنَادٍ يَنَادِي بِاسْمِ رَجُلٍ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِهِ قَطُّ فَقَالَ لِي يَا سَيْفُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَنَحَّنْ أَوَّلَ مَنْ يَجِيبُهُ أَمَا إِنَّهُ أَحَدُ بَنِي عَمَّنَا قُلْتُ أَيْ بَنِي عَمِّكُمْ قَالَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَ ثُمَّ قَالَ يَا سَيْفُ لَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُهُ ثُمَّ حَدَّثَنِي بِهِ

أَهْلُ الْأَرْضِ مَا قَبِلْتُهُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع.<sup>۱</sup>

این روایت، اولین روایت از دو روایتی است که مرحوم کلینی آن‌ها را در ذیل عنوان حدیث الصبیحه آورده است:<sup>۲</sup>

«علی بن ابراهیم عن ابیه (ابراهیم بن هاشم) از ابن ابی نجران و غیر ابن ابی نجران عن اسماعیل بن الصباح قَالَ: سَمِعْتُ شَيْخًا يَذْكُرُ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ»

این آقا (شیخاً) کیست؟ نقل نکرده‌اند که او کیست. آیا کلمه شیخ را به معنای لغوی بگیریم؟ یعنی یک بزرگ سال است. یا آن را یکی از الفاظ مدح بدانیم. اهل سنت نیز در کلمه شیخ چنین مطلبی را دارند. ما نیز همین مطلب را داریم که شیخ را از الفاظ مدح بگیریم یا بگوییم مجهول است. هرچه هست معلوم نیست آن شیخ چه کسی است که از سیف بن عمیره نقل می‌کند. اما سیف بن عمیره گویا مشکلی نداشته باشد. هرچند بعضی درباره او تأملی دارند. ولی بهتر است به تنقیح المقال (ج ۳۴، ص ۲۸۴)<sup>۳</sup> مراجعه کنید. مرحوم مامقانی درباره ایشان بحث دارد و از ایشان دفاع

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۰۹.

۲. مرحوم کلینی (۳۲۹ق) دو روایت را درباره صبیحه در غیر باب خودش می‌آورند. ایشان وقتی به عنوان صبیحه (حدیث الصبیحه) می‌رسند، این روایت را در باب صبیحه نمی‌آورند؛ بلکه قبل از باب صبیحه این احادیث را آورده‌اند. بعد عنوان می‌دهند: «حدیث الصبیحه» و دو روایت دیگر می‌آورند. بعضی ایراد گرفته‌اند که کاش شما چون عنوان صبیحه را مطرح کردید آن دو روایت را نیز همین جا می‌آوردید. در ذیل عنوان صبیحه روایاتی که نقل کرده‌اند یکی از آن‌ها صراحت دارند و دومی هرچند بعضی به آن استناد کرده‌اند اما من هرچه دقت کردم ربطش را به صبیحه نتوانستم تشخیص بدهم.

۳. «...فإنَّنا لم ننفق فی کلمات علماء الرجال ما یشهد بضعفه والطعن فیه، و نسبة ابن شهر آشوب إليه الوقف قد عرفت کونها اشتباها» (تنقیح المقال، ج ۳۴، ص ۲۸۴).

می‌کند. بنابراین این روایت مشکلی ندارد. تنها مشکل آن همین واسطه است (شیخا).

سیف بن عمیره می‌گوید: نزد منصور دوانیقی بودم<sup>۱</sup> که منصور بی مقدمه به من گفت: یا سیف به طور حتم روزی می‌رسد که به نام یکی از فرزندان ابوطالب ندا داده می‌شود. گفتم: آیا مردم نیز این را نقل می‌کنند؟ گفت: قسم به آن که جانم در دست اوست، به گوش خودم شنیدم که آن شخص می‌گوید: «مُنَادٍ يَنَادِي بِاسْمِ رَجُلٍ». گفتم: یا امیرالمؤمنین چنین حدیثی را من نشنیده‌ام. گفت: اگر این اتفاق بیفتد و ندا به نام یکی از فرزندان ابوطالب سر داده شود، ما اولین کسانی هستیم که آن دعوت را اجابت کنیم. [زیرا] او یکی از فرزندان عموهای ماست. گفتم: بالاخره از فرزندان کدام یک از عموهای شماست؟ گفت: «رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ» ندا به نام یکی از فرزندان زهرای اطهر<sup>(ع)</sup> است. گفت: ای سیف، اگر من این حدیث را به گوش خودم از امام باقر<sup>(ع)</sup> نشنیده بودم، اگر تمام اهل زمین چنین حدیثی را برایم نقل می‌کردند قبول نمی‌کردم؛ اما این حرف را از دو لب امام باقر<sup>(ع)</sup> شنیده‌ام و از همین رو قبول دارم.

این روایت یکی از روایاتی است که مرحوم کلینی در کافی شریف نقل کرده است. اما مرحوم مجلسی آن را طبق مبنای متأخرین بررسی سندی کرده و می‌گوید: به خاطر «سَمِعْتُ شَيْخاً» ضعیف است. اما اگر مبنای قدما را أخذ کنیم (تکرره فی الاصول المعتمره، وجوده فی اصل معتمد و قرائن منقوله)

۱. البته این سماع و شنیدن قبل از به خلافت رسیدن ابوجعفر، منصور دوانیقی و در دوران حکومت امویان برقرار بوده که او در مدینه بوده است.

روایت معتبر است و مشکلی ندارد. ولی متأخرین چون دسترسی به قرائن ندارند، روایت را ضعیف می‌دانند. اما آیا می‌توان حتمی بودن را نیز از این روایت فهمید؟ در عبارت داشت «لابد». چند نمونه از این احادیث باید پیدا کنیم بعد ببینیم که آیا می‌توانیم مسئله حتمی بودن را از آن‌ها استفاده کنیم یا نه.

### روایت چهارم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخِزَّازِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ...»<sup>۱</sup>

عمر بن حنظله می‌گوید: شنیدم که پنج علامت قبل از قیام قائم علیه السلام واقع می‌شود: «الصيحة»؛ یکی از علامات، صیحه است. «والسفیانی والحسفی و قتل نفس الزکیه والیمانی». اگر اشتباه نکنم این روایت را چهار بار به چهار مناسبت نقل کرده‌ایم (یمانی، نفس زکیه، سفیانی و خسفی). اکنون نیز تحت عنوان صیحه بیان می‌شود.

عمر بن حنظله می‌گوید: گفتم اگر پرچمی از یکی از خاندان شما<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۱۰؛ *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۴۰۶.

۲. بنی‌الحسن خیلی قیام می‌کردند و از امام به اجبار می‌خواستند که آن‌ها را تأیید کنند یا لاقلاً مخالفت نکنند. خیلی برخوردهای بدی با امام داشتند. در بحار الانوار و برخی منابع دیگر گزارش‌هایی از رفتار آن‌ها آمده است. امام هیچ‌کدام از آن قیام‌ها را تأیید نمی‌کرد.

در بعضی کتاب‌ها دیده‌ام که ائمه بعضی مذاهب که مدعی‌اند نه تنها محب اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند بلکه برای اهل بیت علیهم السلام قیام می‌کردند. شما ببینید آن‌ها که زندان رفتند به خاطر اهل بیت علیهم السلام بوده یا زندان رفتند به نام اهل بیت؟ این همان قیام‌های بنی‌الحسن است که امام آن‌ها را رد می‌کرد و نمی‌پذیرفت. در یکی از همین قیام‌ها بود که

برافراشته و دعوت به قیام شد آیا از او تبعیت کنیم؟ امام فرمود: نه تبعیت نکنید... سپس امام این آیه را خواندند: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً...»<sup>۱</sup> اگر بخواهیم، معجزه‌ای بزرگ از آسمان بر آنان نازل می‌کنیم.» عرض کردم آیا این آیه همان ندای آسمانی است؟ فرمود: اگر این آیه اتفاق بیفتد همه سر تسلیم فرود می‌آورند (حضرت نفی نکردند که منظور از آیه همان ندا باشد).

ممکن است بعضی‌ها از این آیه استفاده دیگری نیز بکنند. اینکه قیام‌های قبل از امام زمان علیه السلام همه مورد سؤال است. در کتاب تا ظهور این بحث را مفصل بحث کرده‌ام. چند روایت دیگر نیز وجود دارد که قیام‌های قبل از ظهور را نفی می‌کنند. ما نیز آن روایات را بررسی سندی کردیم که نتوانستیم حتی به یک روایت بدون مشکل برسیم. بالاخره هر کدام از آن‌ها یک مشکل سندی داشت. همچنین بررسی دلالتی نیز کردیم و توجیهاتی را بیان داشتیم.

اما کدام قیام‌ها نفی می‌شوند؟ همه قیام‌ها حتی قیام‌هایی که در طول باشند نه در عرض؟ یا از همان اول همه نفی می‌شوند؟ این روایت ناظر به قیام‌های عرضی است؛ یعنی دعوت به خودشان است، نه زمینه‌سازی برای حکومت ائمه طاهرين علیهم السلام. توجیهات زیاد دیگری نیز ارائه شده است. پس این روایت، صحیحه را یکی از علامات ظهور امام زمان علیه السلام می‌داند. اما

---

ائمه بعضی مذاهب به زندان رفتند یا شلاق خوردند؛ اما نباید آن‌ها را به حساب امام بگذارند. باید به حقایق تاریخ با دقت بیشتری روبه‌رو شد.

از این روایت حتمی بودن استفاده نمی‌شود. همچنان که حتمی بودن قتل نفس زکیه و یمان‌ی و... نیز استفاده نمی‌شود؛ مگر از قرائن و روایات دیگر. مرحوم مجلسی روایت را تأیید کرده، می‌فرماید: «حسنٌ كالصحيح» گویا مشکلی اگر باشد همان عمر بن حنظله است؛ چون توثیق ندارد. اما روایتش را قبول کرده‌اند. مقبوله عمر بن حنظله معروف است.<sup>۱</sup> اما شهید ثانی «عَدَّه صحيحاً؛ آن را صحیح شمرده است.»

اما قوله: «الصيحة» أي النداء الذي يأتي ذكره في خبر الآتية.

«فقلت له: أهي الصيحة؛ آیا این آیه همان صیحه است؟ امام نه تأیید کرد - که آیه همان صیحه است - و نه ردّ فرمود. اما مسائل بعد را فرمودند که اگر آیه واقع شود چه اتفاقی می‌افتد.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: «الظاهر أن الامام ع قرره على أن المراد بها الصيحة؛ ظاهر این است که امام علیه السلام تقریر کرده که مراد از «آیه» در آیه شریفه همان صیحه است.» «و یبین أن الصيحة تصیر سبباً لخضوع اعناق اعداء الله؛ و تبیین کرد که این صیحه سببی می‌شود تا گردن‌کشان سر تسلیم فرود آورند.» «...أوردنا الاخبار الكثيرة في تفصيل من كل العلامات؛ تفصیل هر یک از علامات را در کتاب غیبه از بحار الانوار بیان کردیم.»<sup>۲</sup>

۱. خدمت استادمان، آیت‌الله وحید خراسانی بودیم به مناسبت این بحث که مطرح شد، ایشان برای تبیین علت قبول روایات عمر بن حنظله، سیزده وجه بیان کردند.

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۲۶، ص ۴۰۷.

## روایت پنجم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ...»<sup>۱</sup>

در این روایت ظاهراً «ابی جمیله» مشکل دارد؛ لذا می‌فرماید: «ضعیف». محمد بن علی حلبی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: درگیری سران حکومت بنی عباس از امور حتمی است. ندا<sup>۲</sup> و خروج قائم علیه السلام نیز از محتومات است. البته خروج حضرت مهدی علیه السلام «من الميعاد» است که در مورد آن بدا صورت نمی‌گیرد. طبق این روایت و به قرینه سیاق باید بگوییم که ندا نیز همان طور قابل بدا نیست. در واقع بر اساس روایات سه چیز کنار هم هستند: ۱. اختلاف بنی عباس؛ ۲. ندای آسمانی؛ و ۳. خروج امام زمان علیه السلام.<sup>۳</sup>

پرسیدم: ندا چگونه است؟ امام بدون اینکه صحبتی از سال و ماه داشته باشد، می‌فرماید: در ابتدای روز منادی از آسمان‌ها اعلام می‌کند: «الْأَيُّانُ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ»<sup>۴</sup> - تفصیلش را خواهیم گفت که همه می‌شنوند -

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۱۰؛ مرآة العقول، همان.

۲. در روایت قبل، صیحه و در اینجا ندا آمده است.

۳. دقت کنید که آیا خروج تعبیر دیگری از ظهور است یا فرق می‌کند؟ مرحوم مجلسی بین خروج و ظهور فرق می‌گذارد و معتقد است که آن‌ها از هم فاصله زمانی دارند.

۴. کتب نواصب را ببینید. کتاب‌های کسانی که وابسته‌اند. کارتل‌های آل‌یهود را ببینید. وقتی اسمی از شیعه می‌برند، می‌گویند: «الفرقة الضالة» یا «المبتدعه» و تعابیر زشت دیگری نیز دارند؛ چرا؟ چون شیعیان، غدیر را پذیرفته‌اند؛ چون شیعیان پروژه‌های آن‌ها را نپذیرفتند و تابع غدیرند. ما را که دستگیر کردند حرفشان این بود «انه داعیه الی فرقة الضلال».



علی بن ابی طالب و پیروانش پیروز هستند. امام فرمود: «شیاطین دست به دست هم می دهند و در آخر همان روز جوابی می دهند که «الْإِنَّ عُمَانَ وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ همانا آگاه باشید که عثمان و پیروان او رستگاران حقیقی اند.» اما منظور از عثمان کیست؟ مقصود جریان سفیانی و عثمان بن عنبسه یا کنایه از خطوط انحرافی است؟

### روایت ششم

این روایت را مرحوم کلینی ذیل روایات صحیحه آورده که روایتی مفصل و پرمطلب از امام باقر علیه السلام است؛ اما ارتباطش را با صحیحه نتوانستم درست کنم: «إِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمَّ».

این ها [عباسیان] در نعمت و نازند تا وقتی که دستشان به خون ما آغشته نشده باشد و فرمود: «إِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمَّ» دیگر بساطشان برچیده می شود و «بَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ ظَهْرِهِ». تا می رسد به این عبارت: «فَيَوْمئِذٍ لَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ وَلَا فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ»<sup>۱</sup>

آنگاه حکومت عباسی ها نه در زمین یار و یآوری دارند و نه در آسمان کسی هست که آن ها را در کارهایشان معذور بدارد.

شاید منظور مرحوم کلینی از اینکه این روایت را ذیل صحیحه آورده اند، این عبارت باشد: «وَلَا فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ» ولی ظاهراً ربطی به بحث صحیحه ندارد هرچند در باب صحیحه و ذیل صحیحه این حدیث را آورده است.

## جلسه چهارم

## مقدمه

بحث ما درباره صیحه و ندای آسمانی بود که یکی از علائم ظهور امام زمان ع دانسته شده است. روایات کافی شریف را مطرح کردیم و قبل از آن به آیات نیز اشاره کردیم. بعد از بررسی روایات کافی شریف از جهت سند<sup>۱</sup> و دلالت، سراغ روایاتی می‌رویم که در کتاب‌های دیگر وجود دارد.

## روایت هفتم

یکی از روایات این بحث، روایتی مفصل از امام رضا ع است که فقط بخش مورد بحث و شاهد آن را ذکر می‌کنم: «لَا بَدَّ مِنْ فَتْنَةِ صَمَاءٍ...»؛ به طور حتم و یقین، فتنه‌ای در پیش خواهد بود. «صماء» یعنی گر و مقصود، آن است که این فتنه به ناله و فریاد بیچارگان اعتنا نمی‌کند. به عبارت دیگر بی‌رحم به تمام معنا است. «صیلم» در لغت به معنای مقطوع الأذن یا مقطوع الأذنین یا مترادف با داهیه (مصیبت عظمی) و یا به معنای استیصال (ریشه‌کن) است. پس، مراد فتنه‌ای است که یک مصیبت عظمی برای انسانیت بوده، قصد ریشه‌کن کردن دارد؛ به طوری که گویا با انسانیت یا

۱. البته به مقدار لازم؛ چون روایات متواترند.

انسان می جنگد یا [می خواهد] موجود زنده ای روی زمین نباشد. این فتنه چه وقت اتفاق می افتد؟ «عند فقدان الشيعة الثالث من ولدي»؛ زمانی که شیعه، سومین فرزندم را از دست بدهد. به این نکته هم دقت کنید: با توجه به عبارت «الثالث من ولدي»، آیا امام زمان علیه السلام الثالث است یا الرابع؟ امام جواد علیه السلام، الاول، امام هادی علیه السلام، الثاني و امام عسکری علیه السلام، الثالث است. آیا فقدان یعنی شهادت و رحلت؟ بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام مشکلات شروع می شود. بر فقدان امام عسکری علیه السلام اهل سماء و زمین گریه می کنند.

بعد می فرماید: همین طور دواهی و مصیبت ها از بعد از رحلت و شهادت سومین فرزندم شروع می شود [و ادامه می یابد] تا آنکه سه ندا شنیده شود.

**ندای اول:** «أزفت الآزفة یا معشر المؤمنین». **أزف** یعنی قَرُب (نزدیک شد) و آزفه به معنای قیامت است. پس روایت می فرماید: ای مؤمنان، قیامت نزدیک شد.<sup>۱</sup> بعضی می گویند که این علامات جزو علامات قیامت است. البته منافاتی نیز ندارد؛ چون این ها به هم نزدیک اند: ظهور حضرت، رجعت و قیامت. از همین رو اشکالی ندارد علاماتی که به عنوان ظهور مطرح است، به عنوان علامات قیامت مطرح شوند. این بیان مرحوم طباطبایی و دیگران است.

**ندای دوم:** «اللعنة الله على الظالمین».

**ندای سوم:** «بَدَن يظْهَر فِئْرِى فِ قَرْنِ الشَّمْسِ؛ بدنی ظاهر و در اول آفتاب دیده می شود.» در بعضی روایات به جای «بدن»، **ید آمده** است. در برخی

۱. «لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الہ رجل من ولدی...»

دیگر «بدناً بارزاً» دارد که به معنای لخت و برهنه نیست؛<sup>۱</sup> بلکه یعنی او را می بینند و آشکار است.

«بدناً یظهر» (عبارت آخری بدناً بارزاً است) آن بدن می گوید: «ان الله بعث فلاناً» (اشاره به مهدی آل محمد علیه السلام است) فاسموا له و اطیعوا؛ خداوند فلانی را مبعوث کرده است؛ به حرفش گوش فرادهید و از او اطاعت کنید. از این روایت استفاده می شود که سه ندا، هشدار و بشارت پی در پی خواهد بود.

اولین کسی که این روایت را نقل کرده، مسعودی (۲۸۷-۳۴۶ ق) است که در اثبات الوصیه (ص ۲۶۸) از حمیری، از احمد بن هلال ابرتایی<sup>۲</sup> از حسن بن محبوب آورده است. بعد از ایشان، نعمانی (۳۶۰ ق) در غیبت (ص ۱۸۰) از دو نفر نقل می کند: احمد بن مابنداذ و عبدالله بن جعفر حمیری. این دو می گویند: «حدثنا احمد بن هلال<sup>۳</sup> عن حسن بن محبوب الزراد قال لی الرضا علیه السلام»؛

۱. متأسفانه تکفیری ها و وهابی ها چون بنایشان بر این است که دروغ بگویند، بهتان بزنند و سیاه نمایی کنند تا جنایات و خرافات خود را مخفی کنند، اتهام می زنند که شیعیان می گویند یک بدن لخت؛ بعد هم در سایت ها بدن برهنه ای را منعکس می کنند. در حالی که اعتقاد به مهدویت مربوط به همه مسلمانان است. این گروهک منحرف همه را به باد استهزا می گیرند. ظهور امام مهدی علیه السلام با بدن عریان در کدام روایت و کجا داریم؟ «سود الله وجوهکم کما إسودت قلوبهم».

۲. ایشان را کسی جز مرحوم خوبی قبول نکرده است؛ البته اگر همان باشد که بنده می دانم و روایاتی نیز در لعنش وارد شده است. گویا مرحوم خوبی از طریق دیگری وارد شده اند. البته زیاد مهم نیست و نمی خواهم بررسی سندی کنم؛ چون اصل علامت بودن ندا از مسلمات است و بحث در حتمیت و تفصیلات ندا است؛ اینکه چه ندائی، در چه سالی و در چه ماهی.

۳. شاید قبل از انحرافش و قبل از ورود لعن باشد؛ البته اگر چنین تفصیلی را بپذیریم. زیرا روایات بعضی مثل علی بن ابی حمزه بطائنی را بین قبل و بعد از انحرافش تفصیل می دهند. کلی این

البته با کمی اختلاف و تفصیلات بیشتر. اما چرا ما اول مسعودی را نقل کردیم و حال آنکه در کمال الدین و غیبت نعمانی نیز آمده است؟ زیرا ما در کتاب معجم احادیث مهدی علیه السلام مراعات قدمت را کردیم و مسعودی قدیمی تر است؛ هرچند هر دو در یک قرن بوده‌اند. اما از جهت محکم بودن و اعتبار بی‌شک غیبت نعمانی و کمال الدین معتبرتر هستند.<sup>۱</sup>

بعد از آن، روایت را کمال الدین (ج ۲، ص ۳۷۰) با کمی تفاوت و با همان سند آورده است. این کتاب در صفحه ۳۷۱، روایت را با سند دیگری نقل می‌کند که مشکلی ندارد؛ زیرا احمد بن هلال در آن نیست؛ بلکه احمد بن زکریا وجود دارد. عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج ۲، ص ۶) همین متن را نقل می‌کند.

دلایل الامامة طبری شیعی (قرن پنجم) (ص ۴۶۰) همین متن را با کمی اضافه (بدناً بارزاً) به همراه این عبارت دارد: «یتمنی الأموات انهم أحياء»؛ آن

---

حرف قبول است؛ اما بحث در مصادیق و تطبیق است. اینکه چگونه ثابت کنیم این مطلب را قبل از انحرافش یا بعد از آن گفته است. این هم نظری است که بعضی از معاصرین پذیرفته‌اند.

۱. اینجا این بحث مطرح است که آیا ما دو تا مسعودی داریم یا یک مسعودی. نویسندگان اثبات الوصیة همان نویسنده مروج الذهب است یا دو نفرند؟ نویسنده مروج الذهب، مسعودی است که بعضی تلاش دارند اثبات کنند او شیعه است. البته به نظر حقیر ایشان شیعه نیست؛ بلکه شافعی است. در این خصوص مراجعه کنید به الطبقات الكبرى. اما در اینکه مؤلف اثبات الوصیة نیز همین مسعودی است، بحث است. ما در اینجا (معجم) به عنوان یکی از مؤلفان شیعه مطرح کرده‌ایم. مضمون کتاب نیز همین است که قلم شیعه است. این روایت هیچ مدرکی از عامه ندارد؛ نه اینکه عامه اصلاً به صحیح و ندای آسمانی اشاره نمی‌کنند؛ بلکه این مطلب در کتب عامه نیز آمده و روایاتش نیز نقل شده است؛ اما همگی از طریق اهل بیت علیهم السلام است. ما نیز اگر از آن‌ها نقل می‌کنیم، نمی‌خواهیم استناد و استدلال کنیم؛ بلکه می‌خواهیم با طرف مقابل اتمام حجت کنیم.

چنان مردم را عدالت، امنیت و معنویت می‌گیرد و گسترش می‌یابد که مرده‌ها آرزو می‌کنند زنده باشند و این وضعیت را ببینند و در ظل حکومت حضرت مهدی علیه السلام زندگی کنند (البته مسئله عمده، معنویت و بسط عدالت است).

بعد از آن دو مدرک، کتاب غیبت طوسی (ص ۴۳۹) این روایت را نقل می‌کند. معلوم است به این روایت اعتنا شده و مورد توجه بوده که در کتب مختلف آمده است. معمولاً کتب قدما این روایت را نقل کرده‌اند.

بعد از این‌ها قطب‌الدین راوندی (۵۷۳ق) در خرائج و جرائح (ج ۳، ص ۱۱۶۸) آن را از غیبت طوسی نقل می‌کند. سپس منتخب انوار المضيئه آن را از خرائج آورده است.

خلاصه اینکه اعتنای فوق‌العاده‌ای به این روایت شده است. اکثر علما و بزرگان آن را نقل کرده‌اند تا اینکه می‌رسیم به معاصران. از آن میان، می‌بینیم که این روایت در منتخب الاثر آمده است. به همین جهت خیلی آن را بررسی سندی نمی‌کنیم؛ مگر اینکه بخواهیم بحث تفصیلات را مطرح کنیم (یعنی اینکه سه تا ندا هست یا کمتر و اینکه مضمون ندا چیست و...).

روایت بعدی (ص ۴۱۵) ذیل آیه شریفه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» از امام باقر علیه السلام آمده است: «نَزَلَتْ فِي قَائِمٍ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام ينادى باسمه من السماء». در این آیه شریفه «آیه» همان ندای آسمانی است که در آن اسم حضرت برده می‌شود.

کتاب بسیار قدیمی است. مؤلف آن محمد بن عباس (ابن حجاج) از علمای شیعه و متوفای ۳۲۸، یعنی مقارن با مرحوم کلینی است.<sup>۱</sup> وفات این دو عالم بزرگوار هم تاحدودی هم زمان است. ابن حجاج روایت را (ص ۲۰۲ ح ۱۴۵) به طریق خودش از احمد بن حسن بن علی از پدرش و او نیز از پدرش، او از محمد بن اسماعیل، او از حنان بن صدیق و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السلام نقل می‌کند.

بعد از ایشان، شریف الدین نجفی (قرن دهم) در تأویل الآیات، این روایت را از همان تأویل ما نزل من القرآن نقل می‌کند (ج ۱، ص ۳۸۳). بنابراین، از سال ۳۲۸ تا قرن ۱۰ قمری (حدود ۷۰۰ سال) کسی متعرض این آیه و روایت ذیل آن نشده است.

از قرن ۱۰ تا ۱۲ مرحوم حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) را می‌توان نام برد که در اثبات الهداة (ج ۵، ص ۱۸۹، ح ۶۴۱) روایت را می‌آورد. سپس مرحوم بحرانی (م ۱۱۰۷ق) در حلیة الأبرار (ج ۶، ص ۲۹۳) و برهان (ج ۴، ص ۱۶۸) که هر دو، اثر خود ایشان است، آن را نقل می‌کند. در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۸۴) نیز این روایت آمده است.

---

۱. ایشان فردی بسیار پرکار بوده و آثار مکتوب زیادی دارد. وی از مفاخر است و در آن دوران ده‌ها کتاب نوشته که هنوز برخی از آن‌ها خطی مانده و چاپ نشده است. قبر ایشان در بحرین است. خدای عزوجل ملت بحرین را از شرّ اشرار وهابی و تکفیری‌ها نجات دهد. معروف است که به ایشان از طرف امام کاظم علیه السلام عنایت شده است. (البته مراجعه کنید). معروف است که امام علیه السلام به ایشان قلم داد و فرمود: «بنویس» ایشان وقتی از خواب بیدار شدند، دیدند که قلم در دستشان است. بنابراین، شروع کرد به جمع‌آوری اخبار آل محمد علیهم السلام. این بزرگوار در هر زمینه‌ای کتاب نوشته است.

از عامه فقط ینابیع المودة قندوزی حنفی (۱۲۹۴ق) آن را از المحجة فی ما نزل من الحجة اثر مرحوم بحرانی که آیات مرتبط با امام زمان علیه السلام را گرد آورده، نقل می کند.

### روایت هشتم<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه ۴ سوره شعراء نقل شده است: «تخضع رقابهم» (بنی امیه). ندای آسمانی که سر داده می شود، آن ها به اجبار و اکراه سر تسلیم و تعظیم فرود می آورند. آن متکبران آدم کش و خون ریز (شجره ملعونه) بعد از ندای آسمانی چاره ای جز تسلیم ندارند. مقصود از «آیه» همان صیحه است: «وهی الصیحة من السماء باسم صاحب الامر»<sup>۲</sup> این روایت از جهت مضمون تا حدودی با روایت قبلی یکسان است؛ اما در عبارت فرق می کند. روایت قبلی از امام باقر علیه السلام بود و این روایت از امام صادق علیه السلام است. ضمن اینکه روایت قبل را فقط کتاب تأویل الآیات نقل می کند و این روایت را قمی<sup>۳</sup> (۳ق) می آورد. اولین کسی که این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می کند، مرحوم قمی در تفسیر خود است (ج ۲،

۱. روایت بعدی کافی (روایت منصور دوانیقی) نخواندیم؛ زیرا هرچه دقت کردم دیدم ارتباطی به بحث ما ندارد و ما باید یک جلسه وقت خود را به آن اختصاص دهیم و بعد بگوییم ارتباطی به بحث ندارد.

۲. خوب است کسی اَسْمَاء و الْقَاب حضرت را از روایات پیدا کند و ببیند در آن ها درباره امام زمان علیه السلام بیشتر چه تعبیری شده است. آیا به لفظ قائم بیشتر تعبیر شده است یا به کلمات دیگر. البته ما مقداری از آن را در کتاب تا ظهور جمع آوری کرده ایم؛ اما دقت بیشتری می خواهد.

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۱۸.



ص ۱۱۸).

گویا روایت مزبور هیچ مشکل سندی ندارد. «حدثنی أبی» (ابراهیم بن هاشم). در وثاقت خود مرحوم قمی بحثی نیست؛ اما در وثاقت پدرشان بعضی می‌گویند: توثیق خاص ندارد و لذا حسنه است. ولی گمان نمی‌کنم چنین حرفی جا داشته باشد؛ چون ایشان ثقه و بلکه فوق وثاقت است. ایشان (پدر مرحوم قمی) از ابن ابی عمیر، او از هشام و او هم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.

#### بحثی درباره تفسیر قمی

پیش از این نیز بحث شده است که آیا همه این کتاب تفسیر قمی موجود، تفسیر ایشان است و آیا طریق به این تفسیر مشکل دارد یا از دیگران نقل شده است.

می‌گوییم به یقین از غیر مرحوم قمی نیز نقل شده است؛ ضمن اینکه طریق نیز مشکل دارد. اگر بتوانیم بین نقل‌های قمی و نقل‌های غیر او تفکیک کنیم، یک اشکال حل می‌شود؛ اما اشکال دیگر باقی است. اما بعضی از معاصران مثل مرحوم خویی (۱۴۱۳ق) این تفسیر را قبول دارند. اشخاصی را نیز که در اسناد قمی قرار می‌گیرند، موثق می‌دانند و بر این نظر نیز باقی بودند. ما نیز این نظر را داشتیم؛ اما پس از آن، تحقیق کردیم و دیدیم که اشکال دارد؛ لذا از نظر خود برگشتیم.

اولین کسی که این روایت را نقل می‌کند، صاحب تفسیر قمی است. بعد از آن، تفسیر صافی (ج ۴، ص ۲۹) آن را از تفسیر قمی آورده است. دیگران نیز از تفسیر قمی نقل کرده‌اند؛ از جمله اثبات الهداة (ج ۵، ص ۱۷۷)،

المحجة (ص ۱۵۶)، البرهان (ج ۴، ص ۱۶۶)، حلیة الابرار (ج ۶، ص ۲۹۰)، بحار الانوار (ج ۹، ص ۲۲۸؛ ج ۲۳ و ج ۵۱) و نورالثقلین (ج ۴، ص ۱۴۷) همگی بدون استثنا از تفسیر قمی نقل کرده‌اند. اگر آن اشکال تفسیر قمی حل شود یا اشکالی نباشد، بالاخره این روایت از نظر سند هیچ مشکلی ندارد و مشکل در طریق به تفسیر قمی است. ما نیز این روایت را در معجم (ج ۷، ص ۴۱۶) آورده‌ایم.

### روایت نهم

از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «النداء من السماء باسم رجل وأبيه»؛ مضمون نداء نام شخص و نام پدر بزرگوار آن شخص را می‌برد. بیش از این نیز در روایت نیامده است.

اولین کسی که این روایت را نقل کرده، محمدبن مؤمن استرآبادی (۱۰۸۸ق) در کتاب رجعت است. قبل از ایشان آن را در مصدر و منبع دیگری ندیدم. امام علیه السلام ذیل همان آیه (شعراء، ۴) این مطلب را فرموده‌اند. شاید این روایت همان روایت قبلی باشد که به‌گونه دیگری نقل شده است. برهان (ج ۴، ص ۱۶۹) نیز از رجعت نقل می‌کند. محجة البیضاء از برهان نقل می‌کند. منتخب الاثر از ینابیع المودة نقل می‌کند. با اینکه مصدر اصلی روایت شیعی است، ایشان به صورت عمدی از عامه نقل می‌کند؛ یعنی می‌خواهد بفرماید که این‌ها نیز به روایات ما توجه دارند. آقای قندوزی در ینابیع المودة (ج ۳) این روایت را از کتاب المحجة (سیدهاشم بحرانی) می‌آورد.

## روایت دهم

امام صادق علیه السلام می فرماید: «أما إن النداء من السماء باسم القائم في كتاب الله»؛ ندا به اسم حضرت است «لئيبين». «قلت: أين هو اصلحك الله»؛ گفتم: شما که می گوئید اسم حضرت در قرآن وجود دارد، در کجای قرآن است؟ «فقال: في قوله طسم تلك آيات الكتاب المبين - قوله - إن نشاء نزل من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين». بعد امام علیه السلام می فرماید: «إذا سمع الصوت»؛ اگر این ندا را بشنوند، «أصبحوا فكأنما على رؤسهم الطير؛ کسی که پرنده ای روی سرش باشد، تکان نمی خورد تا مبادا پرنده بپرد.» امام علیه السلام می فرماید: وقتی این صیحه شنیده و اعلام شود، مردم گویا پرنده بر سرشان است، بی حرکت و آرام و مهیوت اند. اولین کسی که این روایت را نقل می کند - با قطع نظر از سند - نعمانی در غیبت (ص ۲۶۳) است.

محجة البيضاء، برهان (ج ۴، ص ۱۶۸)، حلیة الابرار (ج ۶، ص ۲۹۵) و بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۹۳) نیز این روایت را از غیبت نعمانی نقل می کنند.

## جلسه پنجم

## مقدمه

بحث ما درباره بررسی روایات صحیح و ندای آسمانی به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان علیه السلام بود. پس از ذکر چند روایت، اکنون به روایت یازدهم از امام جعفر صادق علیه السلام می‌رسیم.

## روایت یازدهم

«أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزَوَاقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ التِّيسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ التِّيسَابُورِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَاطِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادِ الصَّيْقَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ إِنَّ الْقَائِمَ لَا يَقُومُ حَتَّى يَنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ تَسْمَعُ الْفَتَاةُ فِي خَدْرِهَا وَيَسْمَعُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِنَّ نَسْأًا نُنزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.»

«ان القائم لا يقوم حتى ينادي من السماء؛ اصلاً قیامی صورت نمی‌گیرد؛ مگر اینکه ندایی در آسمان‌ها سر داده شود. از عبارت «منادی ندایی سر می‌دهد» استفاده می‌کنیم که صیحه از علامات حتمی است.

پس هرگز قیامی صورت نمی‌گیرد تا اینکه منادی ندا سر می‌دهد تا

مخدراتِ پس پرده حجاب این ندا را می شنوند یا اینکه منادی این ندا را طوری اعلام می کند که به سمع آن ها نیز برسد: «يُسمع الفئات في خدرها» به ضمّ ياء (يُسمع) از باب افعال؛ یعنی قصد دارد صدا را حتی به آن زنان پس پرده برساند. «ويسمع اهل المشرق و المغرب»؛ و منادی قصد دارد صدا را به شرق و غرب برساند. سپس امام (علیه السلام) می فرماید: «و فيه نزلت هذه الآية ان نشأ نزل...». «و فيه نزلت» یعنی [آیه] درباره قیام و امام زمان (علیه السلام) و این نداست. چند روایت از امام (علیه السلام) با محوریت این آیه رسیده است.

شیخ الطایفه، طوسی این روایت را با این متن در کتاب غیبت (ص ۱۷۷، حدیث ۱۳۴) نقل می کند که گویا با سند خودش است تا به حسن بن زیاد صیقل می رسد. ایشان می گوید: «سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) يقول...».

بعد از شیخ طوسی، مرحوم نیلی (۸۰۳ق) در منتخب الانوار المضيئة (ص ۳۵) روایت را به همان طریقی که شیخ طوسی آورده، نقل می کند. نص ایشان نیز همان نص غیبت طوسی است؛ با این تفاوت که عبارت «تخشع له الرقاب» را [اضافه] دارد.

پس از ایشان، اثبات الهداة مرحوم شیخ حرّ عاملی (ج ۳، ص ۵۰۲) از غیبت طوسی نقل می کند. به نظر می رسد هرکسی این روایت را نقل کرده، از غیبت طوسی بوده است.

در اثبات الهداة این عبارت آمده است: «يُسمع العذراء»؛ اما در متن غیبت طوسی «يُسمع الفئات» هست که البته معنای آن دو، ظاهراً یکسان است.

این روایت را بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۲۸۵)، نور الثقلین (ج ۴، ص ۴۶) و از معاصران، منتخب الاثر (ج ۳، ص ۸۰)، همگی از غیبت شیخ طوسی نقل کرده‌اند.

از خاصه فقط همین کتاب‌ها روایت مذکور را نقل کرده و دیگران متعرض آن نشده‌اند؛ شاید به این دلیل که همین مضمون از امام صادق علیه السلام یا از امام باقر علیه السلام نقل شده و لذا به نقل آن از مصادر دیگر اکتفا کرده‌اند.

### روایت دوازدهم

این روایت کافی (ج ۸، ص ۳۱۰) را - که گویا پیش از این خوانده شده است - عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الصَّيْحَةِ وَالسُّفْيَانِي وَالْحُسْفَى وَقَتْلُ النَّفْسِ الرُّكْبِيَّةِ وَالْيَمَانِي». در ادامه راوی عرض می‌کند: «اگر کسی از اهل بیت شما قبل از این علامات قیام کرد، آیا با او همراهی کنیم؟» امام فرمود: «نه». مطالب مرآة العقول (ج ۲۶) را نیز بحث کرده‌ام.

این روایت منابع زیادی دارد که عمده‌اش کافی شریف است. در کمال الدین، خصال، غیبت طوسی، اعلام الوری، اثبات الهداة (در چهار، پنج جا)، وسائل الشیعة<sup>۱</sup> و در بین معاصران، منتخب الاثر (در سه جا) آمده است. ما نیز آن را در معجم امام مهدی علیه السلام (ج ۷، ص ۴۲۵) آورده‌ایم. بنابراین، اعتنای فوق‌العاده‌ای به این روایت شده است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ب ۱۳ (باب حکم الخروج بالسيف)، ص ۵۰.

از اهل سنت سه مدرک برای آن وجود دارد: عقد الدرر (ص ۱۵۱)<sup>۱</sup>، برهان متقی هندی (۸۸۵-۹۷۵ق) (ص ۱۱۴)<sup>۲</sup> به نقل از عقد الدرر، و ینابیع المودة قندوزی (ج ۳، ص ۲۴۵) از المحجة سیدهاشم بحرانی.

مرحوم طبرسی (۵۴۸ق) در مجمع البیان از ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند: «أنها (صیحه) صوت يُسمع من السماء؛ صیحه ندایی است که از آسمان به گوش می‌رسد. «فی النصف من شهر رمضان»؛ در شب یا روز نیمه ماه رمضان است. «و تخرج له العواتق من البيوت»؛ عواتق به دختران جوانی گفته می‌شود که تازه به سن بلوغ رسیده یا ازدواج نکرده باشند (و قد ادركت و شَبَّت). روایات معمولاً بر این نکته تأکید دارند و باید درباره آن مطالعه کرد. صدا به این دختران نیز می‌رسد و آن‌ها به خاطر این صوت از خانه بیرون می‌زنند.

از این روایت استفاده می‌شود که زمان صیحه نیمه ماه است. در روایات قبل نیز زمان آن در ماه مبارک بود؛ اما در روز بیست و سوم بود. آیا این‌ها دو روایت هستند؟ این روایت را مجمع البیان<sup>۳</sup> (ج ۷، ص ۲۸۹) بدون هیچ سند و طریقه‌ای نقل می‌فرماید. روش مرحوم طبرسی معلوم است؛ یعنی

۱. نویسنده آن سلمی شافعی مقدسی است. اولین بار در مصر چاپ و منتشر شد و حاوی روایات نابی است. خودش در مقدمه می‌گوید: «من روایاتی را که می‌آورم، ترتیب را مراعات می‌کنم؛ اولاً در صحیحین، بعد در سنن و...». پس کتاب با اسلوب علمی و فنی نوشته شده و روایات زیادی را نیز از اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرده است؛ از جمله از ابو عبدالله که بعضی فکر می‌کنند ابا عبدالله الحسین مراد است؛ اما عمده آن‌ها روایات امام صادق علیه‌السلام است. ایشان روایت را از غیث نعمانی نقل می‌کند؛ اما به اشتباه به امام حسین علیه‌السلام، نسبت می‌دهد که درست آن اباعبدالله الصادق علیه‌السلام است.

۲. این کتاب سیصد روایت درباره امام زمان علیه‌السلام دارد.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۴۷ (چاپ المكتبة المرتضوية).

ذیل آیات، ابتدا روایاتی را که از طریق عامه است، نقل می‌کند و در آخر نظر خودش و روایات اهل بیت علیهم‌السلام را می‌آورد. باید مراجعه و معلوم شود که ایشان ذیل آیه شریفه چند قول می‌آورد و این قول را به عنوان قول چندم نقل می‌کند. ضمن اینکه این روایت هرگز به امام منتهی نمی‌شود؛ بلکه روایت ابوحمزه ثمالی است. البته ابوحمزه ثمالی بسیار جلیل‌القدر و بزرگوار است و گفته شده که او «کسلمان فی زمانه»؛<sup>۱</sup> اما اگر بخواهیم فنی و علمی بررسی کنیم، باید بگوییم روایت مزبور مرسله است. پس می‌توانیم این مرسله را به روایات دیگر ضمیمه کنیم تا برای اصل صحیحه، استفاضه یا تواتر حاصل شود؛ ولی برای تفصیلات صحیحه، یعنی اینکه نیمه ماه است یا نه، نمی‌توانیم به این مرسله استناد کنیم.

#### در جواب یکی از دانش‌پژوهان

استاد: صحیحه همان صوت است؛ اما با ندا فرق می‌کند. بعضی بین ندا و صحیحه فرق گذاشته‌اند. اما در اینجا صوت است. در بین منابع اهل سنت نیز، عقد الدرر (ص ۱۳۹) این روایت را از ابوحمزه ثمالی نقل کرده است.

#### روایت سیزدهم

از امام باقر علیه‌السلام<sup>۲</sup> ذیل آیات ﴿فَإِذَا تُفْرِفِرِ النَّاقُورُ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ سَبِيرٍ﴾ (مدثر، ۸ تا ۱۰) روایت شده است: «الناقور هو النداء من السماء». اگر منادی ندا سر داد، مضمون آن چیست؟ «الان وليکم فلان بن

۱. پیش از این، ذکر شد.

۲. معجم احادیث الإمام المهدي علیه‌السلام، ج ۷، ص ۶۲۵.



فلان القائم بالحق»؛ این «منادی به» است؛ اما «منادی» کیست؟ «ینادی به جبرئیل»؛ منادی جبرئیل است. این ندا چه موقع است؟ «فی ثلاث ساعات من ذلك اليوم»؛ در روز ندا وقتی سه ساعت از طلوع آفتاب بگذرد، آن ندا سر داده می‌شود.<sup>۱</sup>

﴿فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾؛ آن روز سختی است. ﴿عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾؛ بر کافران روز آسانی نیست. بعد امام چنين تأویل می‌فرماید: «یعنی بالكافرين المرجئه الذين كفروا بنعمة الله و بولاية على بن ابى طالب»؛ کسانی که کفر ورزیدند؛ نه آن‌ها که بی اطلاع و عامی محض‌اند و در سانسور خبری قرار دارند و قضیه غدیر یک بار هم به گوششان نخورده و حتی احتمال نیز نمی‌دهند که پیامبر به امر خدا چنين امری را اعلام کرده باشد. چنين اشخاصی نسبت به غدیر کافر و منکر نیستند؛ بلکه بی اطلاع‌اند.<sup>۲</sup>

مرجئه چه کسانی هستند؟

۱. این سه ساعت به چه معناست؟ آیا همان ساعت ۶۰ دقیقه مقصود است یا اصطلاح دیگری است. باید مراجعه و بررسی شود.

۲. یکی از منبری‌های محترم گفت: «دهه محرم در آفریقا برنامه داشتیم. آنجا در روز عاشورا گفتم مقتل بخوانم. صاحب مجلس از اهل سنت نیز برای حضور دعوت کرده بود. شیعیان منقلب بودند؛ اما آن‌ها بهت زده بودند که این مطالب چیست! بعد از منبر، یکی از علمای آن‌ها دستم را گرفت و گفت: «آیا این حرف‌ها راست است؟ آیا راست است که با امام حسین علیه السلام این‌طور برخورد کرده‌اند؟ والله این مطالب به گوشمان نخورده و اولین بار است که می‌شنویم». در جلسات متعدد با برادران اهل سنت، وقتی بحث امامت و جریان «خمیس و ما ادراک الخمیس» را که منجر به آوردن آتش به درب خانه زهرا علیها السلام شد، با مدارک خودشان (مثل انساب الاشراف، عقد الفرید: جاء بقیس من النار) مطرح می‌کردم، می‌گفتند: «اولین بار است که می‌شنویم» و چنان منقلب و ناراحت می‌شدند که گاهی تغییر عقیده می‌دادند و به راه حق ملحق می‌شدند.

بعضی گفته‌اند: مرجئه جبری مسلکان هستند که معتقدند عید از خود هیچ فعلی ندارد (هیچ اختیاری ندارد). امر خدا را تأخیر می‌اندازند و اوامر الهی را انجام نمی‌دهند و گناه مرتکب می‌شوند.

بعضی گفته‌اند: «لا یضر مع الایمان معصیة»؛ اگر کسی مؤمن باشد، هر کاری خواست بکند، عیبی ندارد و لا مع الکفر طاعة.

چرا تعبیر به ارجاء می‌شود؟ زیرا «إن الله أرجا تعذیبهم»؛ خدا الان با آنها کاری ندارد. به مجمع البحرین مراجعه کنید.

اگر تفصیل بیشتر خواسته باشید: ریشه ارجاء دست‌ساز حزب اموی است. این حزب، دولتی است و می‌خواهد هم ظاهر اسلام را حفظ کند و هم مقاصد خود را پیاده سازد و مردم را قبضه کند.

## جلسه ششم

## مقدمه

بحث ما پیرامون روایات صحیحہ بود. جلد هفتم معجم را بررسی کردیم که ناظر به آیات قرآن بود. قبل از آن، در کتب اربعه جست و جو کردیم و در بین آن‌ها کافی شریف را مقدم داشتیم؛ چون محور بحث ما کافی شریف است. در بین کتب اربعه، روایات صحیحہ فقط در کافی شریف بود.

جلد هفتم کتاب معجم احادیث الإمام مهدی علیه السلام را نیز به این دلیل مقدم داشتیم که مخصوص آیات مرتبط با امام زمان علیه السلام و قضیه مهدویت است. از همین رو روایاتی را که ذیل آیات بود، بررسی کردیم که حدود ۱۳ روایت بود.

سه جلد اول معجم احادیث امام مهدی علیه السلام روایاتی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و سه جلد بعد (۴ و ۵ و ۶) روایاتی است که از ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده است. در جلد هفتم آیات مفسر به حضرت مهدی علیه السلام و در جلد هشتم فهارس آمده است.

اکنون به ابتدای معجم برمی‌گردیم و روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر می‌کنیم که درباره صحیحہ است.

## روایت چهاردهم

طریق روایت عامی است و خود روایت هم در کتب عامه آمده و این متن - طبق اطلاعات و تحقیقات ما - اصلاً در کتاب‌های ما ذکر نشده است. روایت را معجم کبیر طبرانی (۲۶۰-۳۶۰ ق) آورده است:<sup>۱</sup>

«عن عقبه بن عامر رضی الله عنه؛ قال: قال رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: «تطلع عليكم قبل الساعة سحابة سوداء من قبل المغرب مثل الترس، فما تزال ترتفع في السماء حتى تملأ السماء، ثم ينادى مناد: أيها الناس! فيقبل الناس بعضهم على بعض؛ هل سمعتم؟ فمنهم من يقول: نعم، ومنهم من يشك، ثم ينادى الثانية: يا أيها الناس! فيقول الناس: هل سمعتم؟ فيقولون: نعم. ثم ينادى: أيها الناس! أتى أمر الله فلا تستعجلوه. قال رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم: فوالذي نفسي بيده؛ إن الرجلين لينشران الثوب فما يطويانه أو يتبايعانه أبداً، وإن الرجل ليمدر حوضه فما يسقى فيه شيئاً، وإن الرجل ليحلب ناقته فما يشربه أبداً، ويشغل الناس.»

رواه الحاكم في «مستدرکه» و قال: «صحيح على شرط مسلم ولم يخججاه».

قبل از قیامت ابری سیاه مثل الترس (سپر) از ناحیه مغرب ظاهر می شود [و آسمان را مثل سپر می پوشاند].

ما همین ظاهر را أخذ می کنیم؛ نه اینکه آن را کنایه از فراگیری بدبختی و خون ریزی و کشتار و بی رحمی بدانیم که از ناحیه غرب به وجود می آید.

پس قبل از قیامت، ابر سیاهی از ناحیه غرب می آید و مثل سپر تمام

۱. سلیمان بن احمد یک معجم کبیر، یک معجم اوسط و یک معجم صغیر دارد. معجم کبیر ۲۵ جلد است که پنج جلدش مفقود است. مؤلف نیز از قدما است و در سال ۲۶۰ هجری (هم زمان با آغاز غیبت صغرا) به دنیا آمده، ۱۰۱ سال عمر کرده و در سال ۳۶۰ از دنیا رفته است.

آسمان را فرامی‌گیرد. «ثم ینادی منادٍ»؛ شاهد بحث اینجاست: «ایها الناس! فیقبل الناس بعضهم علی بعض»؛ مردم به هم رو می‌کنند. «فیقول الناس: هل سمعتم؟»؛ آیا ندایی را که سر داده شد، شنیدید؟ بعضی می‌گویند: بله. هنوز درباره ندای اول صحبت می‌کنند که «ینادی الثانیة: ایها الناس!»، امر خدا رسید. «فقال رسول الله»: به خدایی که جانم در دست اوست، [این صدا و صیحه آن چنان بر مردم تأثیر می‌گذارد که] «إن الرجلین لینشران الثوب فها یطویانه»؛ [توپ پارچه و لباس و... را برای مشتری باز کرده است؛ اما چنان صیحه اثر می‌گذارد که] پارچه‌ای را که باز کرده، نمی‌بندد. «وإن الرجل لیمدر حوضه»؛ حوضچه‌ای که برای آبیاری اصلاحش کرده و درونش آب ریخته است. «فها یسقی فیه شیئا أبدا»؛ امر خدا زودتر از آن است که فرصت آبیاری داشته باشد. «وإن الرجل لیحلب ناقته»؛ ناقه‌اش را می‌دوشد. «فما یشربه أبدا»؛ این امر آسمانی به او فرصت نمی‌دهد شیری را که دوشیده بیاشامد (انتهی روایت).

هرچند مفاد روایت فوق این است که صیحه از علامات ساعة است؛ اما اینجا تعلیقی هست و ما نیز بر آن تعلیق، تعلیقی می‌زنیم:

«التعابیر الواردة فی هذا الحدیث»؛ تعابیر آمده در حدیث - مثل ما یطویانه، ما یسقی، ما یشربه - از «رعب الناس من النداء السمائی» حکایت می‌کند (ترس و هراس مردم از این ندا). می‌فرماید: این تعابیر «وردت فی اشرط الساعة و قیامها»؛ این تعابیر مربوط به قیامت است. یکی از اشرط الساعة همین است. گویا ندای آسمانی از اشرط ساعة است. لذا آورده‌ایم که «ینبغی

التدقيق في تداخل بعض احاديث المهدي و علامات ظهوره أو أحداث عصره مع  
 «شروط الساعة»؛ علامات قیامت و علاماتی که در عصر امام عصر ع رخ  
 می دهد و علامات ظهور سه علامت هستند و باید بین آنها فرق گذاشت.  
 «فلعل بعض احاديث المهدي رویت في احاديث أشراف الساعة بسبب الظروف  
 السياسية»؛ شاید بعضی از احادیث درباره حضرت مهدی ع به اقتضای  
 اوضاع سیاسی، در میان علامات قیامت نقل شده باشد.

اما ما عرض کردیم که به لحاظ قریب بودن این سه (قیامت و رجعت و  
 قیام حضرت)، علاماتی را که مثلاً برای ظهور است، برای قیامت نقل  
 می کنند.<sup>۱</sup> لذا توجیه گفته شده درست نیست. یعنی اینجا هرچند به عنوان  
 علامت ساعة ذکر شده است؛ اما چون این سه مسئله متقاریند، منافات  
 ندارد که علامت ظهور باشد. همچنین نیاز نداریم به اینکه بگوییم اوضاع  
 سیاسی و... اقتضا کرده علامات ظهور را به جای علامات قیامت بیاورند؛  
 چون خود اهل سنت نیز قضایای حضرت مهدی ع را نقل کرده اند.

علاوه بر آن پاسخ این شبهه نیز داده می شود که می گویند: «ندای آسمانی  
 که از علامات ظهور است، یکی از متفردات شیعه است»؛ زیرا می گوییم  
 اهل سنت نیز به این مسئله پرداخته اند. یکی از آن موارد، همین روایت  
 است. یکی، دو مورد دیگر نیز نقل می کنیم که تصریح دارد.

روایت فوق را در معجم امام المهدي ع (ج ۲، ص ۲۹۲) نقل کردیم. اولین

۱. بنده نیز از استادم چند بار شنیدم. هم علامه طباطبایی تصریح دارند و هم از لابه لای روایات به  
 دست می آید که علامات ذکر شده، برای ساعة نقل شده؛ اما برای ظهور حضرت مهدی ع  
 است.

مصدری که به آن اعتماد کردیم، معجم کبیر است که البته نمی‌خواهیم بحث سندی کنیم؛ و الا عقبه بن عامر را مطالعه کنید.<sup>۱</sup>

بعد از آن، حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ ق)<sup>۲</sup> در مستدرک (ج ۳، ص ۵۳۹) روایت را با کمی اختلاف نقل می‌کند. این روایت در مسلم و بخاری نیامده است؛ اما شرط مسلم را دارد (آن مبانی که مسلم طبق آن روایت را می‌آورد، در این روایت وجود دارد و او باید آن را می‌آورده؛ اما نیاورده است).

پس از آن، عقد الدرر سلمی شافعی (ص ۴۱۶) آورده است. سپس ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم (ج ۲، ص ۵۸۱) و بعد از او مجمع الزوائد هیشمی، فتح الباری (ج ۱۳)، الدر المنثور (ج ۴) و جامع الاحادیث سیوطی (ج ۸) این روایت را نقل کرده‌اند. اما از شیعه، نه کسی این روایت را نقل کرده و نه به آن توجه و اعتنایی شده است.

اما مضمون ندا همین جمله است: «أتی امر الله». این «أمر الله» را با آیات و روایات دیگر مقایسه و بررسی کنید که حضرت ولی‌امر و این امر چیست؟ آیا مسئله قیامت است یا اشاره به ظهور و حکومت امام عصر (علیه السلام) دارد؟

۱. عقبه بن عامر قاتل عمار در صفین است. او در زمان خلافت عثمان به قدری عمار یاسر را کتک زد که مبتلا به کسالت و باد فتق شد (نسب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱۱) او انسانی منفی و ساقطی است.

۲. حاکم نیشابوری «یتشیع»؛ نه اینکه دوازده امامی باشد. او مولا علی بن ابی طالب را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارد؛ اما ناصبی نیست و علی را بر سایر صحابه الا شیخین مقدم می‌دارد. تشیع در اصطلاح اهل سنت: «مَنْ فَضَّلَ عَلِيًّا عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ الا شَيْخَيْنِ...» در اواخر مقدمه ارشاد الساری، درباره جرح و تعدیل بحث و رده‌بندی می‌کند و تشیع را به این معنا می‌گیرد؛ و الا خود حاکم در مستدرک فضائل خلفا و حتی خلیفه سوم را نقل می‌کند. تفصیل بحث را در سیر اعلام النبلا (ج ۱۷)، ببینید.

## روایت پانزدهم

«سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءُ صَيْلَمٌ يَسْفُظُ فِيهَا كُلَّ وَبِجَةٍ وَبِطَانَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فِدْقَانٍ شَيْعَتِكَ الْخَامِسَ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَحْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فَكَمْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مُتَأَتِّفٍ مُتَلَهِّفٍ حَيْرَانُ عِنْدَ فَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِي وَ شَيْبِي وَ شَيْبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُبُوبُ الثُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيبُ الثُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِمْ آيِسُ مَنْ كَانُوا ثُمَّ نُودِيَ بِنِدَاءٍ يَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنَ الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَاباً عَلَى الْمُتَنَافِقِينَ قُلْتُ وَ مَا ذَلِكَ النِّدَاءُ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوْلَاهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ وَ الثَّلَاثُ تَرَوْنَ بَدْرِيًّا بَارِزاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يِنَادِي الْآنَ اللَّهُ قَدْ بَعَثَ فَلَانَ بْنِ فَلَانَ حَتَّى يَنْسُبَهُ إِلَى عَلِيٍّ فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجُ.»<sup>۱</sup>

این روایت را که مرحوم خزار قمی (۴۰۰ق) در کفایة الاثر نقل می کند، روایت مهمی است. حتماً تفصیل آن را مطالعه کنید. روایت از محمد حنفیه<sup>۲</sup> از امیرمؤمنان (علیه السلام) است (فی حدیث طویل فی فضل اهل البيت (علیهم السلام)).

۱. کفایة الاثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۱۵۸.

۲. در مورد ایشان خیلی بحث است. از نظر بنده ایشان شخصیت بزرگی است و هیچ خدشه ای در مقام ایشان نیست. اما درباره علت عدم حضور ایشان در کربلا، مرحوم مامقانی در مقدمه کتاب تنقیح المقال (ج ۲، ص ۳۰۹) بحث مشروحی می آورد و بررسی می کند که آیا هرکسی که در کربلا شرکت نکرد، نقطه ضعف اوست و فاسق دانسته می شود؟ یا نه، فقط کسانی که در کربلا بودند و حضرت را یاری نکردند، مشکل دارند؟ البته درباره کسی که حضرت از او دعوت خاص کرده باشد، بحثی نیست.

روایات زیادی در جلالت و عظمت محمد حنفیه داریم. مرحوم خوبی و دیگرانی نیز از ایشان دفاع می کنند. به علاوه اینکه ایشان از ناحیه دست نیز مشکل داشت. اما حرکت توأبیین را هنوز نیز نتوانسته ایم حلایمی کنیم که آیا با این کار توانستند آن لکه ننگ را که حضرت ایشان را دعوت کردند و آن ها پاسخ نداد و شرکت نکردند، پاک کنند. آری، بعدها رفتند و زیارت کردند



«سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَيَلَمَ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيحَةٍ...»

اولین سند و مدرک این روایت کفایة الاثر (ص ۱۵۶) است.

«قلت و ما النداء؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال می کند که این ندا چیست. «ثم نودی بنداء یسمع من البعد كما یسمع من القرب»؛ قریب و بعید این ندا را می شنوند. «یکون رحمة علی المؤمنین»؛ بشارت برای مؤمنان است. «و عذاباً علی المنافقین».

«قلت و ما ذلك النداء؟»؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: مضمون آن ندا چیست. «قال: ثلاثة أصوات في رجب». پس این ندا غیر از مباحث گذشته است و ندایی نیز در ماه رجب داریم. «أولها أَلْعَنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ؛ الثاني: أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ».

«الثالث: ترون بدریاً بارزاً؛ یعنی یک شیء بارز که ندا می دهد: «ألا ان الله قد بعث فلان بن فلان». اسم می برد: م ح م د فرزند حسن عسکری، فرزند علی هادی... «الی ان ینسبه إلی علی بن ابی طالب؛ فیه هلاک الظالمین»؛ این ندا که سر داده می شود، هلاکت ظالمان را در پیش دارد. «فعند ذلك یأتی الفرج»؛ فرج حقیقی نزد ندا است. «و یشفی الله صدورهم»؛ منظور صدور مؤمنان است. «و ینذهب غیظ قلوبهم. قلت: یا رسول الله فکم یكون بعدی من الائمة؟»؛ بعد از من چند امام وجود دارد؟ «قال: بعد الحسین تسعة و التاسع قائمهم».

و گریه کردند و سرها را بر زمین کوبیدند و... کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی را ببینید. فقط نسبت به سلیمان بن صدق این عبارت را در کتاب وقعة صفین دیدم که وقتی برمی گشت، سراپا غرق خون و ناراحت بود از اینکه چرا شهید نشده است. امام (علیه السلام) فرمود: «شهادت را در پیش داری.» درباره عبدالله بن عباس یا محمد حنفیه یا عبدالله بن جعفر به طور مفصل بحث و مستدل از آن ها دفاع کرده ام. نگاه کنید به کتاب ایام مکیه (اثر خود استاد).

## جلسه هفتم

بحث ما پیرامون ندا و صیحه آسمانی و بررسی روایات در کتب فریقین بود. رسیدیم به روایتی که کفایة الاثر<sup>۱</sup> به سند خودش از محمد بن حنفیه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند. این روایت اسم ائمه (علیهم السلام) را می‌برد تا به یازدهمین و دوازدهمین نفر می‌رسد و می‌فرماید: «سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَا صِيلِم...»

با دقت در متن و سند این روایت می‌بینیم که این حدیث پیش از این خوانده نشده و این‌ها دو حدیث جدا از یکدیگر هستند. آنچه قبلاً نقل کردیم، از حسن بن محبوب از امام رضا (علیه السلام) بود؛ و این روایت از محمد بن حنفیه از امیرمؤمنان (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. از نظر طریق، اولی به امام رضا (علیه السلام) ولی حدیث دیگر به امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌رسد و ایشان نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌فرماید.

۱. این کتاب شایسته مطالعه است و مطالب آن را برای مردم بازگو کنید. صُلب اعتقادات ماست. به طرق متعدد نصوصی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر امامت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) در آن آمده است.

## بررسی متن دو حدیث

این دو روایت هرچند از نظر متن خیلی با هم مطابقت دارند؛ ولی مقداری اختلاف دارند و باید نیز داشته باشند. در کفایة الاثر چنین آمده است: «عند فقدان شیعته الخامس من السابع من ولدک». <sup>۱</sup> خامس از هفتم کیست؟ هفتم که امام کاظم علیه السلام است. امام رضا علیه السلام اولین از ولد هفتم می شود، امام جواد علیه السلام دومین، امام هادی علیه السلام سومین، امام عسکری علیه السلام چهارمین و امام زمان علیه السلام پنجمین است. پس خامس، امام زمان علیه السلام است که غایب می شود.

بعد می فرماید: «یحزن لفقده أهل الارض و السماء»؛ به خاطر نبودش، اهل آسمان و زمین اندوهگین می شوند. آیا این فقدان اشاره به شهادت امام عسکری علیه السلام است؟ آیا وقت شهادت امام عسکری علیه السلام مشکلاتی پیش می آید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سر به زیر انداختند؛ سپس سر مبارک را برداشتند و فرمودند: «و قال بأبی و أُمی»؛ پدر و مادرم فدای آن کسی باد که «سمی»؛ هم نام من است. «و شبیهی»؛ به من شباهت دارد. «و شبیهه موسی بن عمران، علیه حُبوب النور یتوقّد من شعاع القدس کأنی بهم آیس من کانوا»؛ <sup>۲</sup> در سخت ترین شرایط که همه مایوس اند. «نودی بنداء یسمع من البعد»؛ از بُعد و از قرب همه ندا را می شنوند. «یکون رحمةً علی المؤمنین و عذاباً علی المنافقین». به حضرت گفتم: «و ما ذلک النداء؟ قال...»؛ سه تا صوت در ماه رجب است.

۱. گویا باید «من ولدی» باشد؛ فاطمه، حسنین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق و امام کاظم علیهم السلام.

۲. کفای، ج ۵، ص ۹۶ (باب قضاء الدین... «وَأَنَا لِمَا لَأَزْجُو أَرْجَى مِنِّي لِمَا أَرْجُو»؛ جاهایی که محل یأس است، امیدم به فرج بیشتر است.

«أَوْهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الثَّانِي أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ، الثَّلَاثُ يَرُونَ بَدَنًا بَارِزًا؛ شَيْئِي  
 در آسمان کنار خورشید است. «يُنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا بَنَ فُلَانٍ؛ مردم  
 آماده شوید؛ خداوند ایشان را فرستاد. «حَتَّى يُنْسَبَهُ إِلَى عَلِيٍّ؛ اسامی پدر، جد  
 و... را نام می برد تا به امیرمؤمنان علیه السلام می رسد. «فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ؛ فَعِنْدَ ذَلِكَ  
 يَأْتِي الْفَرَجَ». امیرمؤمنان علیه السلام می گوید: عرض کردم: یا رسول الله، فَكَمْ يَكُونُ بَعْدِي  
 مِنَ الْأُمَّةِ؟ قَالَ: بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ». این متن کفایه الاثر است.  
 روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله است و کسی که آن را نقل می کند، مولای متقیان علیه السلام  
 است.

اما در متن اثبات الوصیة مخاطب، حسن بن محبوب است. «قَالَ لِي  
 الرِّضَا علیه السلام: إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةٌ صَمَاءٌ». آنجا نیز همین عبارت را دارد.  
 «صَلِّمْ يَذْهَبُ فِيهَا كُلُّ وِلِيَجَةٍ وَبِطَانَةٍ». مضمون تقریباً یکی است.

در آن روایت امیرمؤمنان علیه السلام سؤال می کند: چه زمانی این اتفاق می افتد؟  
 جواب می دهند: «عِنْدَ فُقْدَانِ شَيْعَتِكَ الْخَامِسُ مِنَ السَّابِعِ». اما در روایت امام  
 رضا علیه السلام این را ندارد و آمده است: «عِنْدَ فُقْدَانِ الشَّيْبَعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي». امام  
 جواد، اول می شود، امام هادی، ثانی و امام عسکری، ثالث می شود.  
 مصیبت، مشکلات و بلا تکلیفی، تردید و... بعد از شهادت امام  
 عسکری علیه السلام آغاز می شود. وقتی حضرت عسکری به شهادت می رسد،  
 «بَيْنَكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». پس فتن و مصائب مربوط به بعد از  
 شهادت امام عسکری علیه السلام است. «كَأَنِّي بِهِمْ شَرٌّ مَا كَانُوا؛ در بدترین شرایط به  
 سر می برند. «وَقَدْ تُودُوا». اما در روایت دیگر این مطلب نبود.

«قَدْ تُودُوا ثَلَاثَةَ أَصْوَاتٍ؛ الصَّوْتِ الْأَوَّلِ: أَرْفَتِ الْأَرْفَةَ». اما در روایت دیگر،  
 «الصَّوْتِ الْأَوَّلِ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» بود.

در روایت پیامبر ﷺ «الصوت الثاني، أذفت الأزفة» است؛ اما در روایت امام رضا علیه السلام «الصوت الثاني: أَلَعَنَةُ اللهُ عَلَى الظَّالِمِينَ.» مضمون صوت‌ها جابه‌جا است.

همچنین در روایت پیامبر ﷺ آمده است: «الصوت الثالث: ترون بدريا بارزا»؛ شیئی دیده می‌شود؛<sup>۱</sup> اما در روایت امام رضا علیه السلام دارد: «بدن يظهر فيرى في قرن الشمس» آیا در روایت امام رضا علیه السلام صوت ثالث مطلبی نیز دارد یا فقط در حد ظاهر شدن بدن و شیء است؟ می‌بینیم که این بدن می‌گوید: «ان الله قد بعث فلانا فاسمعوا و اطيعوا» اما در روایت کفایة الاثر دارد: «بدرياً بارزاً ينادى: أَلَا إِنَّ اللهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانٌ بِنَ فُلَانٍ...» البته خیلی اختلاف مضمون دارند و کم و زیاد است؛ اما مضمون ندای سومی تقریباً یکی است.

پس این‌ها دو روایت هستند، نه یک روایت. مضامین نیز خیلی متفقند؛ اما مقداری با یکدیگر اختلاف دارند. نکته دیگر اینکه در روایت امام رضا علیه السلام نیامده است که در چه زمانی است؛ هرچند شرایط آن بیان شده است (در بدترین شرایط)؛ اما در روایت کفایة الاثر، «فی رجب» آمده است.

۱. در روایت پیامبر اکرم ﷺ فقدان را باید به معنای غیبت بگیریم؛ ولی در این روایت به معنای شهادت و فوت امام عسکری علیه السلام می‌گیریم. لذا به لغت مراجعه کنید که فقدان، فقید و فقد به معنای غیبت است یا رحلت یا مشترک است یا لا اقل در هر دو مورد استعمال دارد. اگر گفتیم به معنای غیبت است، پس روایت اول درست است: «عند فقدان الخامس...»؛ یعنی غیبت امام زمان ﷺ و قابل تطبیق است. آنگاه آن روایت امام رضا (ع) که می‌فرماید «فقدان ثالث»، یا باید بگوییم تصحیف است و می‌باید فقدان رابع باشد یا باید بگوییم اینجا کلمه فقدان، اطلاق داشته و برای فوت به کار گرفته شده است؛ البته به شرطی که به لغت مراجعه کنیم و ببینیم تعدد استعمال دارد که ظاهراً همین‌طور است. مجمع البحرین و النهاية ماده فقدان و... را هم در فوت و رحلت به کار گرفته‌اند، هم در غیبت.

پس اگر بخواهیم وارد تفصیلات بشویم، نیاز به بررسی سندی داریم که چطور این‌ها را جمع کنیم که آیا یک صوت، دو صوت یا بیشتر است. در حال حاضر، این روایت را نیز به روایات قبلی اضافه کنید. چون با قبلی یکی نیست.<sup>۱</sup> تا اینجا گویا پانزده روایت ذکر شده است.

### روایت شانزدهم

در جلد پنجم معجم احادیث امام مهدی علیه السلام تقریباً از صفحه ۱۷۱ روایات ندا و صیحه شروع می‌شود. اولین آن‌ها روایت داوود بن کثیر رقی است که به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: «جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ طَالَ هَذَا الْأَمْرُ»؛ فشار زیاد است و این امر طول کشید؛ فرج چه وقت است؟ «حَتَّى ضَاقَتْ قُلُوبُنَا»؛ قلبمان به درد آمده است. «وَمِثْنًا كَمَدًا»؛ از غصه داریم می‌میریم. فرمودند: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ آيَسٌ مَا يَكُونُ مِنْهُ وَأَشَدُّهُ غَمًّا»؛ در شرایطی که مردم مأیوس‌اند،<sup>۲</sup> فرج حاصل می‌شود. «يُنَادِي مَنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَاسْمِ أَبِيهِ». عرض کردم: «جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا اسْمُهُ؟» آقا اسم نبردند. «قَالَ: اسْمُهُ اسْمُ نَبِيِّ وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ وَصِيِّ».

اسم امام عصر علیه السلام چیست؟ اسم نبی: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ» (احزاب، ۴۰) و در جای دیگر «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» (صف، ۶) کدام یک است؟ گویا اولی است.

۱. روایت طبرانی را عامه نقل کرده و خاصه نقل نکرده‌اند. این روایت کفایة الاثر (ص ۲۵۳) را نیز گویا ندیدم که کسی از عامه آورده باشد.

۲. روایت دارد که مؤمن از کنار قبرستان عبور می‌کند، بدنش را به قبر می‌ساید و می‌گوید: «لیتنی كنت مکانک»؛ ای کاش من مرده بودم. یا این روایت از امام کاظم علیه السلام روایت است که «یتمنی المؤمن الموت صباحاً و مساءً»؛ مؤمن شب و روز آرزوی مرگ می‌کند و مأیوس است.

بردن نام امام زمان علیه السلام

مطلب دیگر اینکه آیا بردن نام آن حضرت در دوران غیبت جایز است یا نه؟ آیا به طور کلی و حتی در دوران ظهور نیز نمی‌توان نام ایشان را برد یا فقط در دوران غیبت ممنوع است و یا فقط در دوران غیبت صغرا منع شده است؟ در این مسئله اختلاف شدیدی بین فقها و حتی بین محدثان وجود دارد. مرحوم نوری با مرحوم حرّ عاملی بحث و اختلاف دارند. مرحوم حرّ عاملی جایز می‌داند و ادله‌ای را نیز می‌آورد. مرحوم نوری جایز نمی‌داند و ادله ایشان را ردّ می‌کند. در جلد یازده کتاب مستدرک (کتاب جهاد) به صورت مفصل درباره آن بحث می‌کند. این موضوع از قدیم نیز بین فقها اختلافی بوده است. شیخ صدوق جایز نمی‌داند. علامه مجلسی اشکال دارد. بعضی کتاب نوشته‌اند (شرعة التسمیة). روایات مفصل و متعارض دارد. از معاصران نیز کسانی هستند که مشروع می‌دانند و بعضی دیگر آن را مشروع نمی‌دانند. من با آن‌ها صحبت کرده‌ام؛ می‌گفتند جایز نیست. نظر خود بنده نیز همین است که بردن آن اسم - که اسم النبی صلی الله علیه و آله است - مشروع نیست. در کتاب «تا ظهور» بحث کرده‌ام. شاید این روایت نیز از مؤیدات باشد، نه دلیل.

اما «اسم ایبه اسم وصی» به چه معناست؟ اشاره به امام حسن عسکری علیه السلام است. این نیز یکی از مباحث است. بعضی روایات عبارت «اسم ایبه اسم ابی» را دارد و بعضی وهابی‌ها اشکال می‌گیرند که شیعه برای اینکه اعتقادشان را بر حضرت مهدی علیه السلام منطبق کنند، این روایت را قبول نداشتند!

می‌گویم: هرگز این روایت (أسم ایبه أسم ابی) در مصادر ما نیست و فقط

شیخ طوسی در کتاب غیبه آن را نقل می‌کند که طریق آن نیز عامی (از زائده) است.<sup>۱</sup> خود اهل سنت می‌گویند که «زائده یزید فی الحدیث»؛ در حدیث اضافه می‌کند. گنجی شافعی در کفایة الطالب روایت را می‌آورد و می‌گوید: مشکل سندی دارد. پس اینکه ما این روایت را نمی‌پذیریم، به این معنا نیست که می‌خواهیم عقیده خود را تصحیح کنیم؛ بلکه عقیده ما صحیح است. بر فرض آمدن این روایت در کتب ما، باز هم چهار، پنج توجیه دارد که مرحوم والد ما رحمته در الشیعة والرجعة<sup>۲</sup> روایت و توجیهاات آن را آورده است.<sup>۳</sup>

پس این روایت به این اشاره دارد که در دورانی که شرایط سخت است، ندا و فرج شیعه اتفاق می‌افتد. همچنین بیان می‌کند که منادی کیست و مضمون ندا چیست؛ اما به اینکه چه کسی خواهد بود، اشاره نشده است.

### روایت هفدهم

این روایت را مرحوم نعمانی در غیبة (ج ۲۹، ص ۱۸۶) نقل می‌کند.

«مُحَمَّدُ بْنُ هَيْثَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدِينِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ...»

چون مضمون روایت مقبول است، آن را بررسی سندی نمی‌کنیم؛ مگر اینکه مطلب زائدی داشته باشد. بعد از آن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۳۵)

۱. در بعضی از طرق، زائد آمده و در بعضی نیامده است؛ در هر صورت طریق عامی است.

۲. الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۸۰ (چاپ اول، چاپخانه حیدریه نجف اشرف).

۳. امام حسن عسکری علیه السلام دو اسم دارد که اسم معروفش حسن است؛ اما اسم دیگرش عبدالله است «اسم ابیه اسم اَبی». برای تحقیق بیشتر به جنات الخلود نگاه کنید که از جمله کتاب‌های پرمطلب است.



نقل می‌کند. بعد از آن بحارالانوار (ج ۵۱، ص ۳۸) می‌آورد. ما نیز در معجم احادیث (ج ۵، ص ۱۷۱) آن را نقل کرده‌ایم و ندیده‌ایم که کتاب دیگری این روایت را نقل کرده باشد.

### روایت هجدهم

عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: «يُنَادِي بِأَسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ»؛ منادی از آسمان به نام رهبر قیام، به نام مهدی آل محمد ندا می‌دهد: «الْإِنِّ الْأَمْرُ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَفَيْمِ الْقِتَالِ»؛ دولت حق از آن فلان بن فلان است؛ پس درباره چه چیزی با او می‌جنگید؟ معلوم می‌شود ندا در اوج درگیری‌ها و هرج و مرج است و [دشمنان] فقط به دنبال سلطه‌اند که ندا سر می‌دهد: چرا درگیر هستید؟ «للباطل جوله و للحق دولة.»

این روایت را مرحوم نعمانی در غیبة (ص ۲۷۴) نقل می‌کند و در صفحه ۲۷۵ به طریق دیگری می‌آورد که البته کمی اختلاف دارد.

«لا يكون هذا الامر التي تمدون اليه أعناقكم حتى ينادي من السماء ألا إن فلانا صاحب الامر فعلى ما القتال»؛ آنچه شما منتظرش هستید و گردن می‌کشید، محقق نمی‌شود.... مضمون یکی است؛ اما متن فرق می‌کند. سند نیز به عبدالله بن سنان منتهی می‌شود.

بعد از مرحوم نعمانی، حلیة الابرار (ج ۵، ص ۲۹۸) از غیبة نقل می‌کند. بعد از آن نیز بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۲۹۶) هر دو روایت را می‌آورد. پس از آن بشارة الاسلام (ص ۱۳۸) (کاظمی) نقل می‌کند. ما نیز آن را در معجم احادیث (ج ۵، ص ۱۷۲) نقل کرده‌ایم.

## جلسه هشتم

## مقدمه

موضوع بحث، ندا و صیحه و بررسی روایات فریقین در این زمینه بود. در یکی از روایات آمده بود که ندای دوم، ندای ابلیس است و تشبیهی دارد. می‌گوید: چنان‌که در عقبه نیز چنین فریادی زد. این مُشَبَّه به را از تفسیر قمی بیان می‌کنیم تا روایت واضح‌تر شود.

مرحوم قمی در تفسیر شریفش (ج ۱، ص ۲۷۲) ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup> جریان عقبه و نقش شیطان را در تحریک کفار و مشرکان علیه تازه‌مسلمانان که از مدینه آمده بودند، مفصل بیان می‌کند.

«لما أظهر رسول الله ﷺ الدعوة بمكة»؛ وقتی پیامبر دعوت را علنی کردند، دو قبیله اوس و خزرج به ملاقات پیامبر ﷺ آمدند. «فقال لهم: رسول الله ﷺ تمنعوني وتكونون لي جارا حتى أتلو عليكم كتاب ربي وثوابكم على الله الجنة؟»؛ تضمین می‌دهید کفار کاری نکنند و من برای شما قرآن را تلاوت کنم و پاداش شما بهشت باشد؟ «فقالوا: نعم...»؛ فقال لهم: موعدكم العقبة في الليلة الوسطى من ليالي التشريق؛

(شب دوم تشریق) <sup>۱</sup> فحجوا و رجعوا إلى منى، و كان فيهم ممن قد حج بشر كثير، فلما كان اليوم الثاني من أيام التشریق قال لهم رسول الله ص: إذا كان الليل فاحضروا دار عبد المطلب على العقبة؛ عبد المطلب در عقبه در منى خانه‌ای داشت که آن شب همه جمع شدند. «ولا تنبها نائماً و لينسل واحد فواحد»؛ بی سروصدا بیایید؛ زیرا همه کاروان مسلمان نشده بودند. «فجاء سبعون رجلاً من الأوس و الخزرج؛ فدخلوا الدار»؛ هفتاد نفر آمدند و پیامبر ﷺ مطالب گذشته را تکرار کرد. «فقال لهم رسول الله ص: تمنعوني و تحيروني حتى أتلو عليكم كتاب ربی و ثوابكم على الله الجنة؟ فقال سعد بن زرارة و البراء بن مغرور [مغرور] و عبد الله بن حزام: نعم يا رسول الله...»؛ این سه نفر گفتند: بله. «فقال: أما ما أشرت لربي فأن تعبدوه و لا تشركوا به شيئاً»؛ آنچه برای خدا شرط می‌کنم اینکه او را عبادت کنید و به او شرک نورزید. «و أشرت لنفسي. أن تمنعوني مما تمنعون أنفسكم و تمنعوا أهلي مما تمنعون أهاليكم و أولادكم»؛ برای خودم شرط می‌کنم که مدافع من و اهل من باشید.

«فقالوا: و ما لنا على ذلك؟ فقال: الجنة في الآخرة و تملكون العرب و تدین لكم العجم في الدنيا»؛ پاداش اخرویتان بهشت است و در دنیا نیز زمامدار عرب می‌شوید و عجم نیز زیر بار شما می‌روند. «فقالوا: قد رضينا. فقال: أخرجوا إلى منكم اثني عشر نقيباً يكونون شهداء عليكم بذلك كما أخذ موسى من بني إسرائيل اثني عشر نقيباً»؛ حضرت تضمین خواست و آن‌ها دوازده نفر را به عنوان نماینده و شاهد معرفی کردند.

«فأشار إليهم جبرئيل»؛ جبرئیل اشاره کرد و نشان داد. «فقال: هذا نقيب، هذا

۱. در آن ایام گوشت گوسفندان و قربانی‌ها را تکه تکه می‌کردند و در آفتاب می‌گذاشتند تا خشک شود و بعداً استفاده کنند. به شب‌های آن ایام، لیالی التشریق می‌گفتند.

نقیب، تسعة من الخزرج وثلاثة من الأوس؛<sup>۱</sup> نُه نفر از خزرج و سه نفر از اوس. «فمن الخزرج سعد بن زرارة والبراء بن مغرور و عبد الله بن حزام<sup>۱</sup> و [و هو] أبو جابر بن عبد الله و رافع بن مالك و سعد بن عبادة و المنذر بن عمر و عبد الله بن رواحة و سعد بن الربيع و عبادة بن الصامت و من الأوس أبو الهثيم بن التيهان<sup>۲</sup> و هو من اليمن و أسد بن حصين و سعد بن خثيمة؛ فلما اجتمعوا و بايعوا رسول الله ص صاح إبليس: يا معشر قريش و العرب!»؛ جلسه سومی بود و پیامبر ﷺ می خواستند برنامه ها را از چارچوب مکه خارج کنند و بیعت کردند که ناگهان ابلیس فریاد زد: چه نشسته اید! کنار گوش شما جلسات سومی تشکیل می شود تا بساط شما را جمع کنند. «هذا محمد و الصباة من أهل يثرب على جمرة العقبة يبايعونه على حربكم»؛ این پیامبر ﷺ است و عده ای از اهل یثرب در جمره سوم تجمع کرده اند که با شما بجنگند. «فأسمع أهل منى»؛ همه ندای شیطان را شنیدند و دست به شمشیر بردند تا کار را یکسره کنند. «و هاجت قريش؛ فأقبلوا بالسلاح و سمع رسول الله ص النداء فقال: للأنصار تفرقوا!»؛ حضرت فرمود: متفرق شوید. «فقالوا: يا رسول الله إن أمرتنا أن نميل عليهم بأسيا فإنا فعلنا»؛ گفتند: اگر دستور دهید این ها را می کشیم. «فقال: رسول الله ص لم أومر بذلك و لم يأذن الله لي في محاربتهم»؛ فرمود: من به جنگیدن دستور ندارم. «قالوا: أفتخرج معنا؟ قال: أنتظر أمر الله»؛ گفتند: آیا حاضرید با ما بیایید؟ فرمود: تا خدا چه دستور فرماید. «فجاءت قريش على بكرة أبيها (ای جاءوا جميعاً)»؛ همه آمدند. «قد أخذوا السلاح»؛ مسلح آمدند. حمزة و أمير المؤمنين (علیه السلام) با شمشیر خارج شدند. «و معهما السيوف. فوقفا على العقبة»؛ در عقبه ایستادند.

۱. این شخص پدر جابرین عبد الله انصاری است که در سن ۲۴۰ سالگی شهید شد.

۲. فرمایش امیرمؤمنان: این عمار، این ابن تیهان. شرح حالش را ببینید.

«فلما نظرت قريش إليهما قالوا: ما هذا الذي اجتمعتم له؟»؛ گفتند: این جلسه سرّی چه بوده است؟ «فقال حمزة: ما اجتمعنا و ما هاهنا أحد»؛ جلسه ای نداشتیم و کسی خبری ندارد. خواستند به سمت منزل پیش روی کنند که حمزه گفت: «والله لا يجوز هذه العقبة أحد إلا ضربته بسيفي»؛ به خدا قسم هرکس از اینجا عبور کند، با شمشیر او را می زنم. «فرجعوا إلى مكة وقالوا لا نأمن من أن يفسد أمرنا و يدخل واحد من مشايخ قريش في دين محمد»؛ برگشتند و گفتند: در امان نیستیم؛ همه دارند مسلمان می شوند. این ندای ابلیس در لילה العقبة بود.

### روایت نوزدهم

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني علي بن الحسن التيمي قال حدثنا محمد و أحمد ابنا الحسن عن علي بن يعقوب الهاشمي عن هارون بن مسلم عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله ع أنه قال يتأدى باسم القائم فيؤتى وهو خلف المقام فيقال له قد نودي باسمك فما تنتظر ثم يؤخذ بيده فيبأيع قال قال لي زرارة الحمد لله قد كنا نسلم أن القائم ع يبأيع مستكرها فلم نعلم وجه استكراهه فعلمنا أنه استكراه لا إثم فيه.»<sup>۱</sup>

ندا به اسم حضرت مهدی عج است. بعد دست حضرت را می گیرند و کنار رکن و مقام می آورند. ایشان پشت مقام مشغول عبادت اند که می آیند و می گویند: چرا نشسته اید؟ اعلام شد.<sup>۲</sup>

۱. الغيبة (للنعماني)، ص ۲۶۳.

۲. «اللهم أرنا الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة و اكحل ناظرنا بنظرة منّا إليه، و عجل فرجه، و سهّل مخرجه، و أوسع منهجه.»

در روایت بعدی دارد که چه کسی دست حضرت مهدی علیه السلام را می‌گیرد و چه کسی خم می‌شود و دست حضرت را می‌بوسد. «اول من یبایعه جبرئیل»؛ همان کسی که از طرف خدا اعلام کرد و واسطه بین خدا و تمام انبیا بود، مقابل چشم تمام عالمیان خم می‌شود و دست آقا را می‌بوسد. زراره می‌گوید: «الحمد لله که فهمیدم معنای روایت و اینکه حضرت با اکراه بیعت می‌کند، به چه معناست. از آن استکراه‌هایی است که گناهی بر او نیست.»

بعد از نعمانی کسی این روایت را نقل نمی‌کند تا می‌رسد به دوران سیدهاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ق) در حلیة الابرار (ج ۶، ص ۲۹۸) که او نیز از غیبة نعمانی نقل می‌کند. این روایت در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۹۴) و کشف الاستار مرحوم نوری (ص ۲۲۳) آمده است. اما از معاصران نیز آیه الله صافی در منتخب الاثر (ص ۴۶۷) آن را از مرحوم نوری نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

### روایت بیستم

«حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هُوذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ قَالَ يَنَادَى بِاسْمِ الْقَائِمِ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ قُمْ.»<sup>۲</sup>

ندا متعدد است؛ در ماه رجب و ماه رمضان.<sup>۳</sup> اسم منادی نیز مشخص

۱. عجیب است شیخ حر عاملی روایت را در اثبات الهداة نمی‌آورد.

۲. الغیبة (لنعمانی)، ص ۲۸۷؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۶۸؛ حلیة الابرار، ج ۵، ص ۲۹۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۶ (البته در صفحه ۲۹۷ نیز از غیبة نقل می‌کند؛ اما کلمه «قُمْ» را ندارد).

۳. بعضی گفته‌اند: در محرم نیز هست. شاید این ندا غیر از ندای ماه رمضان باشد.

نیست و فقط محتوای نداست که نام حضرت را می‌برد و به ایشان از جانب خدا امر می‌کند: «قُم».

### روایت بیست و یکم

«وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى. عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مَضِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ.»<sup>۱</sup>

حضرت می‌فرماید: «آن صیحه‌ای که معهود است (در ماه رمضان واقع می‌شود)، اولاً، در شب جمعه است؛ ثانیاً، بیست و سه شب از ماه مبارک گذشته است.

سؤال: عبارت «التي تكون في شهر رمضان» قید توضیحی است یا احترازی؟

جواب: اگر احترازی باشد، یعنی صیحه‌های دیگری نیز وجود دارد.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۰ و ۶۵۲؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۴۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۴ (از کمال الدین). بشارة الاسلام نیز این روایت را از کمال الدین می‌آورد. منتخب الاثر نیز این روایت را آورده است.

## جلسه نهم

## مقدمه

بحث ما بررسی روایات ندای سماوی بود. عرض شد روایات در این زمینه متعدد است و از حد استفاضه گذشته و متواتر است؛ لذا باید در تفصیلات بحث شود. یعنی درباره زمان این ندا، محتوای آن، انعکاس و بازخورد آن، تأثیر آن، هدف از آن و اینکه آیا این ندا متعدد است یا نه، باید بیشتر بحث شود.

اینجا در ارتباط با اصل ندا و محتوای ندا و خود منادی چند روایت را نقل می‌کنیم. آن کسی که ندا را سر می‌دهد کیست؟

## روایت بیست و دوم

مرحوم صدوق در کمال الدین روایتی را به این مضمون از ابان بن تغلب نقل می‌کند که جبرئیل نازل می‌شود و با امام زمان علیه السلام بیعت می‌کند و بعد هم ندا سر می‌دهد.

## متن روایت

«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدثنا محمد ابن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان عن



أبان بن تغلب قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أول من يبائع القائم عليه السلام جبرئيل ينزل في صورة طير أبيض فيبأيه، ثم يضع رجلاً على بيت الله الحرام ورجلاً على بيت المقدس ثم ينادى بصوت طلق تسمعه الخلائق "أق أمر الله فلا تستعجلوه." <sup>۱</sup>

این روایت گویا مشکل سندی ندارد و وارد تفصیلات می شود؛ بدین معنا که ندا بعد از بیعت جبرئیل علیه السلام است. بیعت جبرئیل علیه السلام نیز بعد از اعلان ظهور است.

«أَوَّلُ مَنْ يَبِيعُ الْقَائِمَ عليه السلام جَبْرَائِيلُ يَنْزِلُ فِي صُورَةِ طَيْرٍ أَبْيَضٍ فَيَبِئُهُ»؛ به شکل و شمایل یک پرنده است. پرنده که می گوئیم، لازم نیست فوراً ذهنمان به کبوتر منتقل شود؛ بلکه پرنده ای سفید است که به این شکل و شمایل نازل می شود و بیعت می کند.

«ثُمَّ يَضَعُ رَجُلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَرَجُلًا عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ»؛ ظاهر روایت این است که یک پای خود را اینجا و پای دیگرش را آنجا می گذارد؛ ولی شاید کنایه و اشاره باشد. اما اگر ظاهر آن نیز مقصود باشد، به این معناست که به اذن و امر خداوند عزوجل کل دنیا تحت تصرف اوست.

روایتی که درباره جریان حضرت عزرائیل علیه السلام است را نگاه کنید که بیان می کند دیدند پاره چوبی در دست اوست و زیرورو می کند؛ گفتند: این چیست؟ گفت: این دنیا است که در کف دست من است و هر لحظه هر کجا خواسته باشم می روم. تعبیر می کنند: «الدنيا كالدهرم»؛ مثل سکه پولی است که در دست یکی از شما باشد. دنیا در اختیار ملائکه موکل است.

اگر ظاهرش را نیز بگیریم، «يَضَعُ رَجُلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَرَجُلًا عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ»؛ یعنی دنیا در اختیار این هاست و مسافت برایشان مطرح نیست. ولی شاید کنایه از این باشد که ندا از این دو جا شنیده می شود.<sup>۱</sup>

«ثُمَّ يَنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقٍ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ»؛ بالحنی رسا و بیانی روشن که همه آن را می شنوند. «أَنِّي أَمُرُ اللَّهَ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ».

محتوا و مضمون این روایت - اگر از نظر سند مشکلی نداشته باشد - همان نداشت؛ اما زمان ندا را بعد از بیعت جبرئیل (علیه السلام) با حضرت مهدی (عج) عنوان می کند و شاید بعد از ظهور باشد؛ چون بیعت جبرئیل بعد از اعلان ظهور است.

روایات ندا یکی، دو تا نیست. اگر بخواهیم این روایت را با روایات دیگر جمع کنیم، باید قائل به تعدد ندا شویم. دیدیم که در بعضی روایات، ماه رمضان آمده است. در بعضی ماه رجب و در بعضی ماه محرم ذکر شده است و... حتی در بعضی روایات تا شش ندا نیز آمده است.

لفظ بیت المقدس در این روایت نیز خیلی صریح و روشن است که منادی جبرئیل است و محور ندا این دو جاست: بیت المقدس و بیت الله الحرام.

### روایت بیست و سوم

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا محمد بن الفضل بن إبراهيم وسعدان

۱. «وَقَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): قِيلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): كَيْفَ تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَبَعْضَهَا فِي الْمَغْرِبِ وَبَعْضَهَا فِي الْمَشْرِقِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ: أَدْعُوهَا فَتُجِيبُنِي. قَالَ: فَقَالَ مَلِكُ الْمَوْتِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيِ كَالْقُضْعَةِ بَيْنَ يَدَيِ أَحَدِكُمْ يَتَنَاوَلُ مِنْهَا مَا شَاءَ وَالدُّنْيَا عِنْدِي كَالدَّرْهِمِ فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ يَقْلِبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ» (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۴).

بن إسحاق بن سعید؛ وأحمد بن الحسين بن عبد الملك؛ ومحمد بن أحمد بن الحسن القطوانی قالوا جميعاً: حدثنا الحسن بن محبوب الزراد، قال: حدثنا عبد الله بن سنان، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: "يشمل الناس موت وقتل حتى يلجأ الناس عند ذلك إلى الحرم. فينادى مناد صادق من شدة القتال: "فيم القتل والقتال؟ صاحبكم فلان."<sup>۱</sup>

### بررسی سند

روایت فوق را مرحوم نعمانی در الغیبة از عبدالله بن سنان، به سند خودش که از ابن عقده شنیده نقل می‌کند. ابن عقده نیز از مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ سَعْدَانَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَأَمْدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّوَانِي روایت کرده است. یعنی ابن عقده چهار طریق دارد و از چهار نفر شنیده است. اگر یکی از این‌ها مشکل داشته باشد، دیگری مشکل ندارد. ما درباره خود ابن عقده نیز بحث کردیم. ابن عقده گویا نزد نعمانی و شیخ طوسی مشکلی ندارد و موثق است. ابن عقده از چهار نفر و این چهار نفر از حسن بن محبوب نقل می‌کنند که شخصیت و جلالت او روشن است. ایشان از عبدالله بن سنان که در جلالت او نیز کسی بحثی ندارد. اگر هم بحثی هست، درباره محمد بن سنان است که ما آن را نیز حل کردیم و او نیز مشکلی ندارد. اما اینجا عبدالله بن سنان است که موثق و معتبر است. پس سند روایت مشکلی ندارد.

### بررسی دلالت

عبدالله می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتُ وَ

قَتْلُ؛ انسان‌ها در اثر مرگ‌ها یا کشتارها از بین می‌روند.»<sup>۱</sup>

این روایت یکی از روایاتی است که می‌گوید: «يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتُتٌ وَ قَتْلٌ؛ همه جا را کشتار و مرگ فرامی‌گیرد و مردم دیگر خسته می‌شوند. «حَتَّى يُلْجَأَ النَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الْحَرَمِ»؛ نه به خاطر اینکه اولیای امور حرم، انسان‌هایی هستند که برای خون مسلمانان حرمت قائلند؛ بلکه به حساب اینکه خود حرم جای امنی است. می‌گوید: مردم ناچار می‌شوند به حرم پناه ببرند و در آن لحظات «فَيَنَادِي»؛ این تفریح است؛ و بعد از حوادث، کشتار، مرگ‌ها، ناامنی‌ها و پناه‌بردن مردم به حرم، «فَيَنَادِي مُنَادٍ صَادِقٌ». این منادی صادق کیست؟ او «مِنْ شِدَّةِ الْقِتَالِ» فریاد می‌زند: «فِيمَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ»؛ برای چه این قدر خون می‌ریزید و چرا این همه درگیری و کشتار دارید؟ «صَاحِبُكُمْ فُلَانٌ»؛ حضرت از راه رسیده است.

**نتیجه:** پس این روایت به ندا، محتوای ندا و ظرف آن اشاره کرده، ولی ماه و روز آن را معین نکرده است. وقتی کشتار و درگیری شدت گرفت و به اوج

۱. متأسفانه شبکه‌های ماهواره‌ای وهابیت بنا گذاشته‌اند که هرچند با جعل اکاذیب، تشکیک کنند و عقاید را زیر سوال ببرند. روش آن‌ها همین است و می‌گویند: امام زمان شیعه از هر صد نفر، نود نفر را می‌کشد. این صحیح نیست؛ زیرا اولاً، روایات «قتل و موت» همه مربوط به قبل از ظهور بوده و ربطی به دوران ظهور ندارد. در اینجا می‌فرماید: «يَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتُتٌ وَ قَتْلٌ»؛ اصلاً این حوادث قبل از ظهور است و هیچ ارتباطی با دوران ظهور و سیاست حضرت در برخورد با دیگران ندارد. ثانیاً، این مطالب در روایات خودتان آمده است؛ از جمله در *مجمع الزوائد* (ج ۵، ص ۱۸۸) وجود دارد که از هر ده هزار نفر، نه هزار و نهصد نفر از بین می‌روند. این کتاب از کتب معتبر شماس است. خودتان باید جواب‌گو باشید. این مطالب در کتاب‌های شما آمده و اگر در کتاب‌های ما نیز وجود دارد، از آنجا نقل شده است. ثالثاً، این حوادثی که نقل شده به دست کسانی انجام می‌گیرد که شما آن‌ها را اولیای امور و ولی امر می‌دانید و می‌گویید اطاعتشان لازم است. عجیب است که اشکال به خودتان وارد است و چشم‌هایتان را می‌بندید و شروع به اشکال‌گرفتن از دیگران می‌کنید.

رسید، فرج، با ندای آسمانی می‌رسد؛ ولی ماه و روز آن را مشخص نمی‌کند. البته فرموده است: «مناد صادق» که به قرینه روایات دیگر، او همان حضرت جبرئیل علیه السلام است.

### روایت بیست و چهارم

مرحوم خزاز قمی در کفایة الاثر<sup>۱</sup> (ص ۱۴۷) روایت مفصلی را از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل می‌کند. اگر لازم باشد شرح حال او را بیان می‌کنم. ولی در مقام تضعیف این روایت نیستیم؛ [چون] مضمون این روایت متواتر است.

وی می‌گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم. «فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ»؛ گویا نوبت ام سلمه بوده است. «إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ»؛ عده‌ای اذن ورود خواستند و برای ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شدند. آن جماعت که بودند؟ حضرت اسم چهار نفر را می‌برد؛ نه اینکه همه آن‌ها این چهار نفر بودند. می‌فرماید: «مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ»؛<sup>۲</sup> این چهار نفر جزو آن جماعت بودند.

۱. من بارها گفته‌ام و تأکید کرده‌ام این کتاب کفایة الاثر را بخوانید که معنویت خاصی دارد. همه آن تأکید بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و مستند است. از صحابه و صحابیات به طرق مختلف نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ائمه علیهم السلام دوازده نفر هستند و آن‌ها را معرفی می‌کند.

۲. جالب اینکه عبدالرحمن کسی است که باعث تأخیر در خلافت حضرت شد. با اینکه خود او ناظر و شاهد این قضیه بود و شنیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید کردند، باز هم مانع تراشید و سبب شد که بعد از خلافت دومی، امور دوباره به دست حضرت نیفتد و آن را دور کرد و به دست امویان انداخت. آن هم به خاطر یک کلمه که همان شرط عمل به سیره شیخین بود. یک نفر نبود به او بگوید: آیا کتاب خدا کفایت نمی‌کرد؟ شما که می‌گویید: حسبنا کتاب الله، آیا کتاب خدا و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله کفایت نمی‌کرد؟! شما که به ما

سلمان فارسی سؤالی را مطرح کرد. «فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَ سَبْطِينَ فَنَنْ وَصِيكَ وَ سَبْطَاكَ؟»؛ واقعاً سلمان انسان عارف و ولایت مداری است. سؤالات او نه بی خودی، بلکه حساب شده است. پیامبر ﷺ فرمود: «سلمان منا اهل البيت.» سلمان این سؤال را از پیامبر ﷺ پرسید تا امثال عبدالرحمن که آن مشکل را ایجاد کردند، متوجه شده و حجت بر ایشان تمام شود. «فَأَطْرَقَ سَاعَةً»؛ پیامبر ﷺ سر به زیر انداخت و تأمل کرد. «ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ [الْأَفِ] نَبِيٍّ»؛ شاید این عدد کنایه از کثرت باشد. «وَ كَانَ لَهُمْ أَرْبَعَةُ أَلْفٍ [الْأَفِ] وَصِيٍّ»؛ هر یک از آن ها یک وصی داشت. «وَ ثَمَانِيَةَ أَلْفٍ [الْأَفِ] سَبْطٍ»؛ هر کدام از آن انبیا، هشت هزار سبط داشت.

پیامبر ﷺ فرمود: «فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَكْفُرُ الْإِنْبِيَاءَ وَ وَصِيَّ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَ سَبْطَايَ خَيْرِ الْأَسْبَاطِ.» ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ أَتَعْرِفُ مَنْ كَانَ وَصِيَّ آدَمَ؟. این حدیث مفصلی است و اوصیای آدم (علیه السلام) را بیان می کند تا به انبیای دیگر مثل حضرت عیسی (علیه السلام) و زکریا (علیه السلام) و... می رسد. سپس می فرماید: «وَ أَنَا أَدْفَعُهَا إِلَى عَلِيٍّ»؛ هر یک از پیامبران امور را به اوصیا وصیت کردند و تحویل دادند. من نیز امور را به علی (علیه السلام) تحویل می دهم.

«فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ بَيْنَهُمْ أَنْبِيَاءٌ وَ أَوْصِيَاءٌ أُخْرُ؟»؛ سلمان پرسید: آیا انبیا

ایراد می گیرید. ما می گوئیم که آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مائده، ۳) درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و کمال دین و تمام نعمت با ولایت حضرت علی (علیه السلام) بود؛ اما شما ایراد می گیرید. مگر دین خدا تا آن روز ناقص بوده است؟ خوب اگر شما دین خدا را تا زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کامل می دانید، علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: من به همین قرآن و سنت عمل می کنم؛ پس باید به نظر شما دین خدا ناقص باشد تا مکمل آن، سیره شیخین باشد. حضرت زیر بار نرفتند و شما نیز دوباره دوازده سال خلافت حضرت علی (علیه السلام) را به تأخیر انداختید. این عبد الرحمن بن عوف است. شرح حال او را ببینید.

و اوصیای دیگری نیز بودند؟ «قَالَ: نَعَمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى».

سپس پیامبر ﷺ فرمود: «وَأَنَا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيَّ». این، مرتبه دوم است. در مرتبه اول سلمان مخاطب بود و در مرتبه دوم امیرالمؤمنین ﷺ. حضرت می فرماید: مخاطب من بودم و پیامبر ﷺ به من فرمود: «أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيَّ وَ أَنتَ تَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنُ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ...». حضرت یک یک ائمه ﷺ را اسم می برند. «وَ عَلِيٌّ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنُ يَدْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْقَائِمِ». این خصوصیت کفایه الاثر است که روایاتی را نقل می کند که معمولاً تفصیل اسامی ائمه معصوم ﷺ در آن ها آمده است. این کتاب از کتاب های قدیمی قرن سه و چهار است. کسانی که می گویند اسم دوازده وصی در روایات نیست، درست نمی گویند؛ بلکه هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت این مطلب آمده است.

به هر حال، پیامبر ﷺ اشاره به غائب شدن حضرت نیز کردند و فرمودند: «تَمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ»؛ هر مقداری که خداوند اراده کند. سپس وارد تفصیلات می شوند و می فرمایند: «وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى».

در پاسخ به کسانی که مدعی اند مسئله غیبت امام زمان ﷺ از دوران امام صادق ﷺ مطرح شد، می گوئیم: فرض کنیم حرف شما درست باشد و احادیث غیبت از زمان امام صادق ﷺ صادر شده باشد، اولاً، ایشان امام معصوم ﷺ بوده و شخصیتی است که ندیدم حتی کسی از اهل سنت نسبت به ایشان نظر منفی داشته باشد. حضرت از نظر ما امام معصوم ﷺ و از نظر اهل سنت شخصیت بزرگی است. ایشان کسی نیست که بشود - نعوذ بالله - درباره اش تأمل کرد. آن بزرگوار را همه قبول دارند.

ثانیاً، این ادعا درست نیست؛ بلکه غیبت از زمان خود پیامبر ﷺ مطرح بوده است. روایات متعددی داریم به این مضمون که پیامبر ﷺ به دوازدهمین امام ﷺ، غائب شدن او و دو تا غیبت اشاره کرده‌اند. این روایت یکی از آن‌هاست. بعد امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «ثُمَّ التفتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ رَافِعاً صَوْتَهُ»؛ پیامبر ﷺ به ما رو کردند و با صدای بلند فرمودند: «الْحَذَرَ إِذَا فُقِدَ الْحَامِشُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي». در روایات قبلی تعبیر «مِنْ وُلْدِكِ» بود که به خاطر آن، روایت مقداری مشکل شده بود؛ اما اینجا «مِنْ وُلْدِي» است. اگر از فاطمه زهرا ﷺ شروع کنیم، نفر هفتم امام کاظم ﷺ می‌شود. حضرت به‌گونه‌ای تعبیر می‌کنند که جای هیچ تشکیکی نیست. «الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ» فقط بر امام زمان ﷺ قابل انطباق است. حضرت می‌فرماید: «الْحَذَرَ»؛ یعنی در دوران فقدان خیلی مراقب باشید.

«قَالَ عَلِيٌّ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَكُونُ هَذِهِ الْغَيْبَةُ؟ قَالَ: أَصَبْتُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ»؛ غائب خواهد شد تا زمانی که خداوند اذن خروج بدهد. «فَيَخْرُجُ مِنْ الْيَمَنِ». این عبارت قابل تأمل است. بعضی‌ها بر روایات یمانی تأمل دارند و می‌گویند معمولاً روایت‌گران آن یمنی‌اند؛ و چون یمنی هستند، نقل آنان مورد شبهه است. ابن عقده نیز خودش یمنی است؛ اما او جلیل‌القدر است و شخصی نیست که کسی به او اتهام جعل حدیث بزند. اما این متن از اینجا به بعد مقداری جای تأمل دارد.

اشکال یکی از دانش‌پژوهان:

جواب استاد: پس باید بگوییم این مهدی در روایات یکی از همان مهدیان محلی است؛ مثل مهدی سودانی. وگرنه مهدی موعود نه از کرعه



است و نه از یمن.

«مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا أُكْرَعَةٌ عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ مُتَدَرِّجٌ بِدِرْعِي»؛ او سپر من را دارد.  
«مُتَقَلِّدٌ بِسَيْفِي ذِي الْفَقَارِ»؛ آیا واقعاً خود شمشیر ذوالفقار به دست ایشان و یا  
نماد اقتدار است؟ ظاهر حدیث خود شمشیر است.

شاهد ما اینجاست که فرمود: «وَمُنَادٍ يَنَادِي هَذَا الْمُهْدِي خَلِيفَةُ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ»؛  
مهدی آل محمد ﷺ ایشان است. خلیفه الله اوست. «مِمَّا لُأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا  
كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا»؛ این عبارت اشاره به همان مهدی فاطمه ﷺ دارد؛ اما  
محل خروجش با روایات دیگر و نیز با مسلمات مطابقت ندارد. «ذَلِكَ عِنْدَ  
مَا يَصِيرُ الدُّنْيَا هَرْجًا وَمَرْجًا وَيَغَارُ [يَغِيرُ] بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا الْكَبِيرُ يَرْحَمُ  
الصَّغِيرَ وَلَا الْقَوِيُّ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ؛ این حکومت به آن حکومت و این گروه به  
آن گروه و... ظلم می کنند. اخلاق سقوط می کند. نه بزرگ به کوچک و نه  
قوی به ضعیف رحم نمی کند. «فَحَيْثُ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ بِالْحُرُوجِ».

«اللهم ارنا الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة.»

## جلسه دهم

## مقدمه

موضوع مورد بررسی، روایات و احادیث ندای سماوی بود. عرض شد که در حال حاضر خود روایات را مطرح می‌کنیم تا معلوم شود از خود آن‌ها چه استفاده‌ای می‌شود. در ادامه نیز آن‌ها را جمع‌بندی می‌کنیم.

## روایت بیست و پنجم

یکی از روایات مرتبط با ندا روایتی است که مرحوم طبری امامی در دلائل الامامة آن را به صورت مسند نقل می‌کند.<sup>۱</sup> او روایت را به سند خودش منتهی به مسعدة بن صدقة از ابی بصیر آورده است. ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَعْلمُ أَصْحَابَ

۱. ما در کتاب معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۵۱) این روایت و مصادرش را آورده‌ایم. اولین مصدر آن، کتاب دلائل الامامة (چاپ قدیم، ص ۳۰۷ و چاپ جدید، ص ۵۵۴، ح ۵۲۶) با این تفصیل است. البته ابن طاووس این روایت را در الملاحم (ص ۳۷۵) از کتاب یعقوب بن نعیم نقل می‌کند؛ ولی امروزه این کتاب موجود نیست. بعد از ابن طاووس، مرحوم سیدهاشم بحرانی در تفسیر البرهان (ج ۱، ص ۶۳) و بعد در المحجة فیما نزل فی الحجة (ص ۲۸) به نقل از دلائل الامامة نقل می‌کند. مرحوم کاظمی نیز در بشارة الاسلام آن را نقل می‌کند که گویا در آنجا سهو قلمی شده است؛ چون مرحوم کاظمی آن را از غایة المرام نقل می‌کند؛ ولی در غایة المرام نیست؛ بلکه در المحجة آمده است.

الْقَائِمُ عَلَيْهِ كَمَا كَانَ يَغْلَمُ عَدَّتْهُمْ؟»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام تعداد نفرات را می‌داند؛ اما آیا اشخاص را نیز می‌داند؟ «حَدَّثَنِي أَبِي علیه السلام»؛ یعنی همین سؤال ابوبصیر را خود حضرت از امام باقر علیه السلام پرسیده و امام علیه السلام جواب داده‌اند: «وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ يَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ رَجُلًا فَرَجُلًا»؛ یک‌یک آن‌ها را به اسم خودشان و اسم پدرانشان و طایفه‌هایشان می‌شناخت. «وَمَوَاضِعَ مَنَازِلِهِمْ وَمَرَاتِبِهِمْ»؛ اینکه در چه موقعیت و رتبه‌ای از فضل و فضیلت و مراتب اجتماعی، سیاسی، علمی و... هستند، همه را حضرت می‌دانست.

بعد فرمودند: «وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَسَنُ علیه السلام»؛ اشاره به آن روایت که «ما کان عندی فهو عند علی بن ابیطالب» دارد. این نیز شاید اشاره باشد به فرمایش حضرت در دعای ندبه که «اودعه علم ما کان و یکون الی انقضاء خلقه». این مطلب نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ اما چند سطر بعد می‌فرماید «فلما انقضی ایامه اقام ولیه علی بن ابیطالب»؛ تا اینکه می‌رسد به «اودعه علمه و حکمته»؛ کدام علم و حکمت؟ همان علم و حکمتی که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد و تا «الی انقضاء خلقه» بود؛ همان علی را که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله عنایت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به علی بن ابی طالب علیه السلام داد. ما روایات متعددی در این زمینه و به این مضمون داریم.

سؤال این بود: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام مشخصات اصحاب امام زمان علیه السلام را می‌داند؟ امام صادق علیه السلام از اینجا شروع کرده، می‌خواهد به اینجا منتهی شود که من نیز می‌دانم. شروع حضرت از اینجا بود که این سؤال از امام باقر علیه السلام نیز پرسیده شد و ایشان فرمودند که علی بن ابی طالب علیه السلام فامیل و قبیله و مقامات علمی و رتبه آن‌ها را نیز می‌دانست. سپس فرمود: هرچه را امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست، امام حسن علیه السلام نیز می‌دانست. این اشاره به

روایت دیگری نیز از امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد که در کتاب الحدود، باب مساحقه در وسائل الشیعة آمده است.

روایت از این قرار است که زن شوهرداری بعد از مقاربت با شوهرش، با همان حرارت با جاریه‌ای مساحقه می‌کند و آن جاریه که عذرا و باکره بود، در اثر این ارتباط باردار می‌شود. می‌روند که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکم آن را سؤال کنند؛ اما حضرت تشریف نداشتند. در غیاب ایشان، مسئله را از امام حسن (علیه السلام) می‌پرسند. اینجا چندین مسئله مطرح است. مهر چه می‌شود؟ حمل از کیست؟ حکم شلاق و حد چه می‌شود؟ بر چه کسی و چه حدی جاری می‌شود؟ زنی که شوهردار بوده حکمش چیست؟ این دختری که در اثر این ارتباط باردار شده حکمش چیست؟ زوال بکارت چه حکمی دارد؟ و...

چندین سؤال را در غیاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) از امام حسن (علیه السلام) پرسیدند و حضرت پاسخ دادند که در وسائل الشیعة آمده است. گویا پاسخ امام حسن (علیه السلام) بر ایشان سنگین بود و نسبت به صحت آن تردید داشتند. در بین راه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدند و ماجرا را برای ایشان نقل کردند. حضرت وقتی پاسخ امام حسن (علیه السلام) را شنیدند، فرمودند: «لو اتنی المسئول لما كان عندي فيها اكثر مما قال ابني»؛ اگر به صورت مستقیم از من سؤال می‌کردید، بیش از این نداشتیم.<sup>۱</sup>

امام صادق (علیه السلام) از پدرشان نقل می‌فرمایند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیرامون

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۶۷، ب ۳، ح ۱؛ نقل شده از کافی، ج ۷، ص ۲۰۳. حال این عبارت را کنار بعضی حرف‌های دشمنان بگذارید که می‌گویند امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منبر فرمودند: «به فرزندم حسن (علیه السلام) زن ندهید؛ "انه رجلٌ مطلقٌ و...". این حرف‌ها درست نیست؛ بلکه مولا همیشه در مقام تبیین مقامات فرزندانشان امام حسن و امام حسین (علیه السلام) بودند.

مشخصات اصحاب امام زمان علیه السلام کاملاً اطلاع داشتند. «وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَدْ عَرَفَهُ الْحَسَنُ علیه السلام وَكُلُّ مَا عَرَفَهُ الْحَسَنُ علیه السلام فَقَدْ صَارَ عِلْمَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام». عبارت «جری لآخرنا ما جری لاولنا» اشاره به این قضایا دارد. تا اینجا که فرمودند: «وَكُلُّ مَا عَلِمَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَدْ عَلِمَهُ وَعَرَفَهُ صَاحِبُكُمْ (یعنی نَفْسَهُ علیه السلام)»؛ یعنی خود امام جعفر صادق علیه السلام. پس هر چه را مولا علی علیه السلام می دانست، ما نیز دانسته و به ما نیز منتقل شده است.

«قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: قُلْتُ: مَكْتُوبٌ؟»؛ آیا این ها ثبت شده است تا من ببینم؟  
«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَكْتُوبٌ فِي كِتَابٍ مَحْفُوظٍ فِي الْقَلْبِ، مُثَبَّتٌ فِي الذِّكْرِ لَا يَنْسَى؛ این ها ثبت است و در ذهن و یاد و قلب وجود دارد و هرگز فراموش شدنی نیست.»

ابوبصیر می گوید: «قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَحْبَبْتَنِي بَعْدَ دِهِمَ وَبُلْدَانِهِمْ وَمَوَاضِعِهِمْ؛ آن ها چند نفرند؟ اهل کجایند؟ کجا زندگی می کنند؟ «فَذَلِكَ يَفْتَضِي مِنْ أَسْمَائِهِمْ؟»؛ وقتی اسم را بیان می کنید، باید مشخصات دیگرشان نیز بیان شود. امام فرمودند: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَاتَّيْتَنِي»؛ این مطلب مفصل است و الان وقت ندارم؛ روز جمعه بعد از نماز بیا تا برایت توضیح بدهم.

«فَقَالَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَتَيْتُهُ»؛ روز جمعه خدمت حضرت رسیدم.  
«فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ، أَتَيْتَنَا لِمَا سَأَلْتَنَا عَنْهُ؟ قَالَ: إِنَّكَ لَا تَحْفَظُ، فَأَيْنَ صَاحِبِكَ الَّذِي يَكْتُبُ لَكَ؟»؛ حضرت فرمودند: تو حافظه قوی نداری؛ اگر من برایت تقریر کنم و بخوانم، یادت نمی ماند؛ رفیقت که برای تو می نوشت، کجاست؟ «قُلْتُ: أَظُنُّ شَعْلَةَ شَاغِلٌ»؛ امروز کاری برایش پیش آمد و نتوانست بیاید. «وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَأَخَّرَ عَنْ وَقْتِ حَاجَتِي»؛ من نخواستم وقت ملاقات را به تأخیر بیندازم و خلف وعده داشته باشم. «فَقَالَ لِرَجُلٍ فِي مَجْلِسِهِ: اكْتُبْ لَهُ»؛ امام علیه السلام به کسی که در

آنجا بود، فرمود: حرف های من را برایش ثبت و ضبط کن. «هَذَا مَا أَمَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؛ آنچه می گویم، مطالبی است که پیامبر ﷺ املا کردند.» (وَأُذِعَهُ إِيَّاهُ مِنْ تَسْمِيَةِ أَصْحَابِ الْمُهَدِيِّ ﷺ، وَ عِدَّةٍ مَنْ يُوَافِيهِ الْمُتَفَقِدِينَ عَنْ فُرُشِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ، السَّائِرِينَ فِي لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ إِلَى مَكَّةَ)؛ کسانی که شب در رختخوابشان هستند؛ ولی صبح که می شود، خانواده شان می بینند بستر و رختخواب خالی است. آنان عده ای هستند که به آن ها می گویند شما احضار شدید و همین الان بیاید و حتی یک لحظه نیز تأمل نکنید.<sup>۲</sup>

#### شاهد بحث ما در روایت

آنان احضار می شوند و پیاده و سواره حرکت می کنند. شاید خودشان نیز متوجه نمی شوند. ولی صبح می بینند که در مکه هستند. این جابه جایی و نقل و انتقالات و حرکت فوری هنگام استماع صوت است. «وَذَلِكَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ الصَّوْتِ فِي السَّنَةِ الَّتِي يَظْهَرُ فِيهَا أَمْرُ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ)؛ همان سالی است که صیحه شنیده می شود و سال صیحه همان سالی است که امر خداوند آشکار می شود. شاهد ما این قسمت بود. ادامه روایت در چهار صفحه بعد، ربطی به بحث ما ندارد. ان شاء الله در آینده درباره اصحاب امام زمان ﷺ بحث خواهیم کرد.

۱. نکته: در این حدیث دو مرتبه اسم حضرت علی با عنوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) برده می شود. این ها تعدد داشتند که از حضرت با این عنوان تعبیر کنند. روایات دیگر را ببینید. وقتی اسم آقا برده می شود، همین تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار می رود. اسم امام دوازدهم (علیه السلام) نیز که به میان می آید، تعبیر قائم استفاده می شود. شاید در نود درصد روایات این تعبیر به کار رفته است.

۲. دلائل الإمامة، ص ۵۵۴؛ معجم احادیث الإمام المهدي (علیه السلام)، ج ۷، ص ۴۷.

## نتیجه روایت

پس ندای آسمانی - به اصطلاح امروزی - مقرون به آماده باش صد در صد و احضار آن یگان ویژه و افراد خاص است. آن‌ها صد در صد آماده اند و باید به هر نحوی که شده خودشان را به مکه برسانند. در ادامه روایت می‌فرماید: «وَهُمُ التُّجَبَاءُ وَ الْقُضَاةُ وَ الْحُكَّامُ عَلَى النَّاسِ» که شرح و توضیح این فراز، اکنون ربطی به بحث ما ندارد.

پس ظهور در سال صیحه است و مقدمات ظهور فراهم خواهد بود. این روایت ماه صیحه را مشخص نکرد و فقط فرمود سالی که صیحه شنیده می‌شود، افرادی ویژه حرکت می‌کنند.

## روایت بیست و ششم

این روایت مفصل را نیز مرحوم نعمانی در الغیبه می‌آورد که ما به قسمت شاهد بحث اشاره می‌کنیم.<sup>۱</sup>

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: يَا جَابِرُ لَا يَطْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى يَشْمَلَ النَّاسَ بِالسَّامِ فَيَنْتَهَ بِظُلْمَيْتُونَ الْمَخْرَجَ مِنْهَا فَلَا يَجِدُونَهُ وَ يَكُونُ قَتْلُ بَيْنِ الْكُوفَةِ وَ الْحَبِيرَةِ قَتْلَاهُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَ يَتَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ.

- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هُوَلَاءِ الرِّجَالِ الْأَرْبَعَةِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: تَوَقَّعُوا الصَّوْتُ بِأَيْكُمْ بَعْتَهُ مِنْ قَبْلِ دِمَشْقَ فِيهِ لَكُمْ فَرَجٌ عَظِيمٌ.

- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هُوَلَاءِ الرِّجَالِ الْأَرْبَعَةِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ عَيْوَةَ عَنْ سَهْلِ

بْنِ زَيْدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ وَحَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَصِّلِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَاشِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عُمَرُو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّيْفَرِيُّ يَا جَابِرُ الزَّمِ الْأَرْضَ وَلَا تُحْرِكْ يَدَا وَلَا رِجْلَا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنَّ أَدْرَكَتَهَا أَوْلَاهَا اخْتِلَافٌ بَيْنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ حَدِيثَ بِهِ مَنْ يُعَدِّي عَنِّي وَمُنَادٍ يَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَيَجِئُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَتُخَسَّفُ قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَّةَ وَتَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقَ الْأَيْمَنِ وَمَارِقَةٌ تَمُرُّ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ وَيَعْقُبُهَا هَزَجُ الرُّومِ وَسَيْقِبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَسَيْقِبِلُ مَارِقَةَ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ فِتِلْكَ السَّنَةِ يَا جَابِرُ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأَوْلُ أَرْضٍ تُحْرَبُ أَرْضُ الشَّامِ ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رَايَاتٍ رَايَةَ الْأَصْهَبِ وَرَايَةَ الْأَبْقَعِ وَرَايَةَ الشُّفْيَانِي فَيَلْتَقِي الشُّفْيَانِي بِالْأَبْقَعِ فَيَقْتَتِلُونَ فَيَقْتُلُهُ الشُّفْيَانِي وَمَنْ تَبِعَهُ ثُمَّ يَفْتُلُ الْأَصْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْأَقْبَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ بِمَرْ جَيْشُهُ بِقَرَيْسِيَاءَ فَيَقْتَتِلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةَ أَلْفٍ وَيَبْعَثُ الشُّفْيَانِي جَيْشاً إِلَى الْكُوفَةِ وَعَدَّتْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفاً فَيَصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قِتْلاً وَصُلْباً وَسَبِيّاً فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ رَايَاتٌ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ وَتَطْلُو الْمَنَارِلَ طلياً حَيْثِيّاً وَمَعَهُمْ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي صُغْفَاءَ فَيَقْتُلُهُ أَمِيرُ جَيْشِ الشُّفْيَانِي بَيْنَ الْحَيْرَةِ وَالْكَوفَةِ وَيَبْعَثُ الشُّفْيَانِي بَعْثاً إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمُهَدِي مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ فَيَبْلُغُ أَمِيرُ جَيْشِ الشُّفْيَانِي أَنَّ الْمُهَدِي قَدْ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشاً عَلَى آثَرِهِ فَلَا يَدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ عَلَى سُنَّةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع قَالَ فَيَنْزِلُ أَمِيرُ جَيْشِ الشُّفْيَانِي الْبَيْدَاءَ فَيَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا بَيْدَاءُ أَبْيَدِي الْقَوْمَ فَيُخَسِّفُ بِهِمْ فَلَا يَفْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ يَحْوِلُ اللَّهُ وَجُوهَهُمْ إِلَى أَفْقِيَّتِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمَسَ وَجُوهَهَا فَتَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا الْآيَةَ قَالَ وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيرٌ بِهِ فَيَنَادِي يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ ص فَمَنْ حَاجَبَنِي فِي آدَمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ وَمَنْ حَاجَبَنِي فِي نُوحٍ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ وَمَنْ حَاجَبَنِي فِي إِبْرَاهِيمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ وَمَنْ حَاجَبَنِي فِي مُحَمَّدٍ ص فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ ص وَمَنْ حَاجَبَنِي فِي النَّبِيِّينَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَأَنَا بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ وَذَخِيرَةٌ مِنْ نُوحٍ وَمُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَصَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَلَا فَمَنْ حَاجَبَنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللَّهِ الْآ وَ مَنْ حَاجَبَنِي فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ



## سند روایت

چون سند این روایت به حسب ظاهر پیچیده است، نیاز به دقت بیشتر و سندشناسی دقیق دارد. مرحوم نعمانی می‌فرماید: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ؛ یعنی ابن عقده. گویا ابن عقده این روایت را در جلسه درسی مطرح کرده است و عده‌ای از جمله مرحوم نعمانی نیز در درس حاضر بوده‌اند. از همین رو می‌گوید «أَخْبَرَنَا ابْنُ عَقْدَةَ عَنْ هُوَلَاءِ الرِّجَالِ الأَرْبَعَةِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ؛ یعنی به چهار طریق از ابن محبوب نقل کرده است. این حدیث شماره ۶۷ بود. برای شناختن این چهار نفر باید به حدیث قبلی (حدیث شماره ۶۶) برگردیم که آن نیز چنین نقل می‌کند: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هُوَلَاءِ الرِّجَالِ الأَرْبَعَةِ». از این رو اینجا نیز مشکل حل نشد و باید به حدیث قبلی (حدیث شماره ۶۵) مراجعه کنیم. در این روایت می‌گوید: «أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ (ابن عقده) قَالَ حَدَّثَنَا ۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ۲. وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ ۳. أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ ۴. مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ جَمِيعاً

ص فَأَشْهَدُ اللَّهَ مَنْ سَمِعَ كَلَامِي الْيَوْمَ لَمَّا بَلَغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ ص وَ بِحَقِّي فَإِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقَّ الْقُرْبَى مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أَعْتَمْتُمُونَا وَ مَنَعْتُمُونَا مِمَّنْ يَظْلِمُنَا فَقَدْ أَخْفَنَّا وَ ظَلَمْنَا وَ طَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَائِنَا وَ بُغِي عَلَيْنَا وَ دُفَعْنَا عَنْ حَقِّنَا وَ افْتَرَى أَهْلُ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا فَاللَّهُ اللَّهُ فِينَا لَا تَخْذُلُونَا وَ انْصُرُونَا يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ تَعَالَى - قَالَ فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ ثَلَاثِمِائَةً وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قَرَعًا كَقَرَعِ الْحَرِيفِ وَ هِيَ يَا جَابِرُ الْآيَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ - أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَيَبَايَعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ مَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَدْ تَوَارَثْتَهُ الأَبْنَاءُ عَنِ الأَبَاءِ وَ الْقَائِمُ يَا جَابِرُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ يَضِلُّهُ اللَّهُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ فَمَا أَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يَشْكِلُ عَلَيْهِمْ وَوَلادتهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ وَرَثَتُهُ العُلَمَاءُ عَالِمًا بَعْدَ عَالِمٍ فَإِنَّ أَشْكَلَ هَذَا كُنُهُ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ الصُّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ لَا يَشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِأَسْمِهِ وَ أَشْمَ أَبِيهِ وَ أُمَّهُ (الغيبية (للنعمانی)، ص ۲۸۰).

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ «اکنون معلوم شد که منظور از «هؤلاء الاربعة» این چهار نفر هستند. این طریق اول نعمانی برای این روایت است. او می‌گوید از ابن عقده نقل می‌کنم و او از این چهار نفر نقل می‌کند و همه آن‌ها از ابن محبوب نقل می‌کنند.<sup>۱</sup>

در ادامه نعمانی می‌فرماید: «وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ». از اینجا طریق دوم نعمانی است. او می‌گوید: خودم از کلینی در جمعی که من نیز بودم شنیدم (نه اینکه در کتابش دیده باشم). «قَالَ (کلینی): حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ [صاحب تفسیر معروف] عَنْ أَبِيهِ». این طریق اول کلینی است که از علی بن ابراهیم نقل می‌کند و همان طور که ابن عقده از چهار نفر نقل می‌کرد، کلینی می‌گوید: «طریق دیگری نیز دارم.» طریق دوم او این است: «وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى». کلینی طریق سوم نیز دارد. او می‌گوید: «وَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ». یعنی همه این‌ها از سهل بن زیاد نقل می‌کنند. این طریق غیر از طریق ابن عقده است و سهل بن زیاد از حسن بن محبوب نقل می‌کند.

تا اینجا دو طریق مرحوم نعمانی ذکر شد و ایشان از اینجا به بعد، طریق سوم را بیان می‌کند. طریق اول او طریق ابن عقده با چهار طریق بود. طریق دوم نعمانی، از کلینی با سه طریق بود و از اینجا طریق سوم از عبدالواحد

۱. این حدیث مفصل بوده و مطالب زیادی را دربر دارد که هرکدام سوژه‌ای برای بحث است. بعضی گمان می‌کنند ایشان روایات را اتفاقی پیدا و جمع‌آوری کرده است؛ در حالی که چنین نبوده و با نظر دقیق و مطالعه و کارشناسانه صورت گرفته است.

موصلی است. ببینید روایات را با چه دقتی جمع‌آوری کرده‌اند. او می‌گوید: «حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَّاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَصِّلِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَمَّادٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَاشِرٍ عَنْ أَمَّادٍ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ». این طریق سوم نیز به ابن‌محبوب منتهی می‌شود.

در همه این طرق، ابن‌محبوب از عمرو بن ابی‌مقدم نقل می‌کند که او مشکلی ندارد و ثقه است. «عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّمِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ». عمرو بن ابی‌مقدم نیز از جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند که درباره ایشان مفصل بحث کرده‌ایم. جابر بن یزید مورد غضب علمای مخالف و اهل خلاف است. مسلم در مقدمه‌ی صحیح مسلم می‌گوید: این جابر کسی است که ده هزار حدیث - در جایی دیگر پنجاه هزار و در جایی نیز صد هزار دارد - را از امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند. در شخصیت و عظمت امام باقر علیه السلام احدی از مسلمانان اختلاف ندارند. مسلم می‌گوید: جابر از دو لب امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است. او می‌گوید: ما از ایشان نقل نمی‌کنیم. در جای دیگر می‌گوید: احادیث او را پاره کردیم؛ چون «کان یقول بالرجعة»؛ چون قائل به رجعت است و رجعت از نظر آن‌ها اشد غلو فی الرضا است.<sup>۱</sup>

۱. رافضی و اشد غلو فی الرضا، کسی است که قائل به رجعت باشد. اگر کسی بگوید علی بن ابی‌طاب علیه السلام برمی‌گردد و قائل به رجعت باشد، از او نقل نمی‌کنند. اما اگر کسی به علی بن ابی‌طالب برگردد، یعنی سب کند و فحش و دشنام بدهد، این شخص ثقه است! من ندیدم در کتب رجالی اهل سنت کسی را به خاطر سب امیرالمؤمنین علیه السلام رد کنند؛ بلکه می‌گویند اجتهاد کرده است. در هر صورت کارش را به نحوی توجیه می‌کنند. جابر بن یزید جعفی در نظر آن‌ها این‌گونه (رافضی و اشد غلو فی الرضا) است. در مقدمه مسلم چند مطلب درباره جابر آمده است؛ حتماً آن را نگاه کنید.

## دلالت روایت

جابر بن یزید جعفری می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند. در روایت قبلی از دلائل الامامة که ابوبصیر از امام علیه السلام درباره اصحاب امام زمان علیه السلام سؤال کرد، حضرت فرمودند: حضرت علی علیه السلام این ها را می دانست و این علم از امامی به امام دیگر منتقل شده تا به من رسیده است: «عرفه صاحبکم». بعد فرمودند مطالبی که به تو می گویم املائی رسول الله صلی الله علیه و آله است و امیرالمؤمنین علیه السلام آن ها را نوشته است. حال، جابر بن یزید می گوید: «قال ابو جعفر». در نقل قول ها من ندیدم کسی بگوید که جابر دروغ گوشت؛ پس اگر جابر گفت: قال الباقر، یعنی از امام باقر علیه السلام شنیده و کم و زیاد نمی کند. کسی نیز ایشان را متهم به وضع و جعل نکرده است و فقط اعتقادش را به رجعت اشکال گرفته اند. از همین جهت وقتی جابر می گوید: قال الباقر، یعنی از رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ اما آن ها این حدیث را کنار می گذارند.

## محتوای حدیث

جابر می گوید: حضرت فرمودند: «يا جَابِرُ الزَّمِ الْأَرْضَ»؛ وارد این جریانات جناح بازی نشو. «وَلَا تُحْرِكْ يَدًا وَلَا رِجْلًا»؛ به هیچ وجه تکان نخور. «حَتَّى تَرَى عَلامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنَّ أَذْكُرُهَا»؛ اگر عمرت کفاف دهد که این علامات را درک می کنی؛ و اگر درک کردی، آماده باش که امر خداوند عزوجل فرارسیده است. «أَوَّلُهَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ»؛ این عبارت مهمی است. حضرت می فرماید: گمان نمی کنم به اختلافات بنی العباس برسی؛ چون دوران امام باقر علیه السلام دوران اموی ها بود و هنوز بنی العباس سرکار نیامده بودند یا اوایل کارشان بود و به اختلافاتشان نرسیده بود. اوج اختلافات آن ها در زمان امام

صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بود. لذا فرمودند که عمرت کفاف نمی دهد. «وَلَكِنْ حَدَّثَ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي»؛ از جانب من بگو که اگر این علامات محقق شد، آماده شوید. شاهد ما این عبارت از روایت است: «وَمُنَادٍ يَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِيئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ...». این روایت از این فراز به بعد به بحث ما مرتبط می شود که از جلسه آتی به بررسی آن خواهیم پرداخت.

## جلسه یازدهم

## مقدمه

در ادامه بحث درباره روایات صیحه و ندای آسمانی، رسیدیم به روایت مفصلی که جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند.

## روایت جابر جعفی (پیرامون مارقه و تُرك)

سند روایت مزبور را بررسی کردیم، مشخص شد که مرحوم نعمانی آن را از سه طریق نقل می‌کند: گاهی از ابن عقده، گاهی از کلینی و گاهی نیز از عبد الواحد موصلی. بعضی از این طرق نیز به سه یا چهار طریق منتهی می‌شوند.

گویا نعمانی با دقت در طرق و تعمد در ذکر راه‌ها و اسناد متعددی که روایت را با آن‌ها نقل کرده، خواسته است به اهمیت و اعتبار این متن اشاره کند. حتی اگر به این نکته نیز نظر نداشته باشد، باز هم اعتبار این متن به دست می‌آید؛ زیرا متن معتنا به و مورد توجه است.

چرا ما نسبت به این متن خیلی دقت داریم؟ زیرا در چند جای آن سخن از صیحه به میان آمده است. اولین مورد در ابتدای حدیث است که امام علیه السلام می‌فرماید: بعد از اختلاف بنی العباس علاماتی وجود دارد و از ندای آسمانی صحبت می‌کند: «و مناد ینادی من السماء.» سپس حضرت در

چند سطر بعد می‌فرماید: «ینادی مناد من السماء یا بیداء ابیدی القوم.» در این عبارت صحبت از ندای آسمانی شده، ولی درباره این است که از بین رفتن و هلاکت جیش سفیانی و خسف در اثر این نداست.

بعد از چند سطر، دوباره صحبت از ندای آسمانی به میان می‌آورند و می‌فرمایند: هرکس نسبت به هر مسئله‌ای در ارتباط با قیام حضرت مهدی عج به شک و شبهه بیفتد، نسبت به ندای آسمانی شک نمی‌کند: «فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يَشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ.»

در این روایت سه دفعه کلمه ندا به عنوان ندا آمده است؛ اما مضمون و محتوا و مورد ندا فرق می‌کند. از همین رو تصمیم گرفتیم روایت را با دقت بررسی کنیم. به خصوص مرحوم نعمانی بعد از نقل این روایت و روایتی دیگر که بیان می‌دارد «يقوم القائم يوم عاشوراء»<sup>۱</sup> می‌گوید:

«هذه العلامات التي ذكرها الأئمة عليهم السلام مع كثرتها واتصال الروايات بها وتواترها واتفاقها موجبة ألا يظهر القائم إلا بعد مجيئها وكونها إذ كانوا قد أخبروا أن لا بد منها وهم الصادقون حتى إنه قيل لهم نرجو أن يكون ما نؤمل من أمر القائم عج ولا يكون قبله السفیانی فقالوا بلى والله إنه لمن المحتوم الذي لا بد منه. ثم حققوا كون العلامات الخمس التي أعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها كما أبطلوا أمر التوقيت وقالوا من روى لكم عنا توقيتنا فلا تهابوا أن تكذبوه كائنا من كان فإننا لا نوقت وهذا من أعدل الشواهد على بطلان أمر كل من ادعى أو ادعى له مرتبة القائم و منزلته و ظهر قبل مجيء هذه العلامات لا سيما و أحواله كلها شاهدة ببطلان دعوى من يدعى له.»<sup>۲</sup>

۱. طبق روایتی از امام صادق عج زمان قیام، روز عاشورا است.

۲. الغيبة (للعنماني)، ص ۲۸۲.

نعمانی می‌گوید: این علامات منقول از ائمه طاهرين علیهم‌السلام، هم عددشان کثیر است، هم مسند و متواتر بوده و هم مضمونشان یکی است. این روایات متواتر سبب می‌شوند که بگوییم امام زمان علیه‌السلام ظهور نمی‌کنند، مگر بعد از تحقق این علامات؛ چون ائمه علیهم‌السلام خبر داده‌اند که به ناچار این علامات باید محقق شوند و در صدق ائمه علیهم‌السلام حرفی نیست. حتی به بعضی از معصومین علیهم‌السلام عرض شد: «امیدواریم که حضرت مهدی علیه‌السلام بدون آمدن سفیانی بیایند» که حضرت فرمودند: «سفیانی نیز از حتمیات است و باید بیاید.»

سپس نعمانی می‌گوید: «ائمه علیهم‌السلام فرمودند: "این علامات پنج‌گانه از بارزترین دلایل و علاماتی است که تحقق ظهور بعد از آن‌ها خواهد بود.<sup>۱</sup> کسی که از طرف ما برای شما وقت تعیین کرد - که فلان سال امام زمان علیه‌السلام ظهور می‌کند - هیچ ترسی به خودتان راه ندهید و با جرأت بگویید که تو دروغ‌گو هستی؛ چون هنوز صیحه و علامات پنج‌گانه نیامده است."»

در ادامه، نعمانی می‌فرماید: «هرکسی ادعای مهدویت کند یا برای او ادعای مهدویت شود و قبل از این علامات باشد، این شواهد بهترین دلیل بر بطلان حرف اوست.»

بعد می‌فرماید: «و نَسَأَلُ اللّٰهَ اَنْ لَا يَجْعَلَنَا مِنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِالزَّخَارِفِ فِي الدِّينِ وَ التَّمْوِيهِ عَلٰى ضَعْفَاءِ الْمُرْتَدِيْنَ وَ لَا يَسْلُبْنَا مَا مَنَحْنَا بِهِ مِنْ نُوْرِ الْهُدٰى وَ ضِيَائِهِ وَ جَمَالِ الْحَقِّ وَ بَهَائِهِ مَبْنَهً وَ طَوْلَهُ؛ [از خدا می‌خواهیم] جزو کسانی نباشیم که دین را

۱. مثل اینکه کسی وقت تعیین کند که در سال ۲۰۱۲. ولی دیدیم که محقق نشد. بعد بگوید در سال ۲۰۱۳ و سپس بگوید در سال ۲۰۱۴ و... ائمه علیهم‌السلام این‌ها را باطل دانسته‌اند.



سکوی پرش برای ریاست و مقام و دنیاطلبی قرار داده‌اند و حق را باطل و باطل را حق جلوه و دیگران را فریب می‌دهند. همچنین این نور هدایت، جمال حق و بهای حق را از ما نگیرد.»

این مطلب مهمی است که مرحوم نعمانی در ذیل روایت ذکر می‌کنند.<sup>۱</sup>

### منابع روایت جابر

قبل از خواندن روایت، منابعی که این روایت را نقل کرده‌اند، بیان می‌کنیم تا معلوم شود به این روایت اعتنا شده و مثل بعضی روایات نیست که فقط یک منبع قدیمی آن را نقل کرده و دیگر احدی آن را در طول این چند صد سال نقل نکرده است، مگر مثل شیخ حرّ عاملی، آن هم در اثبات الهداة یا مثل بعضی از معاصرین. این نشان می‌دهد که دیگران نیز آن را دیده ولی از آن صرف نظر کرده‌اند.

ابتدا سراغ مفسران می‌رویم که این روایت را ذیل چند آیه آورده‌اند:

سوره نحل، آیه ۴۵: «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»؛

سوره مریم، آیه ۳۷: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛

۱. روزی به استادم عرض کردم که بعضی ادعای ارتباط با امام زمان علیه السلام را دارند. مثل آن کسی که گفته بود شاگرد من آقا را بیست و پنج مرتبه ملاقات کرده است. نتیجه این حرف این است که خودش لابد دائم الحضور است. ایشان فرمودند: «این دکان است و این دکان‌ها باید جمع شود.» من نیز با اعتماد به ایشان به آن شخصی که این حرف‌ها رازده بود (و مرید نیز پیدا کرده بود) خبر را رساندم و بساطش جمع شد.

سوره زخرف، آیه ۶۵: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

اولین کسی که این روایت را با همین طول و تفصیل می آورد، مرحوم عیاشی است که در جلد اول تفسیرش، صفحه ۶۴، حدیث ۱۱۷ و بخشی از آن را در صفحه ۲۴۴، حدیث ۱۴۷ و نیز جلد ۲، صفحه ۲۶۱ نقل می کند.

بعد از ایشان، مرحوم نعمانی در صفحه ۲۷۸، باب ۱۴، حدیث ۶۷ آن را به چند طریق نقل کرده است که محور بحث ما کتاب نعمانی است.

سپس، شیخ مفید در اختصاص، صفحه ۲۵۵ متن نعمانی را از عمرو بن ابی مقدم می آورد.<sup>۱</sup> همچنین ایشان در کتاب شریف ارشاد، جلد ۲، صفحه ۳۷۲ بخشی از این حدیث را نقل می کند.

مرحوم طوسی در کتاب شریف غیبه، صفحه ۴۴۱ همان نقل ارشاد را می آورد. وی در اعلام الوری، جلد ۲، صفحه ۲۸۱ از ارشاد نقل می کند.

در فصول المهمة، منتخب انوار المضية و... نیز این روایت آمده است. تا اینکه به بحار الانوار، حلیة الابرار، نور الثقلین و المستدرک می رسد.

از عامه نیز دو نفر این حدیث را نقل می کنند: ۱. سلمی مقدسی (۶۸۵ق) در عقد الدرر (ص ۷۹) که از ارشاد می آورد؛<sup>۲</sup> ۲. قندوزی (۱۲۲۰-۱۲۹۴ق) در ینابیع المودة (ج ۳، ص ۲۳۶).

۱. اگر لازم باشد، بحث خواهیم کرد که آیا اختصاص از کتب شیخ مفید هست یا نه. این مطلب محل بحث است و اینجا نمی خواهیم اختصاص را به عنوان منبع این حدیث بیاوریم؛ زیرا دیگران این حدیث را نقل کرده اند.

۲. البته کلمه «جایبه» (سرزمین جولان) در نقل عقد الدرر نیست.

بنابراین، روایت فوق در منابع دست اول ما آمده است. بعد از آن نیز کمال اعتنا و توجه به این حدیث شده است. این حدیث خیلی مطلب دارد و با توجه به اینکه سه جای آن به صیحه اشاره دارد و محتوا و مضمون صیحه‌ها با هم فرق می‌کند، باید با دقت نظر به آن توجه کرد.

متن حدیث

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ الْأَرْبَعَةِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى قَالَ وَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ وَحَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَصِّلِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَاشِرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ ع:

يَا جَابِرُ الرِّمُّ الْأَرْضُ وَلَا تُحْرِكْ يَدَا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَذْرَكْتَهَا أَوْهَلَا اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تُدْرِكُ ذَلِكَ وَلَكِنْ حَدَّثَ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي وَمِنَّا قُرَيْشٌ يَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَيَجِئُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ وَنَحْسَفُ قَرْيَةً مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَةَ.»<sup>۱</sup>

۱. «و تَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقَ الْأَيْمَنِ وَمَارِقَةٌ تَمُرُّ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ وَيَعْقُبُهَا هَرَجُ الرُّومِ وَسَيَقْبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَسَيَقْبِلُ مَارِقَةَ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ فَيَبْلُغُ السَّنَةَ بِهَا جَابِرٌ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأَوَّلُ أَرْضٍ تَحْرَبُ أَرْضُ الشَّامِ ثُمَّ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ زَايَاتٍ زَايَةَ الْأَضْهَبِ وَزَايَةَ الْأَبْقَعِ وَزَايَةَ الشُّفْيَانِي فَيَلْتَقِي الشُّفْيَانِيُّ بِالْأَبْقَعِ فَيَقْتَتِلُونَ فَيَقْتُلُهُ الشُّفْيَانِيُّ وَمَنْ تَبِعَهُ ثُمَّ يَفْتُلُ الْأَضْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْإِقْبَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ يَمُرُّ جَيْشُهُ بِقَرْيَسِيَاءَ فَيَقْتَتِلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةَ أَلْفٍ وَيَبْعَثُ الشُّفْيَانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ وَ



پیش می‌آید؛ تو خودت را به آنان منضم و از آن‌ها تبعیت نکن تا وقتی که این علامتی که برایت نقل می‌کنم [پیش آید]؛ البته اگر آن‌ها را درک کنی. امام فرمودند: جابر گمان نمی‌کنم عمرت کفاف دهد که اولین علامات ظهور حضرت را ببینی.

### اولین علامت

اولین علامت اختلاف بنی‌العباس است که عمرت کفاف نمی‌دهد [آن را ببینی]؛ ولی بعد از من، از طرف من بگو که امام باقر علیه السلام این طور فرمود... فرمود: «عمر من نیز کفاف نمی‌دهد که روی کار آمدنشان را ببینم و عمر تو نیز کفاف نمی‌دهد که اختلافشان را ببینی.»<sup>۱</sup>

### دومین علامت

علامت دوم آن است که منادی از آسمان ندا می‌دهد؛ اما اینکه چه ندایی سر می‌دهد، بیان نشده است.

بعد فرمودند: «از طرف دمشق ندایی می‌رسد که مضمونش پیروزی است.» اما آیا این همان «نداء من السماء» است؟ می‌گوییم: خیر، بلکه دو ندا است: یکی از آسمان و یکی فریادی از جانب دمشق است. سپس حضرت یک سری از قضایای شام را بیان می‌کند؛ از جمله اینکه در یکی از روستاهای شام به نام «جاییه» زمین دهان باز می‌کند و آن روستا فرو می‌رود.

۱. امام باقر علیه السلام در زمان اموی‌ها به شهادت رسیدند. به عبارت دیگر، هنوز عباسی‌ها روی کار نیامده بودند که امام علیه السلام سخن از روی کار آمدن آن‌ها و اختلافشان می‌گوید.

جاییه، از نواحی دمشق و جیدور است که مناطق جولان فعلی است.<sup>۱</sup> باید تاریخ را دید که آیا این علامت اتفاق افتاده است یا نه. ممکن است اتفاق افتاده باشد.<sup>۲</sup> طبق ظاهر روایت، عده‌ای آنجا سقوط می‌کنند و از بین می‌روند.

### مارقه چه کسانی هستند؟

«و مَارِقَةٌ تَمُرُّقُ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ.» این ها گروهی هستند که علیه دین قیام می‌کنند و بدعت می‌گذارند و اهل ضلالت هستند؛ مثل وهابی‌ها. درباره مارقه بودن وهابی‌ها این حرف من به تنهایی نیست؛ از شیعه، سیدجواد عاملی (۱۱۵۲-۱۲۲۶ق)، صاحب مفتاح الكرامة - عالمی که در شخصیتش کسی تأمل ندارد - در دوره ده جلدی این کتاب، و اواخر جلد‌های ۵ و ۶ و ۷، آنجا که صحبت از وهابی‌هاست، آمده است: «الخوارج» و وقتی صحبت از محمد بن سعود می‌شود، می‌گوید: «الخارجی». از علمای اهل سنت، ابن العابدین در حاشیه‌اش می‌گوید: «مطلب زماننا الوهابیه، خوارج العصر»؛ این‌ها خوارج هستند که علیه دین و مذهب قیام کرده‌اند.

«مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ» کجاست؟

نظر یکی از دانش‌پژوهان: ترک را بر دولت ترکیه تطبیق داده‌اند که الان با

۱. ما بیست و پنج سال قبل به قنطره رفتیم. البته بخشی از آن مناطق را اسرائیل اشغال کرده است و فاصله‌ای بین این منطقه و خط مقدم دشمن نیست.

۲. لازم نیست که ظهور و علامات آن در کنار هم و بدون فاصله زمانی باشند. روی کار آمدن عباسیان یکی از علامات است و اختلافشان یکی دیگر از علامات و سقوطشان نیز علامتی دیگر است. هر سه محقق شده‌اند و در عین حال ظهور نیز اتفاق نیفتاده است. کسی نگفته است که ظهور باید بلافاصله باشد.

عرب‌ها هم دست شده‌اند.

جواب استاد: تطبیق احتمالی بد نیست؛ چنان‌که داریم: «ویل لبغداد من الاكرد، من الاتراك»؛ اما تطبیق قطعی مشکل است.

روایت ترک بر ترکیه و غیر آن تطبیق داده شده است. در وسائل الشیعة، در باب معاملات، بحث‌های اکراد و در باب جهاد بحث اتراک آمده است. هرچند بنده به روایاتی که مسائل قوم‌گرایی را بیشتر مطرح می‌کنند به دیده شک می‌نگرم و گاهی که مراجعه کرده‌ام، دیده‌ام که شک و تردیدم به جا بوده؛ زیرا سندش مشکل داشته است. مثلاً سند روایت «الاکراد طائفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء<sup>۱</sup> لاتناکوههم، لاتبایعوههم» به یک شامی به نام ابوربیع شامی برمی‌گردد که مرحوم خوبی بیان می‌کند که او مشکل دارد و موثق نیست.<sup>۲</sup>

پس باید در روایاتی که رنگ قومیت‌گرایی دارند، دقت بیشتری کرد؛ زیرا آن‌ها را جعل کرده‌اند. جریاناتی در صدد بوده‌اند که مردم را ضدّ اهل بیت (علیهم‌السلام) و در برابر آن‌ها قرار دهند؛ با اینکه اهل بیت (علیهم‌السلام) با تمام طوائف و قبائل ارتباط داشته‌اند. برای نمونه در کشف الغمّة (ج ۴) شرح حال امام عسکری (علیه‌السلام) و ارتباطات حضرت با دنیا تحت این عنوان بیان شده است: «کسانی که در زمان حیات امام عسکری (علیه‌السلام)، امام زمان (علیه‌السلام) را دیده یا از

۱. بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۴۲، باب ۷۳، حقیقة الجن و أحوالهم... «۲۳ العِلَلُ، بِإِسْتِنَادِهِ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْأَكْرَادَ حَى مِنْ الْجِنِّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغَطَاءَ فَلَا تُخَالِطُهُمْ.»

۲. معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۷۰. شرح حال خلید بن اوفی بررسی شده است. بنده در این زمینه جزوه‌ای با عنوان «ایلام دیار شیعیان گمنام» نوشته‌ام که در همایش بزرگداشت مرحوم آیه الله حیدری ایلامی به چاپ رسید و منتشر شد.

ایشان اطلاع پیدا کرده‌اند.» آنجا شهرها و کشورها را از شرق تا غرب که امام علیه السلام با آن‌ها ارتباط داشته‌اند و نیز نامه‌ها و ارتباطات ایشان با فلسطین و یمن و... را نام می‌برد.

این احتمال قوی وجود دارد که دشمنان، چنین عباراتی را جعل کرده‌اند تا این ارتباط‌ها را کم یا خدشه‌دار کنند و قومیت‌ها را رودرروی امام علیه السلام قرار دهند. در هر صورت، این روایات ترک و اتراک و... مربوط به چین است؛ هرچند تطبیق قطعی نمی‌دهیم.

«وَمَارِقَةٌ تَمَرُّقُ مِنْ نَاحِيَةِ التُّرْكِ»؛ عده‌ای اهل ضلال و بدعت هستند که ضد دین و متدین‌ها قیام می‌کنند.<sup>۱</sup>

«وَيَعْقُبُهَا هَرْجُ الرُّومِ»؛ هرج یعنی فتنه؛ فتنه‌ای از روم (اروپای فعلی)<sup>۲</sup>.

«وَسَيَقْبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ»؛ دارودسته و متحدین ترک نیز می‌آیند. «حتی یَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ»؛ اینکه جزیره کدام است، معلوم نیست؛ زیرا هشت جزیره داریم. حداقل باید معجم البلدان را نگاه کنیم تا معلوم شود که به کجا جزیره اطلاق شده است. شاید بتوان با قرائن گفت که مقصود از جزیره، شمال عراق است.

«وَسَيَقْبِلُ مَارِقَةَ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ»؛ آن‌ها (اروپایی‌ها) نیز لشکرکشی می‌کنند تا اینکه به رمله می‌رسند.

۱. در روایت استانبول، انطاکیه و... آمده است؛ اما لفظ ترکیه از اسامی متأخر است.

۲. «منهم بدأت الفتنة انشاء الله اليهم تعود.» امروز به آمریکا کمک و پایه‌پای آن‌ها حرکت می‌کنند و منشأ فتنه و فساد هستند که - ان شاء الله - فتنه سرتاسر بلادشان را بگیرد و مردمشان را از شر آن‌ها راحت کند.



اما رمله کجاست؟ بر اساس یک نقل، عراق است.

«فَتِلْكَ السَّنَةُ يَا جَابِرٍ فِيهَا اخْتِلَافٌ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ.» نتیجه چیست؟ اختلاف کثیر در تمام زمین از ناحیه مغرب خواهد بود. جولانگاه، غرب است و تمام محور، شام است. پایگاه و مرکز جریان سفیانی شام است؛ بعد از آن عراق و مقداری از جنوب ایران و حجاز است.

اما این روایت با رموز صحبت می‌کند؛ از همین رو باید به کتب جغرافیا مراجعه کرد تا معلوم شود مغرب، روم، جزیره، ترک و رمله بر کجاها قابل تطبیق است.

«فَأَوَّلُ أَرْضٍ تَخْرُبُ أَرْضَ الشَّامِ؛ چون جولانگاه شام است و نیروها در آنجا پیاده می‌شوند، اولین سرزمینی که به هم می‌ریزد و مردم آنجا آواره می‌شوند، سرزمین شام است. شام خط مقدم است و قبل و بعدش نیز ویران می‌شود. «ثُمَّ يَحْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ زَايَاتٍ زَايَةِ الْأَصْهَبِ وَ زَايَةِ الْأَبْقَعِ وَ زَايَةِ السُّفْيَانِي»؛ سه پرچم، سه رهبر و فرمانده مدعی خواهند شد: اصهب، ابقع و سفیانی.

## جلسه دوازدهم

## مقدمه

بحث پیرامون بررسی متن روایت جابر جعفی از امام باقر علیه السلام<sup>۱</sup> بود که در این متن دو یا سه جا سخن از صیحه و ندا و مضمون و زمان ندا به میان آمده بود؛ لذا شایسته دقت نظر و بررسی بیشتر است.

## روایت جابر جعفی (هجوم ترك)

در این متن آمده بود «وَيَجِيئُكُمُ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ وَ تُخَسَفُ قَرْيَةٌ مِنْ قُرَى الشَّامِ تُسَمَّى الْجَابِيَّةَ<sup>۲</sup> وَ تَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقِ الْأَيْمَنِ.»<sup>۳</sup>

## طائفه در لغت

یکی از معانی طائفه «القطعة من الشيء»<sup>۳</sup> است. بخشی از چیزی را طائفه می‌گویند. پس وقتی می‌فرماید: «تَسْقُطُ طَائِفَةٌ مِنْ مَسْجِدِ دِمَشْقِ الْأَيْمَنِ»<sup>۴</sup> یعنی بخشی از مسجد فرو می‌ریزد.

۱. متن روایت به صورت کامل در جلسه ۳۲ آورده شده است.

۲. گفتیم جولان است.

۳. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۰ (و الطائفة من الشيء: القطعة منه).

۴. البته در بعضی از نصوص «جدار» دارد.

اینجا چند موضوع باید روشن شوند:

۱. رمله کجاست؟
۲. جزیره به کجا اطلاق شده است؟
۳. ترک چه کسانی هستند؟

### رملة

«سَيَقْبَلُ مَارِقَةَ الرُّومِ حَتَّى يَنْزِلُوا الرَّمْلَةَ»؛ رمله کجاست؟<sup>۱</sup> ابن الفقیه<sup>۲</sup> - در تعیین شام - چنین تعبیر می‌کند: «من الكوفة الى الرملة»؛<sup>۳</sup> به همه این مناطق شام می‌گویند. در جایی دیگر می‌نویسد: «الرملة هي من كور فلسطين»؛<sup>۴</sup> از توابع نواحی فلسطین است. همچنین آورده است: «بین بیت المقدس و بین الرملة ثمانية عشر ميلاً»؛<sup>۵</sup> مسافت بین این دو چند فرسخ است (فاصله زیادی نیست).

در جای دیگر می‌گوید: «ثم إلى الرملة مدينة فلسطين أربعة و عشرون ميلاً و

۱. تا پاسی از شب مشغول مطالعه مجلدات بحار الانوار، معاجم، دائرة المعارف و... بودم تا ببینیم چه مطالبی دارند.

۲. ابن الفقیه خیلی قدیمی است (قرن ۴) و مطالب دست اولی دارد. وقتی اسم قم را می‌برد، می‌گوید: «كانت هذه البلدة تسمى مدينة الزهراء». همچنین نقل می‌کند: در هند نوعی مرغابی وجود دارد که وقتی روز عاشورا می‌شود، «هذه البطة تفتح بجناحها وتسقى كل المنطقة...» که تا یک سال به آب نیاز ندارند.

۳. مختصر البلدان، ص ۸۹؛ البلدان (ابن الفقیه)، ص ۱۴۳، ذیل «القول فی الشام».

۴. البلدان (ابن الفقیه)، ص ۹۸.

۵. همان، ص ۱۵۲ (بین بیت المقدس و الرملة ثمانية عشر ميلاً و هي من كورة فلسطين).

هی علی المجاذة فحاج الشام و الثغور ینزلونها؛<sup>۱</sup> یکی از شهرهای فلسطین است که تا آنجا ۲۴ میل راه است.

در کتاب اعلام الحجاز (از معاصران) می‌گوید: «الرملة، محطة السكة الحديدية»؛ ایستگاه راه آهن در شمال تبوک و ۱۳۷ کیلومتری اردن است.<sup>۲</sup> اجمالاً اینکه رمله محل نزول مارقة الروم از سرزمین های فلسطین است (والله العالم).

### جزیره

بعضی اصرار دارند بگویند جزیره همان شمال عراق (مناطق موصل) است. ابن فقیه در کتاب مختصر البلدان هفت جزیره را نام می‌برد:

۱. جزیره ابن کاوان؛<sup>۳</sup>
۲. جزیره تولیه: «ما بین رومیة و خوارزم جزیره تسمی تولیه»؛<sup>۴</sup>
۳. جزیره سرنیدیب؛ بعد از خلیج فارس و روم؛<sup>۵</sup>
۴. جزیره صندرفولات<sup>۶</sup> در هند؛
۵. جزیره شلاهط<sup>۱</sup> در هند؛

۱. همان، ص ۱۶۵، «القول فی دمشق».

۲. اعلام الحجاز، ج ۳، ص ۷۰۱.

۳. البلدان (ابن الفقیه)، ص ۶۷ (فی شرقی هذا البحر فیما بین سیراف و مسقط من البلاد سیف بنی الصفاق و جزیره ابن کاوان).

۴. همان، ص ۶۴، «القول فی البحار و إحاطتها بالأرض».

۵. همان، ص ۶۵، «القول فی البحار و عجائب ما فیها» (و یلی هذا البحر بحر یسمی هرکند؛ یقال إنه قاموس البحار کلاً؛ و فی هذا البحر جزیره سرنیدیب؛ و فی هذه الجزيرة الجبل الذي أهبط عليه آدم).

۶. همان، ص ۶۸ (ثم إلى موضع یقال له صندرفولات؛ و هی جزیره فی البحر).

۶. جزیره الرامنی<sup>۲</sup> در هند.

اما در معجم البلدان (ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۹) از چند جزیره اسم می برد:  
جزیره أفور: «و هي التي بين دجلة و الفرات مجاورة الشام تشتمل على  
ديار مضر و ديار بكر، سميت الجزيرة لأنها بين دجلة و الفرات»<sup>۳</sup>؛  
الجزيرة الخضراء؛ بحث مفصلي درباره آن انجام داده ام و به چاپ نیز  
رسیده است.

جزیره سُكْر؛ «جزيرة في شرق الأندلس»؛

جزیره العرب؛ بحث مفصلي دارد و از اصمعی مطالبی را می آورد؛<sup>۴</sup>

جزیره ابن عمر (التغلبی)؛ «بلد فوق الموصل»؛

جزیره عكاظ؛ «و هي الحرة الى جنب عكاظ، بها كانت الوقعة الخامسة»؛

جزیره قوسنیا؛ «كورة بمصر»؛

جزیره مزغناي؛

جزیره مصر؛ «من محال الفسطاط و انما سميت جزيرة لان النيل اذا فاض

احاط بها الماء»؛

جزیره بنی نصر (از نواحی مصر)؛

۱. همان، ص ۷۲ «الفرق ما بين بلاد الصين و بلاد الهند».

۲. همان، ص ۶۶ (و بعدها جزیره الرامنی و هي ثمان مائة فرسخ).

۳. اگر لفظ مشترک باشد نمی توانیم آن را بدون قرینه بر یکی از معانی حمل کنیم. حتی شاید قرینه  
صارفه هم کفایت نکند و قرینه معینه نیاز باشد. مگر آنکه الف و لام «الجزیره» عهد (ذهنی یا  
ذکری) باشد و اشاره به یک مکان معروف کند.

۴. پس اگر جزیره یکی از معانی اش جزیره العرب باشد چه خصوصیتی در دمشق است.

جزیره؛ هر وقت اهل اندلس بگویند جزیره، منظورشان منورقه (میورقه) است؛

الجزیره؛ «موضع بالیمامه».

پس حدود ده الی پانزده مورد در معاجم درباره معنا و محل جزیره مطرح شده است.

روایت چنین بود: «سَيَقْبَلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ»؛ طرفداران و هم پیمانانشان می آیند. رومی‌ها فلسطین را اشغال می کنند. اخوان ترک به جزیره می آیند. اما جزیره کجاست؟ آیا جزیره العرب است یا جزیره اقوره که در شمال عراق است؟

### ترک

«ترک» چه کسانی هستند؟<sup>۱</sup>

ترک یعنی چین و در روایات ما اگر از ترک سخن به میان آمده، منظور چینی‌ها هستند. از وسائل شروع می کنیم؛ «باب استحباب متاركة الترك و الحبشة ما دام يمكن الترك»:

«۱۹۹۸۱- فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ... عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَارِكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكَوْكُمْ فَإِنَّ كَلْبَهُمْ شَدِيدٌ وَ كَلْبُهُمْ خَسِيسٌ.»

۱. با کمال احترام و ادب به عزیزان آذری زبان که جزو شرافتمندترین و ولایت مدارترین انسان‌ها هستند، می خواهم این بحث را مطرح کنم. اگر بخواهیم لیست ولایت مدارها را بدهیم این‌ها در رده اول هستند. اگر خواسته باشیم پاکبازخته امام حسین (علیه السلام) و پیش قدم در احیای مراسم ابی عبد الله (علیه السلام) نام ببریم، این‌ها در طلیعه هستند. بنده بخشی از وقتم را صرف تتبع و تحقیق در این مسأله کردم.

۱۹۹۸۲- الطوسی فی المجالس... عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ قَالَ «رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَارِكُوا التُّرْكَ مَا تَرَكُوهُمْ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَسْلُبُ أُمَّتِي مُلْكَهَا وَ مَا خَوْهَا اللَّهُ لَبَنُو فَنظُورَ بْنَ كِرِيكَرَ وَ هُمُ التُّرُكُ.»

۱۹۹۸۳- فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ... حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تَارِكُوا الْحَبْسَةَ مَا تَرَكُوهُمْ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَسْتَخْرِجُ كَنْزَ الْكَعْبَةِ إِلَّا ذُو شَرِيْعَتَيْنِ.»<sup>۱</sup>

یعنی تا می شود با آنان درگیر نشوید و به اصطلاح با آنان زبان دیپلماسی داشته باشید.

### بررسی روایات وسائل

ایشان سه روایت می آورد که هیچ یک در کتب اربعه نیست و طریق یکی از آنها عامی است و اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند. دو روایت دیگر از طرق خاصه است که یکی از علل الشرایع و دیگری از قرب الاسناد نقل شده که البته قرب الاسناد معتبر است. ناگفته نماند که یک روایت دیگر در کتب اربعه آمده که ایشان آن را نقل نکرده است.

«فَإِنَّ كَلْبَهُمْ شَدِيدٌ وَ كَلْبُهُمْ خَسِيسٌ»؛ درگیری آنان بسیار شدید و در دنیاپرستی بسیار خسیس است. البته ممکن است مقصود از «کلبهم» سگ های آنان باشد که خیلی وحشی و پاچه گیرند.<sup>۲</sup>

دومین روایت از امالی طوسی (ص ۶) است که سند عامی دارد و

۱. حرّ عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۵، ص ۵۷.

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۲، باب ۱۳۱، حدیث ۳.

می فرماید: «اولین کسانی که به جنگ امت من می آیند و هستی امت مرا به تاراج می برند... ترک ها هستند.»

سومین روایت از امام صادق (علیه السلام) است: «تَارِكُوا الْحَبْشَةَ...»

پس دو روایت وجود دارد که هر دو مشکل سندی دارند؛ اما چون مقام استحباب متارکه است، تسامح در ادله سنن - بر فرض قبول مبنای تسامح - این ها را می گیرد؛ لذا مرحوم حرّ عاملی فتوا به استحباب داده اند. در تفسیر امام عسکری (علیه السلام) نیز روایاتی آمده است.

بحارالانوار در مجلدات متعدد روایاتی را ذکر کرده است:

جلد ۱۲، صفحه ۲۰۸: «أَنْ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ قَوْمَ مِنَ التَّرِكِ وَ يَسْكُنُونَ فِي أَقْصَى الشَّمَالِ؛ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ قَوْمِي أَسَاطِيرُ تَرِكِ هَسْتَنَدُ وَ دَرِ اطْرَافِ شَمَالِ سَكُونَتِ دَارِنَدُ.»

جلد ۲۱، صفحه ۳۳۳: «قَالَ الْهِيَاطِلَةُ جَنَسٌ مِنَ التَّرِكِ وَ الْهِنْدُ كَانَتْ لَهُمْ شَوْكَةٌ.»

جلد ۵۲، صفحه ۲۷: «عَنْ غَنَائِمٍ قَالَ كُنْتُ أَكُونُ مَعَ مَلِكِ الْهِنْدِ فِي قِشْمِيرٍ... فَخَرَجْتُ وَ مَعِيَ مَالٌ فَقَطَعَ عَلَيَّ التُّرْكُ وَ سَلَّحُونِي فَوَقَعْتُ إِلَى كَابُلٍ...»؛ می گوید در مسیر راه مرا غارت کردند تا اینکه خود را به کابل رساندم (افغانستان با چین هم مرز است).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة (ج ۸، ص ۲۱۵) به وضوح اتراک و ترک را بر چینی ها تطبیق می دهد:

«فِي وَصْفِ الْأَتْرَاكِ كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمُنْطَرِقَةُ [الْمُنْطَرِقَةُ]؛ گویا



می بینم گروهی به بلاد اسلامی حمله می کنند؛ چهره هایشان مثل سپرهایی است که ضرب خورده است (فرورفتگی دارد).»

ابن ابی الحدید در ادامه معنای مجاز را بیان می کند<sup>۱</sup> و بعد، اصل جریان را توضیح می دهد که چه بوده است: «فصل فی ذکر جنکیزخان و فتنه التتر» و مجاز مطرقة را به اتراک ربط داده، می گوید: «این ها همان هایی هستند که از منطقه مغولستان به بلاد اسلامی حمله کردند.»

وی مطلبی را در پاورقی از ابن اثیر می آورد که نشان می دهد حمله مغول حقیقتاً حادثه تلخی بوده است.<sup>۲</sup>

۱. «المجان جمع معجن بكسر الميم وهو الترس وإنما سمي مجناً لأنه يستتر به و الجنة السترة و الجمع جنن يقال استجن بجنة ای استتر بستره.»

۲. حمله چنگیز به بلاد اسلامی در اثر ندانم کاری، بی کفایتی و بی تدبیری حاکمان وقت اتفاق افتاد و بلاد اسلامی را به عزا نشاناند. ابن اثیر شافعی در کتاب *الکامل حوادث* سال ۶۱۷ هجری را این گونه بیان می کند: «لقد بقيت عدة سنين معرضاً عن ذكر هذه الحادثة استعظاما لها؛ از بس فجیع بود، مدت ها دست به قلم نبردم.»

چند روز قبل فیلمی را از عزیزانمان در پاناچنار دیدم. واقعا متأثر شدم... دست ها و پاهایشان را زنده زنده قطع می کردند؛ دست ها را یک طرف و پاها را یک طرف می انداختند و بعد نیز سرها را می بریدند. نیروهای دولتی هم کوتاهی نکرده و همکاری داشتند. آن ها مردمی ضعیف و مستضعف بودند. به اسم دین و با اراه گردن شخص را می زدند. این کار سلفی ها و تکفیری هاست که بی شک یهودی هستند و می خواهند انتقام خندق و غیره را بگیرند؛ اما از آستین به ظاهر مسلمان خارج می شود. «ثم قست قلوبهم فهی كالحجارة». دست های چند شیعه را بسته بودند و روی آن ها بنزین ریختند و آتش زدند. بعد می گوید: به خدا قسم، دلم برای شما نمی سوزد. این ها یهودند و گرنه اهل حدیث این گونه نیستند. مگر نقل نمی کنند که «لا يعذب بالنار الا رب النار»؟ مگر خود شما نقل نمی کنید که «مثله لا يجوز ولو بالكلب العقور»؟

ابن اثیر در ادامه می گوید: «کارها لذکرها فانا اقدم رجلا و أؤخر اخرى فمن الذی يسهل عليه ان يكتب نعي الإسلام و المسلمین»؛ برای چه کسی آسان است مصیبتی را بنویسد که بر اسلام و

ادامه روایت ابن ابی الحدید: «يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَ الدَّيْبَاجَ وَ يَعْتَقِبُونَ الحَيْلَ العِتَاقَ وَ يَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَازٌ قَتْلٍ حَتَّى يَمِشِيَ. المَجْرُوحُ عَلَى المَقْتُولِ»؛ مجروحان روی کشته‌ها حرکت می‌کنند. «وَ يَكُونُ المُقْتَلُ أَقَلَّ مِنَ المَأْشُورِ»؛ زمینه فرار برای کسی نمی‌ماند.<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید می‌گوید: «واعلم أن هذا الغيب الذي أخبر ﷺ عنه قد رأيناه نحن عياناً»؛ آنچه را حضرت از غیب بیان می‌کند، ما به عیان دیدیم.<sup>۲</sup> «وكان الناس ينتظرونه من أول الإسلام»؛ مردم به حرف آن حضرت اعتقاد داشتند؛ چون حضرت باب علم الرسول بود. «حتى ساقه القضاء و القدر إلى عصرنا و هم التتار الذين خرجوا من أقاصى المشرق حتى وردت خيلهم العراق و الشام و فعلوا بملوك الخطأ و قفجاق و ببلاد ما وراء النهر و بخراسان و ما والاها من بلاد العجم ما لم تحتو التواريخ منذ خلق الله آدم إلى عصرنا هذا على مثله»؛ از زمان آدم تاکنون چنین اتفاقی نیفتاده است.

مسلمین وارد شده است. «ومن الذي يهون عليه ذكر ذلك»؛ و آن را ذکر کند. «فياليت امي لم تلدني»؛ به فرمایش امام رین العابدین ﷺ تمسک می‌کند. «ويا ليتني مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا الى ان حثني جماعة من الاصدقاء على تصديرها»؛ عده‌ای گفتند بنویس تا بماند. «وانا متوقف ثم رايت ان ترك ذلك لايجدى نفعاً»

۱. شرح نهج البلاغه (لابن ابی الحدید)، ج ۸، ص ۲۱۵.

۲. خیلی به امیرالمؤمنین ﷺ احترام می‌گذارد؛ لذا بعضی می‌گویند شیعه است. اما او شیعه نیست؛ ولی ناصبی نیز نیست. در مقدمه‌اش می‌گوید: «چه بگویم راجع به حضرت علی ﷺ که مردان جنگ، شخصیت‌هایی که به پهلوانی و شجاعت معروف هستند، روی شمشیرشان عکس علی بن ابی طالب ﷺ و روی سینه‌هاشان اسم او بود.»

## جلسه سیزدهم

## مقدمه

بحث ما پیرامون صیحه و ندای آسمانی و بررسی روایاتی در این زمینه بود تا اینکه به روایت جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام رسیدیم. در این روایت سه بار از صیحه و ندا با اختلاف عبارات و مضامین سخن به میان آمده است. این موضوع سبب شد که ما خود روایت را بررسی کنیم و طرقتش را ببینیم. به کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند پرداختیم و دلیل توجه و اهتمام به آن را بررسی کردیم.

## روایت جابر جعفی (هجوم ترك و اصهب و ابقع)

در این روایت به بعضی از کلمات برخوردیم که نیاز به توضیح داشت؛ مثل اسامی شهرها، بعضی طوائف، بعضی ملیت‌ها و بعضی از اشخاص که برای توضیح و فهم روایت باید به آن‌ها پردازیم.

## تُرکی

یکی از بحث‌هایی که در روایت آمده و باید در موردش بحث کنیم،

مسئله هجوم ترك به جزیره است: «سَيَقْبِلُ إِخْوَانُ التُّرْكِ حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ». خود جزیره را تبیین کردیم: یک احتمال شمال عراق (أقور) و احتمال دیگر جزیره العرب بود. احتمالات دیگری نیز وجود داشت که البته این دو مورد بارزترند.

اما درباره اینکه خود ترك و اتراك چه کسانی هستند، از لابه لای شرح نهج البلاغه، تواریخ، نصوص و روایات به این ظن قوی رسیدیم - هرچند به قطع نرسیدیم - که اتراك و ترك همان «مجان المطرقة»<sup>۱</sup> هستند. آن‌ها قومی از اقصای چین (چین و مغولستان) هستند. این مطلب را در کتاب‌های مربوطه ببینید.

در کتاب الكامل فی التاریخ<sup>۲</sup> (ج ۱۲، ص ۳۵۸) حوادث سال ۶۱۷ را نگاه کنید. ایشان بحث مفصلی درباره چنگیزخان و قوم تاتار دارد. او می‌گوید: «فلو قال القائل ان العالم منذ خلق الله آدم الى الان»؛ اگر کسی ادعا کند از روز خلقت خداوند (عزوجل) تا امروز، «لم يبتلوا بمثلها»؛ مصیبتی مثل مصیبت چنگیز برای عالم پیش نیامده، «لکان صادقاً. فان التواریخ لم تتضمن ما يقارها ولو ما يدانها»؛ تاریخ نظیر این حادثه یا نزدیک به آن را به هیچ وجه سراغ ندارد.<sup>۳</sup> «و من اعظم ما يذكرون من الحوادث»؛ از عظیم‌ترین حوادثی که در تاریخ بازگو می‌شود، جریان «بخت النصر» و برخوردش با بنی اسرائیل است.

۱. الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ [الْمُطْرَقَةُ].

۲. هرچند نسبت به کتاب و نیز مؤلف آن حرف داریم.

۳. البته ایشان حادثه کربلا را هرگز مورد نظر قرار نمی‌دهند که «لا يوم كيومك يا ابا عبد الله ﷺ». هیچ مصیبتی بالاتر از حادثه کربلا نبوده و نیست و نخواهد بود.

«من القتل و تخریب بیت المقدس و ما بیت المقدس بالنسبة الى ما خرب هؤلاء الملاعين من البلاد»؛ اصلا کارهای بخت النصر با چنگیز قابل قیاس نیست. «التي كل مدينة منها اضعاف بيت المقدس»؛ هر شهری که این‌ها خراب کردند چند برابر بیت المقدس است. «و ما بنو اسرائيل بالنسبة الى من قتلوا»؛ مگر خود بنی اسرائیل در برابر کشته‌هایی که چنگیز از مسلمانان گرفت چقدر بودند؟ «فان اهل مدينة واحدة ممن قتلوا اكثر من بنی اسرائيل»؛ تنها جمعیت یک شهر از صدها شهری که چنگیز ویران کرد بیش از تمام بنی اسرائیل است. «لعل الخلق لا يرون مثل هذه الحادثة الى ان ينقرض العالم وتفنئ الدنيا»؛ شاید تا انقراض عالم نیز چنین حادثه‌ای را نبینند. «الا يا جوج و مأجوج»؛ این‌ها نیز چنین کاری خواهند کرد.<sup>۱</sup>

«واما الدجال فانه يبقی على من اتبعه»؛ آن‌ها که از او تبعیت می‌کنند، حق حیات و زندگی دارند. «و يهلك من خالفه»؛ آن‌هایی را که با او مخالفت می‌کنند، می‌کشد و همه را نمی‌کشد. «و هؤلاء لم يبقوا على احد»؛ اما چنگیزیان کسی را باقی نگذاشتند. «بل قتلوا النساء و الرجال و الاطفال و شقوا بطون الحوامل و قتلوا الأجنة»؛ جنین‌های داخل رحم را نیز کشتند.<sup>۲</sup>

۱. باید بحثی در مورد مأجوج و جوج داشته باشیم. مبنی بر اینکه آیا از علامات قیامت هستند یا از علامات ظهور؟ و اینکه در چه محدوده‌ای هستند و از کجا حرکت می‌کنند و برنامه‌هایشان چیست؟

۲. این کار عین کار وهابی‌ها در حجاز است. تاریخ طائف را نگاه کنید؛ وقتی آن‌ها به طائف که همه سنی هستند - حمله کردند، «بقروا بطون الحوامل»؛ شکم زن‌های حامله را پاره کردند و جنین بود که در خیابان‌ها افتاده بود. نظیر این کار را در کربلا نیز انجام دادند. امت اسلام هنوز گرفتار چنگیز است.

«لهذه الحادثة التي استنار شررها وعم ضررها»؛ این حادثه‌ای که شعله‌ور شد و همه جا را گرفت. «و صارت في البلاد كالسحاب استدبرته الريح»؛ مثل ابری که باد پشت سرش باشد، با سرعت همه جا را فراگرفت. «فان قوما خرجوا من اطراف الصين»؛ عاملان جنایت از اطراف بودند. «فقصدوا بلاد تركستان»؛ از آنجا شروع کردند؛ بعد نیز به کاشغر رفتند. «بلا ساغون بعد هم ماوراء النهر، سمرقند، بخارا و... یملكون ویفعلون باهلها...»؛ اشغال می‌کردند و چه کارها که نکردند. سپس به خراسان رفتند و تخریب و قتل انجام دادند. «ثم الی الی»؛ آنگاه به اطراف تهران، ری، همدان و بلد الجبل رفتند. «و ما فیها من البلاد الی حد العراق»؛ بعد نیز به سراغ آذربایجان و ارانیه رفتند. «یخربونها، یقتلون اکثر اهلها الا الشرید النادر»؛ مگر فراری‌ها که به ندرت اتفاق می‌افتاد.

«هذا ما لم یسمع بمثله»؛ این اتفاق، نظیر نداشته است. «انهم لایحتاجون الی ميرة مدد یأتیهم»؛ احتیاج به تدارکات و کمکی نداشتند.<sup>۲</sup> «فان معهم اغنام، بقر، خیل و غیر ذلک من الدواب یا کلون لحومها لا غیر». «اما دوابهم تحفر

۱. ميرة: غذا و طعام.

۲. چنین لشکری بودند که چیزی در برابرشان نمی‌توانست مقاومت کند. به هیچ چیز پایبند نبودند. حال شما (مخالفان شیعه) سقوط بغداد را به وسیله لشکر مغول برگردن خواجه نصیر یا ابن‌العلقمی می‌اندازید. دیواری کوتاه‌تر از این‌ها پیدا نکردید یا دأب شما چنین است که هر جا کم می‌آورید و می‌خواهید سیاه‌نمایی کنید، شیعه را مطرح می‌کنید. استاد دانشگاه مدینه درباره آن گفت: «مگر چنین لشکری نیاز به کمک خواجه نصیر یا ابن‌العلقمی داشت؟ چرا خلاف کاری حکومت‌ها را توجیه می‌کنید؟» آن استاد این را گفت و روز بعد او را از دانشگاه اخراج کردند. این واقعیت است. اگر نیز خواجه طوسی توانسته با این‌ها همکاری کند و حرفش را پذیرفته‌اند، این سبب شده است که جلوی خون‌ریزی بیشتر گرفته شود. خود ابن‌العلقمی از کسانی بود که اگر خواجه به دادش نرسیده بود، او را نیز کشته بودند.

بجوافرها؛ اسب‌هایی داشتند که زمین را می‌شکافتند. «و تأکل عروق النبات لاتعرف الشعير»؛ از ریشه می‌کنند. «فهم اذا نزلوا منزلاً لا يمتاجون الى شيء.»  
 «اما ديانتهم فانهم يسجدون للشمس عند طلوعها»؛ آفتاب پرست بودند. «لا يجرمون شيئاً»؛ چیزی را حرام نمی‌دانستند. «فانهم يأكلون جميع الدواب حتى الكلاب و الخنازير»؛ سگ و خوک را نیز می‌خوردند. «ولا يعرفون نکاحاً»؛ اصلاً نکاحی برای آن‌ها مطرح نبود. «بل المرءة يأتيها غير واحد من الرجال»؛ بعضی زن‌ها چند شوهر داشتند. «فاذا جاء الولد لا يعرف اباه»؛ پدر نامعلوم بود. «لقد بلى الاسلام و المسلمون في هذه المدة بمصائب لم يبتلى بها احد من الامم»؛ احدی از امت‌ها چنین مصیبتی برایش پیش نیامده بود.

«التتر اقبلوا من المشرق»؛ در شرح نهج البلاغه (ج ۱۲، ص ۳۶۱) آمده است: «خروج التتر الى تركستان و ما وراء النهر.» «في هذه السنة ظهر التتر الى بلاد الاسلام و هم نوع كثير من التتر، مساكنهم شمال جبال طغماج»؛ البته مختصر ابی الفداء می‌نویسد: «طوغاج من نحو الصين.»

طبق این نقل‌ها به احتمال قوی مقصود از اتراک و ترک که در روایات آمده است (اترک التترک ما ترکوک)، این‌ها هستند.

ابن ابی‌الحدید به صورت مفصل درباره آن‌ها بحث دارد و می‌گوید: «اشتباهی بود که خوارزم‌شاه سلجوقی مرتکب شد و تاوانش را همه مسلمانان پرداختند.»<sup>۱</sup> آن اشتباه نیز این بود: برخی کشورها در حدود و ثغور بلاد اسلامی با اتراک درگیر بودند و خوارزم‌شاه با این کشورها جنگید و بلادشان را گرفت و آن‌ها را کشت و متفرق کرد. او با این کار در واقع سد را

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۱۸-۲۴۳، «فصل فی ذکر جنکزخان و فتنه التتر».

شکست و بلاد اسلامی را رودرروی تبار و مغول قرار داد.

سپس می‌گوید: «نحن نذكر طرفاً من اخبارهم (اخبار تتر)» در ذیل «الاصل منها فی وصف الاتراک»؛ در وصف و توصیف اتراک ذیل این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام «كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ [المُطْرَقَةُ]...»<sup>۱</sup> «إنا على كثرة اشتغالنا بالتواريخ وبالكتب المتضمنة أصناف الأمم لم نجد ذكر هذه الأمة أصلاً»؛ اطلاعات تاریخی ما زیاد است؛ در عین حال درباره این‌ها در تاریخ چیزی نیامده است. «و لكننا وجدنا ذكر أصناف الترك من القفجاق واليمك والبرلو والتفريه واليتبه والروس والخطا والقرغز والترکمان»؛ این‌ها را در تاریخ دیده‌ایم. «و لم یر بنا فی کتاب ذکر هذه الأمة سوى کتاب واحد و هو کتاب مروج الذهب للمسعودی؛ فإنه ذکرهم هكذا بهذا اللفظ التتر والناس اليوم يقولون التتار بألف و هذه الأمة كانت فی أقاصی بلاد المشرق (خاور دور) فی جبال طمغاج من حدود الصين (چین)... و بينهم و بین بلاد الإسلام التي ما وراء النهر ما یزید علی مسیر ستة أشهر.» پس آن قوم ترکی که جزیره را اشغال می‌کنند، این‌ها هستند.<sup>۲</sup>

۱. همان، ج ۸، ص ۲۱۵.

۲. البته نمی‌خواهم حکومت عثمانی را تبرئه کنم؛ زیرا از آن‌ها کم لطمه ندیدیم. تاریخ ثورة العشرین مزهر آل فرعون را ببینید؛ در حله یک بار حمله کردند و شکست خوردند. بار دوم که حمله کردند، هرچه جوان بود کشتند و هرچه دختر و زن بود را به آنکارا بردند. در عین حال، وقتی غربی‌ها ضد شرقی‌ها و برای شکست امت اسلام وارد صحنه شدند و وهابی‌ها و آل سعود به کمک غربی‌ها آمدند، علمای نجف اشرف فتوا دادند که بروید و در کنار عثمانی‌ها بجنگید؛ چراکه لاقلاً به حسب ظاهر، حکومت اسلامی هستند. در آن جنگ چقدر از ما شهید شدند. جریان مرحوم حبوبی را ببینید که از علمای عراق بود. بعد نیز عثمانی‌ها خواستند به آن‌ها پول بدهند؛ اما پاسخ شنیدند که ما برای پول نیامده‌ایم.



وی پس از آنکه به صورت مفصل بیان می‌کند چه بر سر امت اسلام آوردند، می‌گوید: «فنهض بن معه من أقاصی الصین حتی صار إلى حدود أعمال ترکستان»؛ وقتی چنگیز دید تجار کشته شدند و مشکلاتی از ناحیه سلجوقیان برایش پیش آمده، قیام کرد. این تأیید همان روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق نقل اهل سنت است: «اترکوهم ما ترکوک»؛ درگیر نشوید. اما درگیر شدند و در نتیجه، آن‌ها آمدند و بلاد اسلامی را به خاک و خون کشیدند.

به نظر من، این مقدار از بررسی کفایت می‌کند. به احتمال قوی اتراک در این روایت همان اطراف چین هستند. باید روایات دیگر را نیز بررسی کرد.<sup>۱</sup>

### اصهب و ابقع

در روایت دو اسم دیگر نیز آمده است: «اصهب» و «أبقع». آیا این دو، نام فرماندهان جریانی هستند یا اشاره به خود جریان‌ها دارند؟

در سرور الایمان<sup>۲</sup> آمده است: «ثم یختلفون عند ذلک علی ثلاث ریایات: رایة الأصبه، و رایة الأبقع، و رایة السفیانی»؛ شام سه گروه و سه هسته قدرت شده و با هم درگیر خواهند بود. درباره شام نیز اشاره شد که وقتی گفته شد «شام»،

در نقطه مقابل، وهابی‌ها اساس آشوب بودند؛ اما در کتاب‌ها می‌نویسند که هرجا برای بلاد اسلامی خطری پیش می‌آید، شیعیان می‌روند و خطر را بیشتر می‌کنند. در تأیید آن نیز، قصه عثمانی‌ها را نقل می‌کنند. در حالی که خود وهابیت سبب سقوط عثمانی‌ها شدند.

۱. در پاسخ به اینکه سفیانی با روم درگیر می‌شود، به فرمایش شیخ طوسی توجه کنید: «سفیانی یجیء من الروم متنصرا و فی عنقه صلیب»؛ غربی‌ها او را حمایت می‌کنند.

۲. سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله فرجه، ص ۳۰ (و اختلاف کثیر عند ذلک فی کل أرض حتی یخرب الشام، و یكون سبب خرابه اجتماع ثلاث ریایات فیه: رایة الأصبه، و رایة الأبقع، و رایة السفیانی).

منظور دمشق و سوریه نیست؛ بلکه به کل آن مناطق شام می‌گویند. عبارتی که از کتاب بلدان ابن فقیه نقل کردم حاکی از آن است که از کوفه تا فلسطین را «شام» می‌گویند. بنابراین، حدود جغرافیایی شام بیش از وسعتی است که در ذهن داریم.

اما اصهب و ابقع چه کسانی هستند؟

مرحوم نیلی (۸۰۳ق) در سرور الایمان از امام باقر علیه السلام روایت مفصلی را نقل می‌کند:<sup>۱</sup>

«و من ذلك ما جاز لی روایتہ عن أحمد بن محمد الإیادی، یرفعه إلی یزید، عن أبی جعفر علیہ السّلام، قال: یا یزید، اتق جمع الأصهب. قلت: وما الأصهب؟ قال: الأبقع. قلت: وما الأبقع؟ قال: الأبرص. و اتق السفیانی، و اتق الشریدین من ولد فلان [و فلان]، یأتیان مکه یقسمان بها الأموال، یتشبهان بالقائم، و اتق الشذاذ من آل محمد. قلت: و ما ترید بالشذاذ من آل محمد صلی الله علیہ و آله؟ قال: الزیدیة؛ الطائفة المستبدّة و الفرقة الذاهبة.»

حضرت به یزید می‌فرمایند: «یا یزید اتق جمع الاصهب»؛ از آن‌ها پرهیز کن. عرض کردم اصهب کیست؟ فرمود: همان ابقع است. گفتم ابقع کیست؟ فرمود: ابرص است. ابرص کسی است که گرفتار بیماری برص باشد. طبق این نقل اصهب و ابقع یکی هستند. بحث سند این روایت بماند.

در لغت، کتاب نه‌ایه ابن اثیر و مجمع البحرین و... می‌گویند: «الذی

یخالط بیاضه حمره»؛ أصهب کسی است که پوست بدن و رنگ صورتش سفید متمایل به سرخ باشد.

### ابقع کیست؟

«قيل: الأَبْقَعُ ما خالط بياضه لون آخر»؛<sup>۱</sup> سفید مخلوط با رنگی دیگر است. «ومنه الحديث يوشك أن يستعمل عليكم بُقَعَانُ الشام»؛ این روایت که به پیامبر ﷺ منسوب است، می‌فرماید: «ترس این است که طایفه أبقع بر شما گماشته شوند و حکومت کنند.» «أراد عبیدها و ممالیکها»؛ آن زبردست‌هایی که عبید و مملوک هستند یا به بهانه کار و یا خدمتگزاری آمده‌اند، به همه کاره کشور تبدیل شوند. «سموا بذلك لاختلاط ألوانهم، فإن الغالب عليهم البياض و الصفرة»؛ به این دلیل به آن‌ها ابقع می‌گویند که غالب بر رنگ‌های آن‌ها سفیدی و زردی است.

«و قال القتيبي: البُقَعَانُ الذين فيهم سواد و بياض لا يقال لمن كان أبيض من غير سواد يخالطه أبقع»؛ به سفیدی که متمایل به سیاهی نباشد، أبقع نمی‌گویند. «و المعنى أن العرب تنكح إماء الروم؛ فيستعمل على الشام أولادهم و هم بين سواد العرب و بياض الروم»؛ عرب‌ها با زنان رومی ازدواج می‌کنند و بچه‌های رومی حاکمان بلاد می‌شوند.

رومی‌ها معمولاً سفیدند و حتی موی سرشان به خاطر کمبود آفتاب سفید می‌شود. عرب‌ها نیز سیاه هستند؛ در نتیجه، فرزندان آن‌ها سفید متمایل به سیاه متولد می‌شوند.

۱. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر (ابن اثیر)، ج ۱، ص ۱۴۶.

اما کسی نیست که این سه رایت را به افراد خاص و... تطبیق بدهد. این‌ها معمولاً کنایه هستند. می‌فرماید: «ای جابر، در آن سال در تمام زمین از ناحیه مغرب اختلاف فراوانی پیش می‌آید.» «اول ارض تخرِب ارض الشام»؛ اولین سرزمینی که ویران می‌شود، سرزمین شام است که جولانگاه غربی هاست. «ثم یختلفون... علی ثلاث رایات...».

درباره اصهب مطلب روشن نشد؛ فقط گفته شد که چهره‌اش متمایل به زردی است. این سه در شام محور قدرت هستند. «فَیَلْتَقِ السُّفْیَانِی بِالْأَبْقَعِ»؛ سفیانی با اَبْقَع (سفید متمایل به زرد یا سیاه که فرزندان روم هستند) درگیر می‌شود. پس طبق این نقل، سفیانی با رومی‌ها درگیر می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. الفقیة (للنعمانی)، ص ۲۷۹، باب ۱۴.

## جلسه چهاردهم

### مقدمه

موضوع بحث بررسی احادیث صیحه و ندای آسمانی بود. می‌خواهیم ببینیم از روایات چه استفاده‌ای می‌شود. روایات متعددی را نقل کردیم که عمدتاً از کتب خاصه و بعضی نیز از کافی شریف است. به روایت جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام رسیدیم.

### روایت جابر جعفی (قرقیسیا)

این روایت مفصل در سه مورد از ابتدا و نیز در آخر آن به صیحه اشاره و بلکه بیشتر از اشاره دارد؛ زیرا شناخت مردم از قیام حضرت مهدی علیه السلام و به اشتباه نیفتادن مردم را به جریان صیحه ربط می‌دهد.

این روایت را با توجه به طول و تفصیلش و اعتنای خاصی که در کتاب‌های ما به آن شده است، کتب متعددی از قدما و متأخرین و معاصران نقل کرده‌اند.

مطالب زیادی در این روایت وجود دارد که هرکدام جای بحث دارد. همین امر نیز باعث شد که نسبت به آن بیشتر دقیق شویم و محتوا را بیشتر بررسی کنیم. در بین مکان‌ها از «جاییه» نام برده شده بود. درباره بعضی از

ملیت‌ها که نامشان آمده بود، تأمل کردیم. بیان کردیم که «من ناحیه الترتک» همان «أفاصی المشرق» بوده و طبق تصریح برخی، مقصود از آن «چین» است. درباره رمله و جزیره نیز تأملی شد.

نسبت به بعضی اشخاص مثل أصهب و أبقع، ندیدم کسی آن‌ها را با اطمینان تطبیق دهد و معلوم کند چه کسانی هستند. آنچه در روایت و لغت آمده، توصیف آن‌هاست.

در روایت مذکور این جریان نقل می‌شود که سه پرچم با یکدیگر اختلاف می‌کنند: «ثُمَّ يُخْتَلَفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ زَايَاتٍ زَايَةِ الْأَصْهَبِ وَ زَايَةِ الْأَبْقَعِ وَ زَايَةِ السُّفْيَانِيِّ». این‌ها هم‌زمان بوده، با هم اختلاف خواهند داشت. «فَيَلْتَقِي السُّفْيَانِيُّ بِالْأَبْقَعِ فَيَقْتَتِلُونَ فَيَقْتُلُهُ السُّفْيَانِيُّ وَ مَنْ تَبِعَهُ»؛ سفیانی با أبقع درگیر می‌شود و او را می‌کشد. «ثُمَّ يَقْتُلُ الْأَصْهَبَ»؛ با أصهب نیز درگیر می‌شود و او را نیز به قتل می‌رساند. «ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْإِقْبَالَ نَحْوَ الْعِرَاقِ»؛ موانع را برمی‌دارد و همتش آن است که به سمت عراق برود. «يُؤْتِرُ جَيْشُهُ بِقَرْقِيسِيَاءَ»؛ در راه عراق به قرقیسیا می‌رسد. در آنجا کشتار و جنگ سختی راه می‌افتد. «فَيَقْتَتِلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةً أَلْفٍ»؛ صدهزار نفر از جباران آنجا کشته می‌شوند. «وَيَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ»؛ بعد از آن درگیری، برای کوفه نیرو می‌فرستد.

### قرقیسیا

گفته می‌شود در حادثه عظیم قرقیسیا - که قبل از ظهور رخ می‌دهد و در روایات نیز آمده است - میلیون‌ها نفر آمریکایی، اروپایی، روسی، ترکی،

مصری، مغربی و ارتش شام شرکت می‌کنند و کشته می‌شوند و پس از آن سفیانی ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین، از بعضی روایات استفاده می‌شود که سفیانی هیچ نقشی در این جنگ ندارد. بعد نیز مکان آن را معلوم می‌کنند؛ ولی واقع، غیر آن است.

در ارتباط با قرقسیا باید به طور مفصل بحث کنیم؛ زیرا آن را بر آرماگدون تطبیق داده‌اند. در حالی که آرماگدون - طبق نقل بعضی از شرق شناسان - در شمال فلسطین قرار دارد و در آنجا کشتار واقع می‌شود؛ اما قرقسیا از لحاظ جغرافیایی شمال غربی عراق است.

ابن خردابه (۳۰۰ق) می‌گوید: «قرقیسیا و هی علی الفرات و علی الخابور و الرحبة و الدالية و عانات و هیت و الحدیثة و الزاب»؛<sup>۲</sup> این‌ها مناطق شمال غرب عراق هستند.

ابن بشار (۳۸۰ق) در احسن التقاسیم می‌نویسد: «مدن الفراتية: الدالية، الحدیثة، عانة و قرقسیا»؛<sup>۳</sup> بزرگ‌ترین شهرهای روی فرات، چهار شهر هستند. صاحب مراصد الاطلاع آورده است: «بلد علی الخابور عند مصبه، و هی علی الفرات، جانب منها علی الخابور و جانب علی الفرات، فوق رحبة مالك بن طوق»؛<sup>۴</sup> در تمام منابع یاد شده این مطلب آمده است که قرقسیا شمال غربی

۱. در برخی از مجلات آمده است.

۲. المسالك و الممالك (ابن خرداذبه)، ص ۷۴.

۳. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۱۳۶ (مدن الفراتية أكبرهن رحبة ابن طوق قرقسیا غانة الدالية الحدیثة) و ص ۱۳۸ (إقليم أقور...).

۴. مراصد الاطلاع علی اسماء الامكنة و البقاع، ج ۳، ص ۱۰۸۰ (قرقیسیاء...).

عراق، یعنی همان مناطق استحضافی کمیل بن زیاد در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.<sup>۱</sup> بنابراین، باید گفت: اولاً: منطقه قرقیسیا در عراق قرار دارد و غیر از آرماگدون است که در شمال فلسطین واقع است.

ثانیاً: درگیری قرقیسیا هم زمان با ظهور سفیانی است. سفیانی یک طرف معادله است، نه اینکه بعد از جریان قرقیسیا - که گفتند آرماگدون است - سفیانی ظاهر شود.

در ضمن روایاتی از خاصه و عامه درباره قرقیسیا رسیده است؛ هرچند روایات عامه را معمولاً نعیم بن حماد در فتن نقل می کند که بارها گفته ایم: آن ها روایت نیستند.

### روایات قرقیسیا

#### روایات عامه

روایت اول از حکم بن نافع از جراح بن أرتاه است. این شخص چقدر اعتبار دارد؟

روایت دوم نیز از جراح است.

روایت سوم - با نادیده گرفتن سند - از عمار یاسر است. ما شکی در شخصیت و جلالت عمار نداریم؛ اما مشکل، طریق روایت به عمار است.

---

۱. کمیل بن زیاد وقتی دشمن به سپاه او هجوم آورد، او به آن ها حمله کرد. مولا از او گله کرد و فرمود: «این درست نیست که جایی به تو سپرده شده باشد و نتوانی از آن محافظت کنی و به تو ضربه بزنند و تو از جای دیگری به آن ها ضربه بزنی.»



روایت چهارم نیز از ولید بن مسلم است.

روایت پنجم نیز از جراح است.

روایت ششم نیز از ولید بن مسلم است.

بنابراین، روشن می‌شود که هیچ‌یک از روایات به معصوم علیه السلام ختم نمی‌شود.<sup>۱</sup>

### روایات خاصه

این روایات در روضه کافی شریف و برخی از کتب دیگر آمده است.

### روایت اول از روضه کافی

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُيَسَّرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: يَا مُيَسَّرُ كَمْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ قَرْقِيسَا؟ قُلْتُ: هِيَ قَرِيبٌ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ. فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بِهَا وَفَعَةٌ لَمْ يَكُنْ مِثْلُهَا مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا يَكُونُ مِثْلُهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ مَا دُبَّةٌ لِلظَّيْرِ تَشْبَعُ مِنْهَا سَبَاعُ الْأَرْضِ وَطُيُورُ السَّمَاءِ؛ يَهْلِكُ فِيهَا قَيْسٌ وَلَا يَدْعِي لَهَا دَاعِيَةٌ؛ قَالَ: وَرَوَى غَيْرُ وَاحِدٍ وَزَادَ فِيهِ وَ يَنَادِي مُنَادٍ هَلُمُّوا إِلَيَّ لِحُومِ الْجَبَّارِينَ.»<sup>۲</sup>

امام علیه السلام به میسر فرمود: «تا منطقه قرقیسیا چقدر فاصله دارید؟» او می‌گوید: «گفتم نزدیک فرات است.»<sup>۳</sup> امام فرمود: «کشتاری در آنجا رخ

۱. البته اینکه تعبیر روایت را به کار می‌بریم، تعبیر مسامحه‌ای است.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

۳. این عبارت نیز مشخص می‌کند که قرقیسیا کجاست.

می دهد که از زمان خلقت آسمان ها و زمین و حتی تا قیامت کشتاری به وسعت آن نبوده و نخواهد بود.» حتی جریان حمله چنگیز که فاجعه ای برای بلاد اسلامی بود، در حد آن نیست.

گفته شد که جریان قرقیسیا مقارن با ایام سفیانی است. حرکت سفیانی نیز طبق روایات، با ظهور امام زمان علیه السلام فاصله ای ندارد. با توجه به این، از روایت فوق فهمیده می شود که بعد از ظهور امام زمان علیه السلام دنیا ادامه دارد و اینکه برخی می گویند امام زمان علیه السلام هفت سال حکومت می کنند و بعد تمام می شود، درست نیست.

عجیب است که این مطلب را بعضی از کتاب ها با صراحت آورده و نوشته اند که امام زمان علیه السلام هفت سال حکومت می کنند و بعد عمرشان سرمی آید. هنگام گذرشان از کوچه ای، زنی، سنگی را بر سر حضرت می اندازد و ایشان را به شهادت می رساند. در حالی که معلوم نیست این مطلب را از کجا نقل می کنند. عجیب است که به جز خود امام علیه السلام، همه عالم از نحوه شهادت ایشان مطلع اند!

این ها مطالبی بدون سند و مدرک است و در هیچ یک از کتاب های معتبر ما هرگز چنین قضیه ای نیامده است. مدت حکومت امام عصر علیه السلام نامعلوم است؛ هفت سال و هفتاد سال نیز نقل شده است. همچنین آیا این مدت به سال های الآن است یا نه؟ چون در روایت دارد که حضرت به خورشید اشاره می کند و سرعت حرکتش کم می شود. وقتی حرکت خورشید کند شود، آیا طول هر روز همان ۲۴ ساعت است؟ آیا یک سال همان ۳۶۵ روز خواهد بود؟ طبیعی است که مدت این ها بیشتر می شود. در هر صورت باید به این نکات دقت کرد. مرحوم والد ما در الشیعة و الرجعة، هفتاد سال

را می‌پذیرد؛ ولی باید مشخص شود که مقصود چه سال‌هایی است.

بعد از امام زمان علیه السلام نیز حکومت‌هایی وجود خواهد داشت؛ وگرنه موضوع رجعت که از مسلمات و ضروریات معتقدات مذهب ماست، مبهم می‌ماند.<sup>۱</sup> بنابراین، فرمایش حضرت مبنی بر اینکه «بعد از کشتار قرقیسیا نظیر آن تا آسمان‌ها و زمین باقی هستند، رخ نخواهد داد» یک قرینه است. در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام به میسر می‌فرماید: «مَأْدُبَةٌ<sup>۲</sup> لِلظَّيْرِ تَسْبَعُ مِنْهَا سِبَاعُ الْأَرْضِ وَ طُيُورُ السَّمَاءِ»؛ سفره‌ای از لاشه‌های این کشته‌ها گسترده می‌شود که درنده‌های زمین و پرندگان آسمان‌ها از آن سیر می‌شوند. «يَهْلِكُ فِيهَا قَيْسٌ»؛ قیس هلاک می‌شوند. آیا قیس نام طایفه‌ای است یا کنایه از چیزی؟<sup>۳</sup> «وَلَا يَدْعِي لَهَا دَاعِيَةٌ»؛ هیچ فریادخواهی نخواهند داشت.

### روایت دوم

در غیبت نعمانی ابن ابی یعفور از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ التَّمَاهُونِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ علیه السلام: إِنَّ لَوْلِدَ الْعَبَّاسِ وَ الْمُرَوَّانِي لَوْفَعَةَ بَقْرِ قَيْسَاءَ يَشِيبُ فِيهَا الْغُلَامُ الْحَزْرَوِيُّ وَ

۱. البته در درس‌های بعد نظیرمان این شد که امام زمان علیه السلام تا آخر دنیا هستند و حکومت می‌کنند. در نهایت، چهل روز قبل از قیامت، حجت و قرآن از زمین برداشته می‌شود. در آن چهل روز نیز مقدمات بعث و نشور و قیامت انجام می‌شود. البته با رجعت امامان معصوم علیهم السلام هیچ منافاتی ندارد.

۲. مأدبه: سفره.

۳. این‌ها نواصب هستند که به دنبال سر شیعه می‌گردند و خون شیعه نزدشان مباح است. اللهم اشغل الظالمين بالظالمين. عجیب است که خداوند نصرت را از طرفین بر می‌دارد و هیچ غالب و مغلوبی نخواهد بود.

يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ التَّصْرَ وَيُوحِي إِلَى طَيْرِ السَّمَاءِ وَ سِبَاعِ الْأَرْضِ أَشْبَعِي مِنْ حُومِ  
الْجَبَارِينِ. ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِي؛<sup>۱</sup> همانا برای فرزندان عباس و مروانیان پیش آمدی  
در قرقیسیا خواهد بود که پسر بچه نارس در آن پیر می شود. خداوند هرگونه  
یاری کردن را از آنان بردارد و به پرندگان آسمان و درندگان زمین وحی می کند  
که از گوشت های ستمگران سیر شوید. سپس سفیانی خروج می کند.  
«ولد العباس» اشاره به بنی عباس دارد. این از دلایل کسانی است که  
می گویند حکومت عباسیان دوباره برمی گردد.

«المروانی»؛ طایفه قیس از همین ها و طرفدار مروانی ها هستند. این ها با هم  
درگیر می شوند.<sup>۲</sup>

«يَشِيبُ فِيهَا الْغُلَامُ الْحَزْرِيُّ»؛<sup>۳</sup> برای اینکه خرور بخوانیم یا... چند وجه نقل  
شده است.

کسی که آن اوضاع را می بیند، تعادلش را از دست می دهد و نمی تواند  
تحمل کند. در آنجا پیروزی نیست. به پرندگان گفته می شود که بروید و از  
گوشت جباران بخورید.

«ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِي»؛ طبق این روایت، سفیانی در این معادله نیست و  
درگیری بین مروانی ها و بنی عباس خواهد بود؛ اما طبق روایت گذشته<sup>۴</sup> که  
مورد اعتنا و توجه بود، سفیانی جزو معادله است.

۱. الغيبة (للنعماني)، ص ۳۰۳.

۲. این ربطش با آمریکا و روس و... چیست؟ چرا برخی آن را به آن ها ربط می دهند.

۳. الحزور. بالحاء المفتوحة والزاي، مخففا و مشددا. بمعنی الغلام القوي و الذي كاد أن يدرك.

۴. روایت جابر بن یزید از امام باقر (علیه السلام).

نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْمَنْصُورِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ مَائِدَةً وَفِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ مَأْدُبَةٌ بِقَرْقِيسِيَاءَ يَطَّلِعُ مُطَّلِعٌ مِّنَ السَّمَاءِ فَيَنَادِي يَا طَيْرَ السَّمَاءِ وَ يَا سِبَاعَ الْأَرْضِ هَلُمُّوا إِلَيَّ الشَّبِيعِ مِّنْ لُّحُومِ الْجَبَّارِينَ؛<sup>۱</sup> خدای تعالی سفره‌ای در قرقیسیا آماده کرده است و ندایی از آسمان می‌رسد که ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین، شما به این سفره دعوت شده‌اید.»

اینجا عبارت «هَلُمُّوا إِلَيَّ الشَّبِيعِ مِّنْ لُّحُومِ الْجَبَّارِينَ»<sup>۲</sup> آمده و در روایت قبل نعمانی نیز همین جمله بود (فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ).<sup>۳</sup>

روایت چهارم

روایت چهارم همان روایت جابر جعفی است که نقل شد.<sup>۴</sup>

روایت پنجم<sup>۵</sup>

این روایت از غیبت طوسی و همان است که ابن حماد نقل کرده و

۱. الغيبة (للنعمانی)، ص ۲۷۸.

۲. بشتایید برای سیرکردن شکم خود از گوشت بدن‌های ستمکاران.

۳. همان، ص ۲۷۹، باب ۱۴ (در جلسه ۳۲ مطرح شد).

۴. در جلسه ۳۲ خوانده شد.

۵. الغيبة (للطوسی)، کتاب الغيبة للحجة، ص ۴۶۳.

سندش به عمار یاسر منتهی می شود:

«فَرَقَانَةُ عَنْ نَضْرَبِ بْنِ اللَّيْثِ الْمَرْوَزِيِّ عَنِ ابْنِ طَلْحَةَ لِلْجَحْدَرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هُبَيْرَةَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ... وَيَلُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ وَ يَخْسَفُ بِعَرْبِيٍّ مَسْجِدَهَا حَتَّى حَايَظَهَا وَ يَظْهَرُ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ بِالشَّامِ كُلُّهُمْ يَطْلُبُ الْمَلِكَ رَجُلٌ أَبْتَعُ وَ رَجُلٌ أَصْهَبُ وَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِي سُفْيَانَ يَخْرُجُ فِي كَلْبٍ...؛ وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است! سمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو می رود. حتی دیوارش نیز در هم فرو می ریزد. سه نفر در شام قد علم می کنند و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آن ها سیاه و سفید است، دیگری سرخ و سفید و سومی از خاندان ابوسفیان است که از نهر کلب خروج می کند.»

اما در روایت جابر بن یزید جعفی گفته شد که سفیانی بعد از درگیری با اَبَق و اَصْهَب<sup>۱</sup> به طرف قرقیسیا می آید. پس لشکر سفیانی طرف معادله است و کشتار قرقیسیا توسط آن ها انجام می گیرد. البته از آن ها نیز تعداد زیادی کشته می شوند؛ چنان که فرمود: «فَيَقْتُلُونَ بِهَا»؛ یعنی یکدیگر را می کشند.

«فَيَقْتُلُونَ بِهَا فَيَقْتُلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةَ أَلْفٍ»؛ عده ای از جباران کشته می شوند. «وَ يَبْعَثُ السُّفْيَانِيَّ جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ»؛ سپاهی که سفیانی به قرقیسیا فرستاده بود، هلاک می شوند و او نیروهای دیگری را به کوفه می فرستد. «وَ عَدَدُهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا»؛ تعدادشان هفتاد هزار نفر است.<sup>۲</sup>

۱. در جلسه ۳۲ این روایت نقل شد.

۲. اگر بر لفظ نیز جمود کنیم، هفتاد هزار نفر تا این دندان مسلح کم نیستند.

«فَيَصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَتْلًا وَ صُلْبًا وَ سَيْبًا»<sup>۱</sup>؛ سفیانی به طرف کوفه می آید و تمام هم و غم او این است که تشیع را محو کند؛ لذا آن‌ها را می کشد و به دار می آویزد.<sup>۲</sup> او بعد از کشتن مردها، زن‌ها را اسیر می کند و می برد.

«فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ رَايَاتُ مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ وَ تَطْوَى الْمَنَازِلَ طَيًّا حَثِيثًا»؛ در کشاکشی این چنین که بر آن‌ها واقع شده، ناگاه پرچم‌هایی از جانب خراسان پدیدار می شود و پرچم داران منزل‌ها را با سرعت بسیار می پیمایند.

روایت دارد که سفیانی با خراسانی و یمانی در یک سال، یک ماه و یک روز هستند؛ یعنی هم‌زمان با حرکت سفیانی، خراسانی نیز خواهد بود؛ البته اگر روایتش را بپذیریم. به علاوه، هم‌زمان با حرکت خراسانی، یمانی نیز هست.

اینجا دارد که سفیانی در حال نقل و انتقال است که پرچمی به یاری شیعیان راه می افتد و خیلی سریع سیر می کند و زمین زیر پای آن‌ها حرکت می کند.

۱. خدایا بلاها را از سر امت اسلام، به خصوص پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دور کن و شر دشمنان را به خودشان برگردان.

۲. روایات را ببینید: بچه‌های کوچک را به جرم اینکه نامشان حسن و حسین است، به دار می آویزد یا می سوزاند یا در دیگ‌های روغن می اندازد. البته نمونه‌هایش را مردم عراق دیده‌اند. کتاب اسالیب التعذیب را که در زمان صدام منتشر شد، مطالعه کردم و تا صبح خوابم نبرد. افراد را داخل دستگاه‌هایی می انداختند که جز موی سرشان چیزی از آن‌ها باقی نمی گذاشت. چقدر از شیعیان را این‌گونه از بین بردند! بعد از سقوط صدام عده‌ای به منزل ما آمدند و فهرستی همراه‌شان بود که نشان می داد در یکی از زندان‌های بصره شش هزار نفر را اعدام کرده بودند. اگر هنوز سفیانی نیامده، آل‌ابی سفیان کار خود را کرده‌اند. مردم عراق مردم خوبی هستند؛ در اربعین کوچک و بزرگ حرکت می کنند و گاه جمعیت به ۲۲ میلیون نفر می رسد. می گویند این مانور است و می خواهیم ضدیت خود را با وهابی‌ها نشان دهیم و ولایت خود را نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ابراز کنیم.

«وَمَعَهُمْ نَفَرٌ مِّنْ أَصْحَابِ الْقَاءِ»؛ چند نفر از یاران حضرت مهدی علیه السلام همراه آن‌ها هستند. حال، آیا از همان ۳۱۳ نفرند یا نه؟ البته ممکن است آن ۳۱۳ نفر در مکه باشند. شاید نیز جزو لشکر خراسان باشند؛ زیرا خودشان از احضارشان خبر ندارند و ناگهان می‌بینند که در مکه هستند (یسلبون من فرشهم) یا اینکه شبانه به آن‌ها اعلام می‌شود که مأموریت دارید و به سرعت خود را برسانید و آن‌ها همان شب حرکت می‌کنند.

«ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِّنْ مَّوَالِي أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي ضِعْفَاءَ فَيَقْتُلُهُ أَمِيرُ جَيْشِ السُّفْيَانِي»؛ این اوضاع را که می‌بیند، به دفاع برمی‌خیزد. اما آن‌ها بر این شخص نیز غالب می‌شوند و او را می‌کشند. موالی یعنی چه؟ مقباس الهدایة مامقانی (۱۲۹۰ - ۱۳۵۱ق) بحث مفصلی درباره موالی دارد؛ اما آنچه اختیار می‌کند این است که موالی و عرب‌های غیراصیل هستند.<sup>۱</sup>

«بَيْنَ الْحَيْرَةِ وَالْكُوفَةِ»؛ در قدیم تا حیره فاصله زیاد بود؛ اما الان همه به هم وصل شده و جزو کوفه هستند.



## جلسه پانزدهم

مقدمه

بعد از بیان درگیری سفیانی با اصبه و ابقع، ما استدراکی در روایات اصبه و ابقع داریم. گفته خواهد شد که در نزاع قرقیسیا، سفیانی یا سپاه او وارد کوفه می‌شوند و در آنجا شخصی از موالی به مقابله با سفیانی و جنایات آن‌ها برمی‌خیزد.

## روایت جابر جعفی (موالی کوفه)

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: «ثم يخرج رجل من موالی أهل الكوفة في ضعفاء فيقتله أمير جيش السفیانی بين الحيرة و الكوفة»؛ مقابله ضعیفی بین سفیانی و موالی کوفه رخ می‌دهد و فرمانده این موالی به دست سفیانی کشته می‌شود. کلمه موالی در روایات دیگر نیز آمده است؛ از همین رو لازم است پیرامون این کلمه توضیحی بدهیم.

مرحوم مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ق) در اوایل جلد سوم مقباس الهدایة (۷ جلدی) بحثی درباره الفاظی دارند که نه مفید مدح هستند و نه مفید قدح. ایشان در آنجا، در مقام پنجم، تحت عنوان «في التعرض لالفاظ احوال الرواة» می‌فرماید کلمه موالی در چند معنا اطلاق و استعمال شده است:

### کاربردهای کلمه مولی

۱. گاهی کلمه مولی یا موالی به یک شخص نسبت داده می‌شود: فلان مولی فلان؛ به عنوان مثال، ابراهیم بن محمد مولی اسلم.
  ۲. گاهی به یک طایفه نسبت داده می‌شود: فلان مولی بنی فلان؛ به عنوان مثال، احمد بن حسن ابن شعیب مولی بنی اسد.
  ۳. گاهی به کلمه آل اضافه می‌شود: فلان مولی آل فلان؛ به عنوان مثال، ابراهیم بن سلیمان مولی آل طلحة یا مولی قریش.
  ۴. گاهی به ضمیر جمع اضافه می‌شود: فلان مولاہم؛ به عنوان مثال، ابراهیم ابن عبد الحمید الاسدی مولاہم.
  ۵. گاهی اصلاً اضافه نمی‌شود: فلان مولی؛ به عنوان مثال، ایوب ابن الحر الجعفی المولی.
  ۶. گاهی نیز به دو نفر نسبت داده می‌شود: فلان مولی فلان ثم مولی بنی فلان؛ به عنوان مثال، تغلبه بن میمون مولی بنی اسد ثم مولی بنی سلامة.
- این‌ها شش نحوه استعمال این کلمه بود. حال معنای مولی چیست؟

### معانی کلمه مولی

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می‌گوید: «مولی در لغت و اصطلاح معانی متعددی دارد.»<sup>۱</sup>

۱. تنقیح المقال (قطع رحلی)، ج ۳، ص ۹۰، «خاتمه».

## معانی لغوی

علامه امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ق) در کتاب شریف الغدير، ۲۷ معنای لغوی برای کلمه مولی ذکر فرموده است: «مالک، عبد، معتق، معتق، غریب، جار، حلیف، پسر، شریک، عبد، ابن، اخت، رب، ناصر، منعم، منعم علیه، محب، تابع، صهر.»<sup>۱</sup> مولی در همه این معانی به کار می‌رود.

## معانی اصطلاحی

۱. «فقد یطلق علی غیر العربی الخالص»؛ غیر عربی خالص، یعنی کسی که از طرف پدر یا مادر به غیرعرب برسد که در اصطلاح به او دورگه گفته می‌شود. «و لعله اکثر کما عن الشهید»؛ اکثر اطلاق موالی بر همین معناست.

این معنا را نیز وحید بهبهانی استظهار کرده و فرموده است: «فعلی هذا لا یحمل علی معنا الا بالقرینة و مع انتفاءها فالراجح الاول»؛ بر عربی غیرخالص حمل می‌شود؛ چون شک در چیزی آن را به اعم اغلب ملحق می‌کند؛ به عبارت دیگر بر معنایی حمل می‌شود که شیوع دارد.

۲. شهید معنای دیگری را برای مولی بیان می‌کند: «ان الاغلب مولی العتاقة، اعتبر معرفة الموالی من الرواة الی فالمعتق بالكسر مولی و المعتق بالفتح مولی»؛ مولی به کسی گفته می‌شود که آزاد شده دیگری باشد. اگر گفتند که فلانی مولی است؛ دو احتمال در آن می‌رود: فلانی را آزاد کرده یا اینکه آزاد شده کسی است.

۳. این کلمه بر حلیف (هم‌پیمان) اطلاق می‌شود؛ «حالف رسول الله بین

المهاجرین والانصار مرتین؛ ای آخا بینهم فاذا حالف احد آخر صار کل منهما مولی الآخر بالحلف.»

۴. گاهی این کلمه بر اسلام اطلاق می شود؛ «فن اسلم علی ید آخر فله مولی»؛ کسی که به دست دیگری مسلمان شود، بر او مولی اطلاق می کنند.

۵. به معنای ملازمه؛ زمانی که شخصی، ملازم دیگری باشد، گفته می شود: فلان مولی فلان؛ به عنوان مثال، مقسم مولی ابن عباس، یعنی همیشه همراه اوست.

۶. «من هو لیس بعربی فیقال فلان مولی و فلان عربی صریح»؛ به کسی که عرب نباشد، مولی گفته می شود. این معنا زیاد به کار برده شده است. مرحوم تستری در مقدمه جلد ۱ و نیز در جلد های ۱۱ و ۱۲ درباره کلمه مولی این بحث را مطرح می کند.

مرحوم مامقانی می فرماید: «ان المولی حیث یطلق من غیر اضافة، یراد به العربی غیر الخالص لعدم تمامية شیء من بقية المعانی من غیر الاضافة فیتعین حمله علیه»؛ نه اینکه به هیچ وجه عرب نباشد. پس اگر اضافه شود، راهی برای حمل بر معانی دیگر وجود دارد؛ وگرنه نمی توانیم بر غیر از عرب غیرخالص حمل کنیم و اراده غیر این، مجاز خواهد بود که در این صورت فهم آن تنها با قرینه میسر خواهد شد. اما عرب غیرخالص معنای تامی دارد. که نیاز به قرینه ندارد.

سپس ایشان می فرماید: «این کلمه افاده مدح یا قدح معتدبه نکرده و در هر معنایی که به کار برده شود، به همان معنا خواهد بود. تنها در موردی که این کلمه به کلمه دیگر اضافه شود، مثلاً گفته شود: فلان مولی فلان، هیچ بعید نیست که اگر به شخصی فاسق یا انسانی مذموم مثل اموی ها اضافه

شود، افاده ذم کند. «و اذا اضعف الی معصوم علیه السلام او الی محدث ثقة جلیل»، بعید نیست که افاده مدح کند.

پس معنای لغوی و اصطلاحی این کلمه مشخص و بیان شد که کلمه مولی فی نفسه افاده مدح و ذم نمی‌کند؛ مگر در یک مورد که ایشان درباره آن می‌فرمایند «لا یبعده».

در روایت جابر بن یزید جعفری می‌بینیم وقتی لشکری از خراسان برای کمک به شیعیان عراق و راندن لشکر جبار و خون‌ریز سفیانی می‌آید، حرکتی ضعیف به وقوع می‌پیوندد که متعلق به مردی از موالی کوفه است.

اینجا موالی اضافه شده است. بر فرض که بتوانیم اصطلاحات خود را بر روایات حمل کنیم، آیا مقصود ائمه علیهم السلام نیز همین بوده است یا خیر؟ مرحوم نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰ ق) در مستدرک می‌گوید: «در آن روز بازار کوفه در دست ایرانی‌ها بوده و وقتی موالی می‌آمدند، مردم فارسی صحبت می‌کردند. اشعث بن قیس نیز که پا بر منبر حضرت علی علیه السلام زد و به ایشان جسارت کرد، به خاطر همین ایرانی‌ها بوده است.

جریان از این قرار است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول سخنرانی بود. اشعث بن قیس کندی که خودش نیز عراقی نبوده، بلکه از یمن آمده و مهاجر بوده است، اصرار می‌کند که این مهاجرین (موالی) باید از کوفه اخراج شوند تا زمینه کار برای مردم بومی فراهم شود. حضرت سکوت اختیار می‌فرماید و او نیز مسجد را ترک می‌کند. سپس حضرت رو به جمعیت کرده و می‌فرماید: «هؤلاء الضیاطة»؛ این‌ها انسان‌هایی بی‌خاصیت هستند که از شب تا نزدیک ظهر می‌خوابند؛ در مقابل، موالی، تلاشگر بوده، از صبح زود به کسب و کار می‌پردازند و به همین علت است

که به جایی رسیده و سرمایه‌ای دارند. حال این شخص به من می‌گوید این‌ها را بیرون کن و اموالشان را به ما بده. بعد حضرت فرمودند: «ویضربنکم عودا للاسلام كما ضربتموهم بدءاً»؛ قسم می‌خورم همان طوری که شما الان با این‌ها درگیر شدید تا مسلمان شوند، روزی می‌رسد که این‌ها برگردن شما شمشیر می‌نهند تا مسلمان شوید. در اینجا است که تعبیر مولی و موالی وارد شده است.<sup>۱</sup>

### نقش ایرانیان در لشکر امام زمان علیه السلام

در روایات، شرکت فعال ایرانیان در لشکر حضرت حجت علیه السلام <sup>۲</sup> مطرح و مشهود است. پیش از این اشاره شده است که به خصوص قم نقش بسزایی در لشکر حضرت دارد. البته طبق برخی روایات، ما قم را محصور و محدود به همین شهر نمی‌دانیم و معتقدیم شامل هرکسی می‌شود که تفکر قمی‌ها را داشته باشد. یعنی همه کسانی که پیرو مکتب آل محمد علیهم السلام و در صدد گسترش آن باشند و برای هیچ تفکر و جریانی در عرض این مکتب ارزش قائل نباشد. البته درباره قم و قمی‌ها روایات متعددی آمده و بیان می‌کند که چرا به قم، قم می‌گویند: «لأن اهلهم يقومون مع القائم علیه السلام و ينصرونه.»<sup>۳</sup> این روایات گاهی به نفرت و تعداد اشاره می‌کند و گاهی از بعضی شهرها نام می‌برد.

۱. الفارات، ج ۲، ص ۴۹۸؛ بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۱۹؛ سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۸.

۳. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶ (باستاده عن عَفَّانَ البَصْرِي عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي: أَتَدْرِي لِمَ سُمِّيَ قُمْ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَنْتَ أَعْلَمُ. قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ قُمْ لِأَنَّ أَهْلَهُ يَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبِقَوْمُونَ مَعَهُ وَبِسْتَقِيمُونَ عَلَيْهِ وَبِنُصْرُونَهُ).

این درست که تردیدی در حضور فعال ایرانیان در رکاب حضرت مهدی علیه السلام نیست، ولی بدان معنا نیست که از سایر کشورها هیچ یاری وجود نخواهد داشت. گویا از اکثر کشورها نیرو وجود دارد؛ به عنوان مثال به حسب تقسیمات جغرافیایی امروز، از افرنج یعنی فرانسه نیز نیرو می آید. اما حضور ایرانیان حضور پرننگی است. این موالی که در اینجا گفته شد، بعید نیست همان ایرانیانی باشند که در کوفه بوده و برای یاری حضرت و ضعفا حرکت می کنند؛ ولی کشته می شوند.

#### تتمه روایت

جریاناتی که امام باقر علیه السلام برای جابر نقل می کنند، مربوط به حوادث قبل از ظهور است و علامت دومی که حضرت ذکر کردند، مسئله نداشت. بعد از آن تحرکات شروع می شود. تا اینکه امام علیه السلام می فرماید: «و یبعث السفیانی بعثا إلی المدینة»؛ در این روایت ندارد که سفیانی از مکان حضرت مطلع است. «فینفر المهدی منها إلی مکه»؛ معلوم می شود که در آن زمان حضرت در مدینه است. در برخی روایات «یفتر» آمده که درست نیست؛ بلکه «ینفر» صحیح است؛ یعنی حضرت، نفر (کوچ) می کند. چنان که در فتوای مراجع معظم آمده است که نفر روز دوازدهم ذی الحجه واجب است.

«فیبلیغ امیر جیش السفیانی أن المهدی قد خرج إلی مکه فیبعث جیشا علی أثره»؛ از کجا به سفیانی خبر می رسد که حضرت در مدینه بوده و از آنجا کوچ کرده است؟ بعید نیست اعزام لشکر به مدینه برای مقابله با حضرت باشد. «فلا یدرکه حتی یدخل مکه خائفا یترقب علی سنة موسی بن عمران علیه السلام»؛ مگر می شود حضرت خائف باشد؟ باید معنای خوف را بررسی کرد. آیا انبیا بر

جانشان می‌ترسند یا از این می‌ترسند که به اهدافشان نرسند و مردم گمراه‌تر شوند؟ به این مطلب اشاره خواهد شد.<sup>۱</sup>

«قال: فینزل أمير جيش السفیانی البیداء»؛ بیداء پیش از این، بیرون از مدینه بود؛ ولی الان داخل مدینه قرار دارد و آموزش و پرورش و پادگان نظامی دولت سعودی در آنجا واقع شده است. «فینادی مناد من السماء یا بیداء أیدی القوم فیخسف بهم»؛ در اینجا از آسمان ندایی می‌رسد: ای بیداء، این‌ها را هلاک و نابود کن. اینجا زمین دهان باز کرده، تمام لشکر را فرو می‌برد. آیا این همان ندای اول است؟ بله. «فلا یفلت منهم إلا ثلاثة نفر یحوّل الله وجوههم إلى أفقیتهم»؛ از آنان کسی باقی نمی‌ماند؛ مگر سه نفر که صورت‌هایشان به پشت سر برمی‌گردد. «هم من کلب و فیهم نزلت هذه الآیة: یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مُصدّقاً لما معکم من قبل ان نطمس وجوهاً فنزدها علی اذبارها الآیة».<sup>۲</sup>

این روایت را بررسی سندی نکردیم و فقط طرق آن را برشمردیم. نتیجه گرفتیم که روایت مورد توجه است؛ به همین جهت به آن اهتمام بیشتری ورزیدیم.

۱. ما در کتاب مناقب الشیخین به این معنا به طور تفصیلی پرداخته‌ایم. در کتاب نقد أدله نیز آمده است.

۲. العیبة (للعمانی)، ص ۲۷۹.



## جلسه شانزدهم

## مقدمه

بحث درباره روایت جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام درباره صیحه و ندای آسمانی بود. در این روایت نکات شایسته تأمل و دقت زیادی وجود داشت. یکی از آن‌ها قضیه ابقع و اصهب بود که در یکی از جلسات درباره آن مقداری بحث کردیم. بعضی از فضلاء درس درخواست کردند که قدری بیشتر پیرامون آن‌ها بحث شود؛ چنان‌که در سال گذشته به مناسبت بحث سفیانی درباره شیصبانی نیز به طور گسترده و مستوفی بحث شد. بنابراین، هرچند محور بحث ما ندای آسمانی است؛ این دو مطلب را نیز چون در روایت مذکور آمده، بررسی می‌کنیم.

## بررسی روایات ابقع و اصهب

عمده روایات در این باب، این چند روایت است.

## روایت اول

این روایت را مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف الغیبة از عمار یاسر از طریق عامه نقل می‌کند:

«قرقارة عن نصر بن الیث المروزی عن ابن طلحة المجدری قال: حدثنا عبد الله بن

لهيعة عن أبي زرعة عن عبد الله بن رزين عن عمار بن ياسر أنه قال: إن دولة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان و لها أمارات فإذا رأيتم فالزموا الأرض و كفوا حتى تجيء أماراتها. فإذا استثارت عليكم الروم و الترك و جهزت الجيوش و مات خليفتمك الذي يجمع الأموال و استخلف بعده رجل صحيح فيخلع بعد سنين من بيعته و يأتي هلاك ملكهم من حيث بدأ و يتخالف الترك و الروم و تكثر الحروب في الأرض و ينادى مناد من سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شر قد اقترب و يخسف بغربي مسجدها حتى يخر حائطها و يظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك؛ رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بيت أبي سفيان يخرج في كلب و يحضر الناس بدمشق و يخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا فتلك إمارة السفيناني و يخرج قبل ذلك من يدعولآل محمد ع و تنزل الترك الحيرة و تنزل الروم فلسطين و يسبق عبد الله حتى يلتقي جنودهما بقرقيسياء على النهر و يكون قتال عظيم و يسير صاحب المغرب فيقتل الرجال و يسبي النساء ثم يرجع في قيس حتى ينزل الجزيرة السفيناني فيسبق اليماني فيقتل و يحوز السفيناني ما جمعوا. ثم يسير إلى الكوفة فيقتل أعوان آل محمد ص و يقتل رجلا من مسميهم ثم يخرج المهدي على لوائه شعيب بن صالح و إذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبي سفيان فألحقوا بمكة فعند ذلك تقتل النفس الزكية و أخوه بمكة ضبيعة فينادى مناد من السماء: أيها الناس إن أميركم فلان و ذلك هو المهدي الذي يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا.<sup>١</sup>

دولت خاندان پیامبر شما در آخر الزمان خواهد بود و ظهور آن دولت، علامتی دارد. موقعی که این علائم را دیدید، در جای خود نشست، از هر گونه اقدامی خودداری کنید تا آن علائم بگذرد. وقتی روم و ترک بر شما حمله آوردند و لشکرها آراستند و خلیفه شما (مسلمانان) که کارش جمع

آوری اموال بود، جان داد و مردی درست کار به جای او نشست و چند سال بعد از بیعتش از خلافت خلع شد، نابودکننده دولت آن‌ها از همان جا که روز نخست دولتشان به وجود آمد، می‌آید.

آنگاه روم و ترك به جان هم می‌افتند و جنگ‌های زیادی در زمین روی می‌دهد. در آن موقع کسی از قلعه دمشق صدا می‌زند: وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است! و سمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو می‌رود. حتی دیوارش نیز در هم فرو می‌ریزد. سه نفر در شام قد علم می‌کنند و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آن‌ها سیاه‌وسفید است، دیگری سرخ‌وسفید و سومی از خاندان ابوسفیان با حمایت طائفه کلب است. او مردم را در دمشق احضار می‌کند و غربی‌ها به مصر حمله می‌آورند.

وقتی آن‌ها وارد مصر شدند، همین، علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن، کسی قیام می‌کند که مردم را به پیروی از آل محمد ﷺ فرامی‌خواند. ترك‌ها در حیره (محلی نزدیک به کوفه) و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند.

در آن هنگام عبدالله (دجال) قیام می‌کند و در سر نهر قرقیسا به لشکر ترك و روم می‌رسد و جنگ سختی در می‌گیرد. پادشاه مغرب همه جا را زیر پا می‌گذارد و مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند. آنگاه به قیس برمی‌گردد. سفیانی در جزیره فرود می‌آید و شخص یمنی نیز خروج می‌کند. سفیانی هرآنچه را شخص یمنی و سلطان مغرب به غنیمت برده‌اند، از آن‌ها می‌گیرد و سپس به کوفه می‌رود و یاران آل محمد ﷺ را به قتل می‌رساند و مردی از ناموران آن‌ها را می‌کشد.

در آن موقع مهدی ﷺ قیام می‌کند. امیر لشکر او مردی به نام شعیب بن صالح است. وقتی اهل شام می‌بینند مردم شام با پسر ابوسفیان بیعت

کرده‌اند، همه با او به مکه می‌روند. در آن وقت مرد پاک‌دلی از بنی‌هاشم به قتل می‌رسد. برادر وی نیز در مکه است؛ ولی به او دسترسی پیدا نمی‌کنند. آنگاه صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: ای مردم، امیر شما فلانی است و این همان مهدی علیه السلام است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ چنان‌که پر از ظلم و ستم شده باشد.

این روایت مفصل، حوادث دمشق را بیان کرده و می‌فرماید: «یظهر ثلاثة نفر بالشام»؛ سه شخص، سه گروه یا سه جریان در شام ظهور و قیام می‌کنند. «کلهم یطلب الملک؛ رجل ابقع، رجل اصهب و رجل من اهل بیت ابی سفیان.»

البته سند این روایت مشکل دارد.

### روایت دوم

روایت دوم از جابر است که بعضی‌ها آن را به‌گمان اینکه چند روایت است، از چند کتاب نقل می‌کنند؛ در حالی که یک روایت بیشتر نیست. روایت جابر جعفی همان است که ما از نعمانی آورده، بحث می‌کنیم. این روایت را مرحوم عیاشی و مرحوم مفید در ارشاد و اختصاص نقل کرده‌اند که ما مدارکش را پیش از این بررسی کردیم.

در این روایت دارد: «و اهل الشام یختلفون عند ذلک علی ثلاث رایات: الاصهب، الابقع و السفیانی»؛ که این، همین روایتی است که ما بحث می‌کنیم.

### روایت سوم

این روایت را مرحوم سید علی بن عبدالحمید (قرن هشتم هجری) به نقل از

سرور اهل الایمان از جابر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند. به عنوان نمونه در آن آمده است: «الزم الارض ولا تحرك...». گرچه این روایت از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، ولی همان است که ما از مرحوم نعمانی از امام باقر (علیه السلام) نقل کردیم. به نظر ما این دو، یک روایت است. شاید سهو قلمی صورت گرفته که آن‌ها را دو روایت پنداشته‌اند. پس تا اینجا در مجموع دو روایت داریم.

### روایت چهارم

روایتی است که مرحوم ابن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق) از ملاحم بن حماد نقل می‌کند. سند این روایت مشکل دارد؛ ولی این هم به جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) منتهی می‌شود.

«اذا بلغ العباسی خراسان طلع من بالشرق القرن ذوالشفاء<sup>۱</sup>... وکان اول ما طلع امر الله بهلاک قوم نوح حین غرقهم و طلع فی زمان ابراهیم حین القوه فی النار و حین هلك الله فرعون... و یکون طلوعه بعد انکساف للشمس و القمر و لایلبثون حتی یظهر الابقع بمصر»<sup>۲</sup> وارد بحث سندی و دلالی نمی‌شویم و فقط شاهد بحث را بیان می‌کنیم. وقتی قرن<sup>۳</sup> ذوالشفاء از مشرق طالع شد، قبل از آن گرفتگی شمس و قمر است. با فاصله‌ای کوتاه بعد از آن نیز، شخصی در مصر به نام ابقع سر برمی‌آورد.»

این روایت را مرحوم سیدبن طاووس در الملاحم و الفتن (ص ۱۰۴) نقل

۱. قرن همان علامت هلاکت قوم نوح است در زمانی که آن‌ها در حال غرق شدن بودند.

۲. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۶۲۳؛ عقد الدرر، ص ۱۴۸؛ معجم احادیث الامام المهدي (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۹۱.

۳. شاید مقصود از قرن، حزب یا امت و یا جریان باشد.

می‌کند. طریق آن عامی بوده؛ ولی منتهی به جابر از امام باقر علیه السلام می‌شود.

### روایت پنجم

روایت پنجم از سرور اهل ایمان از امام باقر علیه السلام است:

«وَيَسْتَدِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِيَادِي رَفَعَهُ إِلَى بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا بُرَيْدُ اتَّقِ جَمْعَ الْأَصْهَبِ. قُلْتُ: وَ مَا الْأَصْهَبُ؟ قَالَ: الْأَبْتَعُ. قُلْتُ: وَ مَا الْأَبْتَعُ؟ قَالَ: الْأَبْرَصُ. وَ اتَّقِ السُّفْيَانِي وَ اتَّقِ الشَّرِيدِيْنَ مِنْ وُلْدِ فَلَانٍ، يَا تُبَيَانَ مَكَّةَ، يَفْسِمَانِ بِهَا الْأَمْوَالَ، يَتَشَبَّهَانِ بِالْقَائِمِ عليه السلام وَ اتَّقِ الشُّدَّادَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. قُلْتُ: وَ يَرِيدُ بِالشُّدَّادِ الزَّيْدِيَّةَ لِضَعْفِ مَقَالَتِهِمْ وَ أَمَا كَوْنُهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لِأَنَّهُمْ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ.»<sup>۱</sup>

«حضرت در این روایت می‌فرمایند: ای برید، مواظب باش و این‌ها (حرکات سیاسی و برخوردها با دولت عباسی) را تأیید نکن. طبق این روایت، برید از امام علیه السلام سؤال می‌کند: «و ما الاصهب؟» و ایشان تطبیق بر ابقع می‌کنند. مجدداً می‌پرسد: «و ما الابقع؟» امام علیه السلام می‌فرمایند: «الابرص.» پس ابقع، اصهب و ابرص کسی است که دچار گرفتاری و مرض پیسی شده است. سپس امام علیه السلام می‌فرمایند: از سفیانی و شریدین پرهیز کن.»

### روایت ششم

مرحوم سیدبن طاووس (ص ۸۰) از کتاب ملاحم این روایت را نقل می‌کند: «قال: حدثنا عبدالله بن مروان عن ارطاة عن تبیع<sup>۲</sup> عن ابن امرئة كعب عن كعب

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹.

۲. تبیع ناپسری کعب الاحبار است. خود کعب وجهه‌ای ندارد، چه رسد به ناپسریش.

قال: ملك بنى اميه مئتان لا يذهب ملكهم حتى... و خلع خليفة منهم فيقتل و يقبل حمار الجزيرة الاصهب. ثم تم ملكهم؛ حمار جزيره طايفه اى هستند كه به آنها ذنب الحمار مروان<sup>۲</sup> گفته مى شود. آنها طرف دار اصهب هستند و از جزيره حركت مى كنند. در اینجا مى فرمايد: «و يقبل حمار الجزيرة الاصهب»؛ سپس بر خود مروان تطبيق مى دهد. اگر اين حرف كعب صحيح باشد، ديگر ربطى به آخر الزمان و اصهب ندارد.

### روایت هفتم

سیدبن طاووس روایت<sup>۳</sup> دیگری را از نعیم ذیل عنوان «فی ما ذكره نعیم من علامه المهدي بهلاك بنى جعفر و بنى العباس» مى آورد كه تبیع از كعب نقل مى كند:

«اذا دارت رحى بين بنى عباس ربط اصحاب الرايات السود خيولهم بزيتون الشام اصحاب و يهلك الله لهم الاصهب و يقتله و عامه اهل بيته على ايدهم حسنى لا يبق اموى منهم الا هارب او مختف»<sup>۴</sup>. البته سقوط اموى ها جزو علامات ظهور

۱. دوران حكومت ننگين اموى صدسال طول كشيده كه بيشتر از شصت سال آن متعلق به بنى مروان بوده است.

۲. جريان معروف شدن مروان به حمار از اين قرار است كه او پيش از رسيدن به حكومت، گويا از كنار خانه اى رد مى شده است كه حلقه درب خانه در دست او گير مى كند و در نمى آيد. با زحمت و تلاش دست او را درمى آورند. دوباره در جايى ديگر حلقه ديگرى را مى بيند و با خودش فكر مى كند كه آيا اين حلقه نيز همانند قبلى است يا نه. از همين رو دستش را درون آن حلقه مى كند و بارى ديگر دستش گير مى كند.

۳. استفاده از واژه روايت در اینجا تسامح در تعبير است.

۴. الملاحم والفتن، ص ۱۰۹، باب ۱۰۶؛ اين مطلب اشاره به جريان ابومسلم اصفهانی فارس دارد كه بحثش پيش از اين مطرح شد.

است؛ اما لازم نیست با خود ذوعلامت (ظهور) مقارن باشد. عمده روایت، همان روایت نعمانی است که ایشان به چند طریق، آن را نقل کرده است و ما نیز آن را بیان کردیم. گویا این روایت تلقی به قبول شده و هرکسی روایات مهدوی را آورده، این روایت را نیز به خصوص نقل کرده است. در نتیجه، از این روایت و برخی روایات دیگر چنین استفاده می‌شود که سه جریان در شام خواهد بود: رایة الابقع، رایة الاصب و رایة السفیانی. همچنین از این روایت استفاده می‌کنیم که سفیانی ابتدا با ابقع و سپس با اصب درگیر می‌شود و بعد از کشتن این دو، تازه جریان قرقیسیا شروع و سفیانی وارد آن معرکه خواهد شد.

### ابقع

اما ابقع کیست؟ از کجا سر درآورده؟ و به چه معنایی است؟

### معنای لغوی

- ابقع در لغت به چند معنا آمده است:
۱. کسی که رنگش سیاه مایل به سفید باشد.
  ۲. کسی که در سینه‌اش سفیدی هست.
  ۳. کسی که گرفتار بیماری برص است.
  ۴. کسی که دورگه باشد؛ کمن ولد من بین ابیض و اسود.
  ۵. به احتمال ضعیف، ابقع به فرم و رنگ خاص لباس آن شخص اشاره دارد؛ چنان که سربازان لشکرها هرکدام فرم خاصی دارند.
  ۶. ممکن است مقصود اهل غرب باشند؛ چون غربی‌ها هستند که رنگشان



الایض و الاشهب است. پس ابقع به رنگ پوست غربی‌ها اشاره دارد.  
 ۷. گاهی نیز از ابقع تعبیر به اشهب شده است. البته همه موارد فوق گفته شده است.

### ابقع و مکان خروج او

این شخص که بالقب یا کنایه از او نام برده شده از کجاست؟ از مجموع این روایات استفاده می‌شود که خروج ابقع از مصر است. این مطلب در روایتی از ابن مسعود که عبدالرزاق آن را در مصنف خویش ذکر کرده، آمده است. ما درباره این روایت بحث سندی نمی‌کنیم.<sup>۱</sup> عبدالرزاق این مطلب را از ابن مسعود نقل می‌کند (ج ۱۱، ص ۳۸۰):<sup>۲</sup>

«إذا اجتمعت الترك و الروم و خسف بقرية دمشق و سقط طائفة من غربی مسجدها، رفع بالشام ثلاث رايات الابقع والاصهب و السفیانی... و یحصر بدمشق رجل یقتل و من معه و یخرج رجلا من بنی سفیان و یكون الظفر للثانی. فاذا اقبلت «مادة» الابقع من مصر ظفر السفیانی بجیش علیهم».

۱. این کتاب از کتاب‌های بسیار قدیمی اهل سنت است و گویا مرحوم خوبی درباره او فرموده‌اند که شیعه است. البته آن چنان که از کلام نجاشی استفاده می‌شود، منظور از شیعه همین معنایی است که ما قائل هستیم. ولی اهل سنت می‌گویند مقصود از آن، کسی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دوست داشته، ولی خلفا را نیز قبول داشته است. به هر حال، این کتاب از کتاب‌های مورد اعتماد و قبول اهل سنت است.

۲. گویا ابن مسعود را فقط سیدمرتضی، آن هم از روی مماشات و به اصطلاح جدلاً تأیید می‌کند؛ وگرنه از نظر ما ابن مسعود مشکل دارد. مثل اینکه از معاصرین، مرحوم مامقانی می‌خواهد ایشان را تأیید کند؛ ولی تمام ادله‌اش را مرحوم خوبی و تستری رد کرده‌اند. در عین حال، فرمایشات ایشان قابل بحث و نقد است.

شاهد کلام ما قسمت آخر این نقل است: «فاذا اقبلت "مادة" الابقع من مصر ظفر السفیانی بجیش علیهم.» ماده در اینجا ممکن است به معنای اصل یا ریشه باشد. همچنین احتمال دارد از ماده مدد به معنای نیروهای کمکی ابقع از مصر یا خود ابقع از مصر باشد. ما روایاتی داشتیم که خود ابقع را از مصر دانسته بودند. ابن حماد از حضرت علی (علیه السلام) نقل می‌کند که «فیخرج السفیانی من الشام و الابقع من مصر». پس باید ماده را بر خود ابقع حمل کنیم؛ البته اگر روایت صحیح باشد.

اما کتاب‌ها در گذشته کمتر نقطه‌گذاری می‌شده‌اند؛ لذا ممکن است مقصود، طایفه مُصَر باشد نه مصر. چون روایاتی را داریم که بیان می‌کنند پشتیبانان ابقع از طایفه مضر هستند. این روایات هرچه باشند، برای ما خیلی روشن نیست که او کیست و از کجا می‌آید. فقط همین مقدار استفاده می‌شود که او با سفیانی درگیر و کشته می‌شود. ما بیش از این، مطلب دیگری پیدا نکردیم. به استثنای روایت نعمانی، ما حتی یک روایت صحیح‌السند نداریم. به همین جهت محور را همان روایت نعمانی قرار می‌دهیم. البته آن نیز ممکن است جای تأمل و بحث داشته باشد. ما به این دلیل که طرق آن متعدد بود، از سند آن بحث نکردیم و از آن طرق متعدد، به صدورش اطمینان پیدا کردیم. این روایت به سه جریان مذکور فقط اشاره دارد و ذکر می‌کند که جریان سوم یعنی سفیانی غالب می‌شود. اما درباره اینکه ابقع اسم شخص است یا جریان و از کجا حرکت می‌کند و... در حد همان روایت جابر جعفی توضیح می‌دهد.

درباره اصه‌ب باید گفت که قبل از ابقع خروج می‌کند؛ ولی بعد از ابقع کشته می‌شود. «یلتقی السفیانی بالابقع فیقتلون»؛ این نص جابر جعفی از امام باقر علیه السلام است.

در روایت تفسیر عیاشی نیز آمده است:

«عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٍ يَا جَابِرُ أَوَّلُ أَرْضِ الْمَغْرِبِ أَرْضُ الشَّامِ يُخْتَلَفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ رَايَاتٍ...؛<sup>۱</sup> ای جابر، اولین سرزمینی که ویران می‌شود، زمین شام است و در آن سه پرچم با هم درگیر می‌شوند.» از این مطالب استفاده می‌کنیم که یک پرچم به نام اصه‌ب، قبل از ابقع در آن مناطق خارج می‌شود.

سلمی (۶۸۵ق) نیز در عقد الدرر (ص ۷۹) از قصص الانبیاء کسائی<sup>۲</sup> به نقل از کعب الاحبار<sup>۳</sup> مطلبی را نقل می‌کند:

«لَا بَدَ لِنَزُولِ عِيسَى<sup>۴</sup> عِلَامَاتٍ؛ اول ما يخرج... الاصبه، يخرج من بلاد الجزيرة. ثم القحطاني من بلاد اليمن... بينما هؤلاء الثلاثة قد تغلبوا على مواضعهم بالظلم واذ خرج السفیانی من دمشق»؛<sup>۵</sup> اولین جریان سیاسی و نظامی جریان اصه‌ب است که سفیانی بر آن غلبه پیدا می‌کند.

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۹.

۲. محمد بن عبید کسائی را از حیث اعتبار پیدا نکردیم.

۳. نمی‌توان به کعب اعتماد کرد؛ زیرا حرف‌های او از کتاب‌های اسرائیلیات است و متأسفانه صحابه نیز از او نقل کرده‌اند.

۴. بحث خواهد شد که حضرت در کجا نازل می‌شود.

۵. عقد الدرر، ص ۱۱۵؛ معجم الامام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۳۵۴.

این روایت مشکل سندی دارد؛ ولی از آن استفاده می‌شود که اصهب از جزیره می‌آید. اما کدام جزیره؟ ما در بحث قبل مطرح کردیم که جزیره به چند جا اطلاق می‌شود که عمده آن، بین دجله و فرات است. گویا فاضل معاصر<sup>۱</sup> اصرار دارد این جزیره منطقه تکریت است که به آن جزیره آقور نیز می‌گویند. شاید مقصود از جزیره، جزیره العرب، یعنی جزیره حجاز باشد. ما چندین استعمال از استعمالات جزیره را نام بردیم؛ لکن معروف آن‌ها همین دو مورد است.

اصهب کیست؟ اوصافش چیست؟ شخص است یا جریان؟

برخی می‌گویند اصهب شخص است و به نقلی از مرحوم خاتون‌آبادی (۱۲۰۷-۱۲۷۲ق) در اربعین (کشف الحق) استناد می‌کنند. طبق روایتی از این کتاب که فضل‌بن شاذان از زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند، مقصود از اصهب شخصی به نام اصهب بن قیس است:

«استعیذوا بالله من شرالسفیانی والدجال من غیرهما من اصحاب الفتن. قیل له: یا بن رسول الله من هم؟ اما الدجال فقد عرفناک وقد بین من مضامین شخصه... و اول من یخرج رجل یقال له اصهب ابن قیس.» بنابراین، اصهب وصف نیست؛ بلکه اسم است و او اولین نفر از سران فتنه خواهد بود که «یخرج من بلاد الجزیره.» گذشت که این جزیره به صورت دقیق معلوم نیست که کجاست. «له نکایة شدیدة»؛ او خیلی سفاک و خون‌ریز است و مردم را آزار می‌دهد. هیچ بعید نیست که این اصهب همان جریانات تکفیری‌ها و وهابی‌ها باشند که امروزه به جان مسلمانان افتاده و به نیابت از یهود و قدرت‌های

۱. یکی از دانش‌پژوهان حاضر در جلسه.

شیطانی به ظلم و ستم می پردازند. «جور عظیم؛ ثم یخرج الجرهمی من بلاد الشام، یقاتل السفیانی القحطانی؛ فینهزم القحطانی و یفر الاصبه و الجرهمی.» بعد از درگیری های زیاد، «یتبعهما و یقهر»؛ هرکسی با سفیانی درگیر شود، شکست می خورد، مگر یمانی.

در خبر دیگری که مناوی سنی (۶۵۲ - ۱۰۳۱ق) در فیض القدیر (ج ۴، ص ۱۶۷) نقل می کند، آمده است که قبل از نزول عیسی<sup>۱</sup> «یخرج من بلاد الجزيرة رجل یقال له اصبه»؛ قبل از نزول عیسی<sup>علیه السلام</sup> اصبه خارج و شخصی از بلاد شام به نام جرهم با او درگیر می شود. «ثم یخرج القحطانی رجل بأرض ین بین ما هؤلاء الثلاثة و قد خرج من غوطة دمشق»؛ اول کسی که با سفیانی درگیر می شود، قحطانی است که شکست می خورد و سپس لشکری به کوفه می فرستد.

این خلاصه مطالبی بود که درباره اصبه و ابقع ذکر کردیم. ما با قطع نظر از سند، توانستیم تبیین کنیم که اصبه اسم است و از منطقه جزیره خروج می کند. اولین جریانی است که به دست سفیانی از بین رفته و کشته می شود. همچنین روشن شد که اصبه از جریانات فاسد است.

۱. روایات عامه تلاش دارند محوریت را به حضرت عیسی<sup>علیه السلام</sup> بدهند، نه حضرت مهدی<sup>علیه السلام</sup>؛ تا جایی که به این روایت که منشأ آن معاویه است می رسند: «لا مهدی الا عیسی.» ضمناً این عبارت اصلاً حدیث نمی تواند باشد؛ بلکه مطلبی است که بسطامی نقل می کند.

## جلسه هفدهم

## مقدمه

محور بحث ما درباره ندای آسمانی روایتی مفصل و طولانی از جابر بن یزید جعفی بود که مباحث مهمی را دربر داشت. ما به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم و به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام از مکه، نه سرداب

بیان شد که در این روایت سه مورد به ندای آسمانی اشاره می‌شود: اوائل روایت؛ اواسط روایت که سخن از پایان کار لشکر سفیانی به میان می‌آید؛ و در آخر روایت که امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر بعد از این همه علامت باز هم شبهه‌ای برای کسی پیش آید که آیا این شخص واقعاً همان بقیة الله و موعود است یا نه، با این ندا دیگر شبهه‌ای باقی نخواهد ماند و همگان به او علم و یقین پیدا می‌کنند.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: «فما أشكل على الناس من ذلك يا جابر فلا يشكلن عليهم ولادته من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وراثته العلماء عالما بعد عالم»؛ ای جابر، هر چیزی که بر مردم مشکل به نظر برسد، دیگر از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودنش و اینکه از علما، یکی پس از دیگری از آن برده است، برایشان مشکل نخواهد

بود. البته منظور از علما، ائمه طاهرين (علیهم السلام) است؛ چنان که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون.»

این ندا بر سایر علامات تفوق دارد: «فإن أشکل هذا کله علیهم، فإن الصوت من السماء لا یشکل علیهم إذا نودی باسمه و اسم أبیه و أمه؛ به فرض که همه اینها نیز به نظرشان مشکل آید، آن ندای آسمانی هنگامی که او را به نام خودش و نام پدرش و مادرش صدا کند، همه اشکالها را برطرف خواهد ساخت.»

در این روایت به زمان وقوع صیحه و اینکه آیا در ماه محرم یا ماه رجب و یا ماه مبارک رمضان بوده، اشاره‌ای نشده است. البته عمده روایات اشاره به وقوع این اتفاق در ماه رمضان دارند. در این روایت بعد از جریان نابودی لشکر سفیانی در اثر آن ندا، حضرت می‌فرماید: «و القائم یومئذ بمکة»؛ از کنار این فراز که «بعد از این تحولات حضرت در مکه است» نمی‌توان گذشت. «قد اسند ظهره الی بیت الحرام مستجیرا به فینادی»؛ حضرت به کعبه تکیه خواهد کرد و بدان پناه بسته و ندا سر خواهند داد. این ندا و سخنرانی هنگامی است که گویا اعلام ظهور صورت گرفته است. قبل از اینکه ادامه متن را بخوانیم، لازم است به نکته‌ای درباره ظهور حضرت از سرداب اشاره کنیم.

### خروج حضرت از سرداب؛ نقل منابع اهل سنت، نه شیعه

متأسفانه تکفیری‌ها و وهابیت مانند یهود، دست از لجاجت برنمی‌دارند. آن‌ها نمی‌خواهند حقیقت را بفهمند و فقط در صدد جوسازی

هستند و مردم را تحریک می‌کنند. این‌ها روی این نکته مانور می‌دهند که عقیده شیعه این است که حضرت مهدی علیه السلام از سرداب ظهور می‌کند. آیا شما این حرف را قبول دارید که به شیعه نسبت می‌دهید یا حرفی را که یکی از نواصب گفته دنبال می‌کنید؟ این مطلب یعنی ظهور حضرت از سرداب در هیچ‌یک از منابع ما نیست.

اولین کسی که این تهمت را به ما زد، سمعانی (۵۶۲ق) است. او در الانساب<sup>۱</sup> می‌گوید: «سر من رای بها السرداب المعروف فی جامعها الّذی تزعم الشیعة ان مهدیم یخرج منه». بعد از او حموی (۶۲۶ق) در معجم البلدان نیز همین حرف را نقل می‌کند. بعد از آن دو ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ق) این کلام را نقل کرده، می‌گوید: «انه صاحب السرداب حی لایموت حتی یخرج»<sup>۲</sup> بعد از آنها ابن خلدون (۷۲۳-۸۰۸ق) آن را تکرار کرده است. او کسی است که به گفته خود اهل سنت در حدیث و درایه ناآشنا و غیر متخصص است. احمد محمدشاکر درباره او می‌گوید: «اصلاً درایه و علم حدیث کار او نیست». ابن خلدون در تشخیص محل سرداب اشتباه کرده و نوشته است: «و تغیب و لذلك یقفون کل لیلۃ بعد صلاة المغرب بیاب هذا السرداب و قد قدموا مرکبا و یدعونه للخروج»<sup>۳</sup> شیعه می‌گوید که سرداب حله محل غیبت امام زمان علیه السلام است.

شما تکفیری‌ها حداقل این روایت را ببینید که می‌گوید حضرت در مکه

۱. الانساب، ج ۷، ص ۲۸.

۲. تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۶۱: «و هو صاحب السرداب بسامراء، و لهم أربعمائة و خمسون سنة ينتظرون ظهوره. و یدعون أنه دخل سردابا فی البيت الّذی لوالده و أمته تنظر إلیه، فلم یخرج منه و إلی الآن»

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۹.



است و به کعبه تکیه می‌دهد و از آنجا با مردم ارتباط برقرار و سخنرانی می‌کند. ظهور او از مکه جزو مسلمات است و روایات متعددی داریم که به این نکته اشاره کرده است. حتی خود کتاب‌های اهل سنت نیز این مطلب را این‌گونه به ما نسبت نمی‌دهند. به عنوان مثال نعیم بن حماد (۲۲۹ق) در کتاب خود (ص ۲۷۰، ح ۱۰۰۷) این روایت را آورده است و ابن طاووس در ملاحم (ص ۶۴) و نباطی بیاضی (۸۷۷ق) در صراط المستقیم (ج ۲، ص ۲۶۲) آن را از او نقل می‌کنند:

«حدثنا نعیم حدثنا سعید بن عثمان عن جابر عن ابی جعفر: ... ثم یظهر المهدی بمکه عند العشاء و معه رایة رسول الله، قمیصه، سیفه، علامات نور و بیاض. اذا صلی العشاء، نادی باعلی صوته یقول: اذکرکم الله ایها الناس... فیظهر فی ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلا عدد اصحاب البدر علی غیر میعاد؛ قرعا کقزع الخریف...»؛ جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: مهدی علیه السلام در مکه موقع عشا ظهور می‌کند و بیرق و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علامت‌های نور و بیاضی با آن حضرت خواهد بود. پس از آنکه نماز عشا را می‌خواند، با صدای بلند می‌گوید: ایها الناس من شما را به یاد خدا می‌آورم. خداوند سیصد و سیزده نفر یاران آن حضرت را بر او گرد می‌آورد و خداوند آنان را بدون هماهنگی قبلی با نیروها برای او فراهم آورد، به سان پاره‌های ابر پائیز (که متفرق‌اند و بعد به هم می‌پیوندند).

اگر کتب حدیثی را ملاحظه کنید و کلماتی را که راجع به حضرت مهدی علیه السلام است، نظیر کعبه و مکه و حجرالاسود، جستجو کنید، به ده‌ها روایت برمی‌خورید که محل ظهور حضرت را مکه و کنار کعبه بیان می‌کنند. در ادامه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

## حدیثی از کتاب سلیم بن قیس

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامه ای برای معاویه - علیه ما یتحق - نوشتند که «یا معاویه ان رسول الله اخبرنی ان بنی امیة سیخضبون لحیتی من دم رأسی و انی مستشهد و ستلی الامة من بعدی و انک ستقتل ابنی الحسن بالسم و ان ابنک یزید لعنه الله سیقتل ابنی الحسین یلی ذلك منه ابن الزانیة و ان الامة سیلیها من بعده سبعة ثم یمیر ذلك الجیش... و انی لاعلم اسم امیرهم و اسماءهم و سمات خیولهم. فاذا دخلوا البیداء و استوت بهم الارض خسف الله بهم. قال الله «و لو ترى اذ فرعوا فلا فوت» فلا یبق من ذلك الجیش احد غیر واحد یقلب الله وجهه من قبل قفاه و یمعث الله للمهدی اقواما یجمعون من الارض قزعا کقزع الخریف و انی لاعرف اسماءهم و اسم امیرهم. فیدخل المهدی الکعبة؛ ای معاویه! رسول خدا ﷺ مرا خبر داد که آمتش به زودی محاسنم را از خون سرم رنگین خواهند کرد و من شهید خواهم شد. تو پس از من بر امت دست خواهی یافت و پسر من حسن (علیه السلام) را به خیانت و با سم خواهی کشت. پسرت یزید نیز - که خدای لعنتش کند - پسر من حسین را خواهد کشت؛ پسر زن زناکار به نمایندگی از او چنین خواهد کرد... من نام فرمانده شان، تعدادشان، نام هایشان و نشان های اسبان شان را می دانم. وقتی که به «بیدا» درآیند، زمین آنان را فرو برد و خداوند دفنشان کند که او فرمود: «و اگر ببینی آن گاه که کافران هراسان شوند، هیچ گریزی نیست و از مکانی نزدیک دستگیر شوند»؛ یعنی از زیر پاهایشان به زیر فرو روند. از آن سپاه کسی نماند جز مردی که خداوند چهره اش را کج می کند. خداوند در حمایت از مهدی (علیه السلام) اقوامی را از چهار سوی زمین بر خواهد انگیخت که چون ابرهای پائیزی پی در پی درآیند. به خدا سوگند! من نام هایشان و نام فرمانده شان و محل اردوگاه شان را می دانم، مهدی (علیه السلام) بر

کعبه درآید و بگرید و تضرع کند.»<sup>۱</sup> شاهد کلام ما فراز آخر است که در آن اصلاً سخنی از سرداب سامرا یا حله در میان نیست.

روایت دیگر ذیل آیه «أَمَّنْ بِحَيْبِ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ الشُّوءَ»<sup>۲</sup> وارد شده است. این روایت در اثبات الهداة به نقل از کتاب علل الشرایع از امام صادق علیه السلام وارد شده است: «مضطر هو و الله القائم علیه السلام اذا قام في الكعبة و صلى ركعتين و دعا الله للفرج فهذا مما لم يكن بعد»؛<sup>۳</sup> به خدا قسم مضطر، قائم علیه السلام است، هنگامی که کنار کعبه می ایستد و دو رکعت نماز می گذارد و برای فرج در پیشگاه الهی دعا می کند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «ان القائم اذا خرج، دخل مسجد الحرام؛ فيستقبل الكعبة و يجعل ظهره الى المقام؛ ثم يصلي ركعتين؛ ثم يقوم فيقول...»؛<sup>۴</sup> هنگامی که قائم علیه السلام خروج کند، داخل مسجد الحرام می شود و سپس به کعبه تکیه می دهد و دو رکعت نماز می گذارد. پس از آن برمی خیزد و می فرماید....

تفسیر عیاشی، کمال الدین، دلائل الصدق و دیگران نیز ذیل این آیه «اتی امرالله فلا تستعجلوه»<sup>۵</sup> آورده اند که ابان ابن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: «ان اول من يبایع القائم علیه السلام جبرئیل ينزل عليه في صورة طير ابيض فيبایعه»؛

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۷۵؛ معجم الاحادیث، ج ۷، ص ۴۹۶.

۲. نمل، ۶۲.

۳. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۰۴.

۴. همان، ص ۴۳۹.

۵. نحل، ۱.

ثم يضع رجلاً على البيت الحرام ورجلاً على بيت المقدس؛ ثم ينادى بصوت رفيع اتي امرالله...<sup>۱</sup> همانا اولین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می کند جبرئیل است که به صورت پرنده ای سفید بر حضرت نازل می شود و با ایشان بیعت می کند. سپس یک پایش را در بیت الله الحرام می گذارد و پای دیگرش را در بیت المقدس و با صدای بلند ندا می دهد: امر خدا فرارسیده است...

مرحوم صدوق در کمال الدین روایتی را از محمد بن مسلم ثقفی نقل کرده است که ما آن را قبلاً به مناسبت سفیانی و یمانی و خسف پیدا مطرح کردیم. در آن روایت شاهد ما بر اینکه حضرت از مکه ظاهر می شوند، این فراز است: «و جاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه و في شيعته. فعند ذلك خروج قائمنا. فاذا خرج اسند ظهره الى الكعبة و اجتمع اليه ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً و اول ما ينطق به: "بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين" انا بقية الله في ارضه و خليفته و حجة عليكم فلا يسلم عليه مسلم الا قال السلام عليك يا بقية الله في ارضه. فاذا اجتمع اليه العقد و هو عشرة آلاف رجل، خرج؛ فلأ ينبئ في الأرض معبود دون الله عز و جل من صنم و وثن و غيره؛ إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبة طويلة؛ ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به.»

صیحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست. در این هنگام است که قائم علیه السلام ما خروج کند و چون ظهور کند، به خانه کعبه تکیه زند و ۳۱۳ مرد به گرد او جمع شوند و اولین سخن او این آیه قرآن است: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».<sup>۲</sup> سپس می گوید: منم بقية الله در

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۲. هود، ۸۶.

زمین و منم خلیفه خداوند و حجّت او بر شما و هر درودفرستنده‌ای به او چنین سلام گوید: «السلام عليك يا بقیة الله فی ارضه». برای بیعت با او - بعد از کادر اصلی و نیروهای ویژه - ده هزار مرد گردش جمع می‌شوند. پس بر زمین معبودی غیر از خدا باقی نخواهد ماند. این اتفاقات بعد از غیبتی طولانی رخ می‌دهد تا خدا کسانی را که بر اساس غیب از او اطاعت می‌کنند و به او ایمان دارند بشناسد.

مرحوم طبری امامی در دلائل الامامة به نقل از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ (علیه السلام) مِنْ ظَهْرِ هَذَا الْبَيْتِ بَعَثَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَةَ وَعَشْرِينَ رَجُلًا»؛ هنگامی که قائم (علیه السلام) از پشت این بیت (کعبه) ظهور کند، خداوند برای او ۲۷ مرد را می‌فرستد. قریب به همین عبارات در تفسیر عیاشی ذیل آیه «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»<sup>۲</sup> نیز از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) آمده است.<sup>۳</sup> البته تأکید ما بر کتاب دلائل الامامة است، نه تفسیر عیاشی؛ زیرا در نص عیاشی مشخص نیست که مقصود، ظهر از کعبه است یا از مکه یا از بیت الله الحرام. اما در نص دلائل الامامة دارد که «إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ».

این مطلب اشاره به رجعت دارد و چنان که نقل شده، ۲۷ نفر از کعبه و با اشاره حضرت رجعت می‌کنند. پانزده نفرشان از قوم موسی (علیه السلام) هستند که در آنجا به خاک سپرده شده‌اند. مشخص نیست که خود آن‌ها در حال

۱. دلائل الامامة، ص ۴۶۳.

۲. اعراف، ۱۵۹.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۷، ص ۱۸۳.

حیات به آن مکان کوچ کرده‌اند یا ملائکه نقاله بدن‌های آنان را انتقال داده‌اند. چنان‌که مرحوم شیخ طوسی روایت کرده است: «إن لله سبعون الف ملائكة نقالة ينقلون الموتي حیث یناسبهم»<sup>۱</sup>؛ آن‌ها را به جایی منتقل می‌کنند که مناسب حالشان باشد، مثل مکه، مدینه، بیت‌المقدس یا نجف اشرف و در مقابل، کسی را که در مکه یا مدینه دفن شده، ولی مناسبش نیست، به وادی برهوت انتقال می‌دهند.

این رجعت‌کنندگان حکام و قضات هستند. آنها هفت نفر از اصحاب کهف، یوشع وصی موسی، مومن آل فرعون، سلمان فارسی، ابادجانه انصاری و مالک اشتر هستند.

دقت کنید که مالک اشتر در قلمر مصر شهید شد و اکنون قبر او در باغی قرار دارد و مرحوم خویی آن را خریداری و آباد کرده و محل زیارت است. البته برخی معتقدند که قبر ایشان در بعلبک است؛ اما قول معروف همان مصر است. در روایت فوق، عبارت «من ظهر الکعبة» آمده؛ اما در برخی دیگر از روایات عبارت «من ظهر الکوفة» به کار رفته است. البته هرکدام که صحیح باشد، فرقی نمی‌کند؛ چون به هر حال خروج و رجعت او از مصر نخواهد بود. این روایت و ده‌ها روایت دیگر به صراحت می‌فرمایند که امام زمان علیه السلام هنگام ظهور از کنار کعبه و مکه معظمه خروج می‌کنند. روایت مورد بحث ما نیز که روایت جابر جعفی بود، به همین معنا اشاره دارد.

۱. در الاخبار، ج ۱، ص ۲۵۹، عن كشف الحق (للطوسی).

## جلسه هجدهم

## مقدمه

بحث قبل به نقل روایاتی از سلیم بن قیس منتهی شد و ما وعده دادیم که این شخص و کتابش را بررسی خواهیم کرد؛ چون یکی از مصادر و منابع دسته اول روایات مهدوی است. برای نمونه در معجم احادیث امام مهدی علیه السلام حداقل در سه جلد، به پنج مورد از روایاتی که منبع اصلی آنها کتاب سلیم بن قیس بوده، اشاره شده است.

## روایات مهدوی به نقل از سلیم

## روایت اول

«ومنا والذی نفسی بیده مهدی هذه الامة الذی یملیء الله بهم قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛<sup>۱</sup> قسم به آنکه جانم به دست اوست، از ماست مهدی این امت که خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.»

اولین مدرک و مصدر این روایت کتاب سلیم بن قیس است.

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۶۷، معجم احادیث امام مهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۷.

## روایت دوم

این روایت را از پیامبر ﷺ با مصادر بسیاری، هم از اهل سنت و هم از پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام نقل کردیم: «نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة انا و حمزه و جعفر و الحسن و الحسين و المهدي عليهم السلام؛ ما فرزندان عبدالمطلب، سادات اهل بهشت هستیم: من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی.»

اولین منبع از مصادر شیعی که این روایت را نقل کرده، کتاب سلیم بن قیس است.

## روایت سوم

در این روایت مفصل، سلیم می گوید: به امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطلبی را گفتم؛ سپس حضرت در پاسخ فرمودند: «قد سئلت فافهم... فقلت: يا نبي الله ستمهم لي. فسامهم لي رجالاً رجالاً منهم و الله يا أخا بني هلال مهدي هذه الأمة الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و الله إني لأعرف جميع من يبایعه بين الركن و المقام و أعرف أسماء الجميع و قبائله»؛<sup>۱</sup> سؤال پرسیدی؛ پس بدان: ... عرض کردم: یا نبی الله، آنان را برایم نام ببر. حضرت یک یک آنان را برایم نام برد. ای برادر بنی هلال، به خدا قسم، مهدی این امت از ایشان است که زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا قسم، من همه آنان را که بین رکن و مقام با او بیعت می کنند

۱. همان، ص ۸۵۷، همان، ص ۲۲۹.

۲. معجم احادیث امام مهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۴.



می شناسم و اسم همه آنان و قبائلشان را می دانم.

### روایت چهارم

این روایت نیز مفصل است و ما بخشی از عبارات آن را ذکر می کنیم: «... و تسعة من ولد الحسين و اخرهم الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه فیہ تسمیة کل من یملک منهم و من یستتر بدینہ و اول من یظهر منهم یملئ... حتی یظهر الله علی الادیان کلها»؛<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> نه نفرشان از فرزندان حسین است و آخرینشان کسی است که عیسی بن مریم (علیه السلام) پشت سرش نماز خواهد گزارد. در این کتاب نام هر کدامشان که حکومت خواهد کرد و هر کدام که دین خویش را پنهان دارد و هر یک که دین خویش را آشکار سازد، آمده است. نخستین کسی که از آنان آشکار شود، همه زمین خداوند را از عدل و داد سرشار کند و آنچه را میان شرق و غرب وجود دارد، مالک شود تا که خداوند او را بر همه ادیان پیروز کند.

### روایت پنجم

روایت مفصلی است که ما آن را در اینجا نقل کردیم (قال لی: یا سلیم...)<sup>۳</sup>.

بنابراین، چندین روایت درباره حضرت مهدی (عج)، محل ظهور ایشان و...

۱. آنچه در کتاب سلیم (ج ۲، ص ۷۰۸) آمده است کمی تفاوت تعبیر دارد: «و تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ أَصْغَرِهِمَا [و هُوَ الْحُسَيْنُ] وَاجِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ آخِرُهُمُ الَّذِي يَصَلِّي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فِيهِ تَسْمِيَةٌ كُلِّ مَنْ يَمْلِكُ مِنْهُمْ وَ مَنْ يَسْتَتِرُ بِدِينِهِ [و مَنْ يَظْهَرُ فَأَوَّلُ] مَنْ يَظْهَرُ مِنْهُمْ يَمْلَأُ جَمِيعَ بِلَادِ اللَّهِ قِسْطًا وَ عَدْلًا وَ يَمْلِكُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ حَتَّى يَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى الْأَدْيَانِ كُلِّهَا.»

۲. معجم احادیث امام مهدی (عج)، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۰۲.

ذکر شده که منبع اصلی آن‌ها کتاب سلیم بن قیس هلالی است.

### بررسی اعتبار کتاب سلیم و شخصیت او

ایشان، هم خودش شخصیتی معتبر و مورد وثوق است و هم کتابش؛ اما سه شبهه و اشکال اساسی مطرح شده که تقریباً به هر سه، جواب داده شده است. دو مورد از این شبهات، متنی و یکی، سندی است.

#### الف. اشکالات متنی کتاب سلیم

**اشکال اول (وعظ محمد بن ابی بکر):** در کتاب سلیم آمده است: محمد بن ابی بکر پدرش را نصیحت کرد که حق را به اهلش واگذار کند؛ در حالی که سن او هنگام فوت پدرش بیشتر از دو سال نبوده است! این چگونه ممکن است؟ این نصیحت در برخی از نسخه‌ها آمده؛ اما در نسخه‌ای که در اختیار مرحوم حرّ عاملی بوده، نیامده است. حتی اگر در آن نسخه نیز می‌بود، جواب آن به این صورت داده شده است: شاید این نصیحت به نحو اعجاز یا کرامت بوده است. همچنین ممکن است این مقام به اشتباه به جای عبدالله بن عمر برده است.

**اشکال دوم (سیزده نفر بودن امامان علیهم‌السلام):** در کتاب او آمده است که ائمه علیهم‌السلام سیزده نفرند و این خلاف ضرورت مذهب ماست.

به این اشکال، هم جواب نقضی داده شده و هم جواب حلّی است. جواب نقضی اینکه در کافی شریف نیز نظیر این مطلب آمده است. اما جواب حلّی آن این است که قبل و بعد روایت را نیز باید نگاه کرد. در این روایت می‌فرماید: تعداد ائمه سیزده نفر است که «اولهم رسول الله» است. «انا

و انت و احد عشر من صلیک؛ اشاره به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که در مجموع سیزده نفر می‌شوند. برای حل این مشکل، روایات مفصلی نقل می‌شود که این دو شبهه متنی را حل می‌کند.

### ب. اشکال سندی کتاب سلیم

راوی این کتاب یعنی ابان بن ابی عیاش ضعیف است. زمانی که حجاج در تعقیب یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است، گویا سلیم به شیراز و در منزل ابان پناهنده شده و در آنجا این کتاب را برای وی نقل می‌کند.

به این اشکال، دو جواب داده شده است: اولاً: طریق نقل این کتاب منحصر به ابان نیست و طرق دیگری نیز وجود دارد. ثانیاً: ابان بن ابی عیاش ضعیف نیست؛ بلکه مخالفان او را تضعیف کرده‌اند. نظر ما نسبت به هرکسی که آن‌ها درباره او بیشتر حساس باشند و تضعیفش کنند، دقیق‌تر و بهتر می‌شود. طرد و ردّ مخالفان نسبت به ابان نیز به خاطر نقل همین کتاب سلیم است که به مبانی آن‌ها ایراد گرفته است.

### نظر مرحوم آیت‌الله خویی درباره کتاب سلیم

مرحوم خویی اشکالات فوق را به کتاب سلیم بن قیس وارد کرده و به جز اشکال آخر (اشکال سندی) همه را جواب داده‌اند. ایشان نسبت به این اشکال اظهار تأمل کرده است. گویا آن را می‌پذیرند؛ در نتیجه کتاب فعلی سلیم (نه اصل کتاب او) را قابل تأمل می‌دانند. اصل این کتاب از اصول است؛ اما کتابی که اکنون در دسترس است، طریقهش مورد تشکیک قرار گرفته ولی جواب نیز داده شده است.

بحث پیرامون این کتاب را از خود نعمانی آغاز می‌کنیم. در شخصیت و

جلالت نعمانی بحثی نیست. در باب چهارم کتاب غیبة نعمانی، ذیل عنوان «روایات فی ان الأئمة اثنا عشر اماما» سی روایت آمده است که برخی از آن‌ها به سلیم بن قیس منتهی می‌شود. پس از این روایات، مرحوم نعمانی بحثی درباره سلیم و کتاب او دارد و می‌فرماید:

«فتأملوا یا معشر الشیعة رحمکم الله ما نطق به کتاب الله عز و جل و ما جاء عن رسول الله ﷺ و عن امیر المؤمنین (علیه السلام) و الأئمة (علیهم السلام) واحد بعد واحد فی ذکر الأئمة الاثنی عشر (علیهم السلام) و فضلهم و عدتهم من طرق رجال الشیعة الموثقین عند الأئمة (علیهم السلام). فانظروا إلى اتصال ذلك و وروده متواترا...»

تعجب می‌کنم از برخی که ادعا می‌کنند این روایات به حد تواتر نرسیده یا از طریق تواتر نیست؛ در حالی که هم اسامی ایشان و هم عددشان متواتر است.

«فإن تأمل ذلك يجلو القلوب من العمى و ينفى الشك و يزيل الارتياب عن من أراد الله به الخير و وفقه لسلك طريق الحق و لم يجعل لإبليس على نفسه سبيلا بالإصغاء إلى زخارف الموهين و فتنة المفتونين. و ليس بين جميع الشیعة ممن حمل العلم و رواه عن الأئمة عليهم السلام خلاف فی أن کتاب سلیم بن قیس الهلالی أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم من حملة حديث أهل البيت (علیهم السلام) و أقدمها لأن جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنما هو عن رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين (علیه السلام) و المقداد و سلمان الفارسی و أبي ذر و من جرى مجراهم ممن شهد رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين (علیه السلام) و سمع منهما و هو من الأصول التي ترجع الشیعة إليها و يعول عليها و إنما أوردنا بعض ما اشتمل عليه الكتاب و غيره من وصف رسول الله ص الأئمة الاثنی عشر و دلالتهم عليهم و تکريره ذکر عدتهم و قوله إن الأئمة من ولد الحسين تسعة تسعة قائمهم ظاهرهم باطنهم و هو أفضلهم و فی ذلك قطع لكل عذر و زوال لكل شبهة و دفع لدعوى كل مبطل و زخرف كل مبتدع و ضلالة كل مموه و دليل واضح على صحة أمر

هذه العدة من الأئمة لا يتهدأ لأحد من أهل الدعاوى الباطلة المنتمين إلى الشيعة وهم منهم براء أن يأتوا على صحة دعاويهم وآرائهم بمثله ولا يجدونه في شيء من كتب الأصول التي ترجع إليها الشيعة ولا في الروايات الصحيحة.<sup>١</sup>

این عبارت قابل توجه است که «سمع منهما»؛ کلمات را به صورت مستقیم از دو لب مبارک حضرات شنیده‌اند. ناگفته نماند که نسبت به خود مرحوم نعمانی نیز که از قدماست، کسی اشکالی ندارد. مرحوم خویی نیز بحث مشروحی را درباره سلیم بن قیس مطرح کرده، سپس کلام نعمانی و بعد از آن، سخنان علامه حلی را ذکر می‌کند و می‌گوید:

«وقال العلامة رحمته في الخلاصة القسم الأول ١، من الباب ٨، من فصل السين: وقال السيد علي بن أحمد العقيلي: كان سليم بن قيس من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام طلبه الحجاج ليقتله؛ فهرب وأوى إلى أبان بن أبي عياش. فلما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك علي حقا وقد حضرني الموت يا ابن أخي؛ إنه كان من الأمر بعد رسول الله صلى الله عليه وآله كيت وكيت وأعطاه كتاباً فلم يرو عن سليم بن قيس أحد من الناس سوى أبان بن أبي عياش و ذكر أبان في حديثه، قال: كان شيخاً متعبداً، له نور يعلوه.»<sup>٢</sup>

علامه در قسمت اول که مربوط به افراد عادل و موثق از نظر ایشان است، در فصل «سین» این مطلب را از عقیقی نقل می‌کند: «سليم از اصحاب امیرالمؤمنین عليه السلام بود. به او خبر رسید که حجاج در صدد قتل اوست. از همین رو فرار کرد و به ابان بن ابی عیاش پناه برد. وی هنگام وفاتش به ابان گفت: تو بر

١. الغيبة (لنعمانی)، ص ١٠٢.

٢. معجم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢٢٠.

گردن من حقی داری. من کلامی دارم که ممکن است به گوش شما نرسیده باشد. واقعیت این است که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاست بازان مسیر خلافت را تغییر دادند. قضایای بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این کتاب مدون شده است. بعد گفته است که ابان نورانیت خاصی داشت و نور از او ساطع بود.»

بعد از نقل این مطلب، مرحوم خویی اشکالات وارده را بازگو و نکاتی را بیان می‌کند:

«بقی الکلام فی وجهات. الأولى: أن سلیم بن قیس - فی نفسه - ثقة جلیل القدر عظیم الشأن و یکفی فی ذلك شهادة البرقی بأنه من الأولیاء من أصحاب أمير المؤمنین علیه السلام المؤیدة بما ذكره النعمانی فی شأن كتابه و قد أوردته العلامة فی القسم الأول و حکم بعدالته و أما ابن داود فقد ذكره فی القسمین الأول (۷۳۱) و الثاني (۲۱۹) و لا نعرف لذلك وجهها صحیحاً.»<sup>۲</sup>

متأسفانه ابن داوود نام سلیم را، هم در قسم ثقات و هم در قسم ضعفا می‌آورد که دلیلش معلوم نیست.

اما نسبت به کتاب سلیم، مرحوم خویی می‌فرماید:

«الثانية: أن كتاب سلیم بن قیس - علی ما ذكره النعمانی - من الأصول المعتبرة بل من أكبرها و أن جمیع ما فیہ صحیح قد صدر من المعصوم علیه السلام أو ممن لا بد من

۱. به جلد ۲، مقدمه کتاب *تفصیح المقال* مراجعه کنید. آنجا این تعابیر را درباره سلیم آورده است: کان من الاولیاء، من الاصفیاء، من الثقة. حضرت علی علیه السلام به عبدالله بن ابی رافع می‌فرماید: «به ده نفر از ثقات من بگو وارد شوند.» او می‌گوید: «آنها را نمی‌شناسم.» سپس حضرت نام ده نفر را می‌برد که یکی از آنها سلیم است.

۲. *معجم رجال الحدیث*، ج ۸، ص ۲۲۰.

تصدیقه و قبول روایت و عدّه صاحب الوسائل فی الخاتمة<sup>۱</sup> فی الفائدة الرابعة من الكتب المعتمدة التي قامت القرائن على ثبوتها وتواترت عن مؤلفيها أو علمت صحة نسبتها إليهم بحيث لم يبق فيه شك. لكن قد يناقش في صحة هذا الكتاب...»<sup>۲</sup>

در عبارت اخیر دقت کنید که بیان می‌کند: در صحت کتاب موجود سلیم مناقشه شده است؛ چون امکان دارد در آن دست برده شده باشد؛ مثل کتاب غارات. درباره کتاب غارات اینجا صحبت شد. مؤلف غارات از نوادگان برادر مختار ثقفی و زیدی بود که مستبصر شد. قمی‌ها از او برای تدریس دعوت کردند؛ ولی او به اصفهان رفت و کتاب غارات را نشر داد. وی با نگارش این کتاب، معادله مخالفان را برهم زد و بسیاری را شیعه کرد. شاید شیعه شدن اصفهانی‌ها رهین این شخص باشد. این در حالی است که مطالب موجود در کتاب فعلی با مبنای مؤلف سازگار نیست، مثل شستن پا و بیعت اختیاری. به همین دلیل گفته شده است که در آن دست برده‌اند.

البته در نقل این کتاب توسط شیخ مفید و نیز شیخ طوسی عبارت مذکور نیامده است. همچنین کتاب مکارم الاخلاق طبرسی را ببینید. آمدن صنعت چاپ در زمان سلطان عبدالحمید که مصادف با زمان میرزای شیرازی (۱۱۹۴-۱۲۷۳ق) بوده، باعث تحریف و دس مخالفان در برخی از کتب شده است.

آیت‌الله خراسان<sup>۳</sup> نسخه کتاب مکارم الاخلاق را که در مصر چاپ شده با

۱. خاتمه، مبانی وسائل است که در جلد ۳۰ قرار دارد.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۲۰.

۳. مقدمات کتب تراثیه، ج ۱، ص ۴۴۷، (نشر دلیل ما، قم).

نسخه‌ای که نزد ماست، طی تحقیقی به صورت مفصل مقایسه کرده و دیده است که هر جا نامی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده، در کنارش خلیفه دوم را نیز ذکر کرده‌اند. همچنین هر جا نامی از امام صادق (علیه السلام) آمده حذف کرده و نوشته‌اند «بعض الحكماء». علاوه بر این، مطالب درباره تربت اباعبدالله (علیه السلام) و... را حذف کرده‌اند.

خداوند مرحوم میرزای شیرازی را رحمت کند که در برابر این اقدامات به خوبی مقاومت کرد. ایشان از طریق حکومت ایران چنان فشاری بر عثمانی‌ها وارد کرد که مجبور شدند همه کتاب‌ها را از مصر جمع‌آوری و به سامرا منتقل کنند و به دستور میرزای شیرازی در آب بریزند. به هر حال، مخالفان همیشه در کتب دست می‌برده‌اند.

مرحوم خوئی معتقد بود که در کتاب غارات نیز ممکن است دست برده باشند؛ چون سه اشکال در آن وجود دارد:

«الأول: أنه موضوع و علامة ذلك اشتماله على قصة وعظ محمد بن أبي بكر أباه عند موته مع أن عمر محمد وقتئذ كان أقل من ثلاث سنين، و اشتماله على أن الأئمة ثلاثة عشر. و يرد هذا الوجه أولاً أنه لم يثبت ذلك و السند في ذلك ما ذكره ابن الغضائري و قد تقدم غير مرة: أنه لا طريق إلى إثبات صحة نسبة الكتاب المنسوب إلى ابن الغضائري»؛ این مطلب را ابن الغضائری (قرن پنجم هجری) گفته است که ما هرگز خود کتاب او را قبول نداریم تا چه رسد به نظرات آن. البته ابن الغضائری شخصیت بزرگی است؛ اما این کتاب، کتاب او نیست.

«كيف و قد ذكر صاحب الوسائل في ترجمة سليم بن قيس: و الذي وصل إلينا من نسخة الكتاب ليس فيه شيء فاسد و لا شيء مما استدل به على الوضع»؛



دستاویزی بر اینکه این کتاب موضوع باشد، در نسخه من نیست. «و لعل  
الموضوع الفاسد غیره و لذلك لم یشتهر و لم یصل إلینا (انتهی).»<sup>۱</sup>

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۲۱.

## جلسه نوزدهم

## مقدمه

بیان شد که اصل سلیم بن قیس یکی از اصول معتبر ماست. در این کتاب روایات متعددی درباره امام زمان علیه السلام آمده است و ما هم به مناسبت صحیحه آسمانی و محل ظهور حضرت، روایاتی را از این کتاب نقل کردیم. از این رو، ناچار شدیم که خود کتاب و مؤلف آن را ارزیابی کنیم و به این نتیجه رسیدیم که سه اشکال اساسی به این کتاب وارد شده است. دو اشکال مربوط به متن و یک اشکال مربوط به سند بود. ماحصل بحث این شد که برخی مدعی اند این کتاب موضوع و مجعول است. البته این قبیل ادعاها واقعاً اگر مقرون به دلیل محکم نباشد، بی اساس است.

## سُلَیْمُ بْنُ قَیْسٍ وَ کِتَابُ اَوْ

## الف. اشکالات متنی

«و قال المیرزا فی رجاله الکبیر: إن ما وصل إلى من نسخة هذا الکتاب، المذکور فیه أن عبد الله بن عمر وعظ أباه عند الموت»؛ مرحوم استرآبادی (۱۰۳۶ق) راجع به دو اشکال متنی کتاب سلیم بن قیس می فرماید که در نسخه موجود نزد من، آمده که عبدالله بن عمر پدرش را وعظ کرده است، نه محمد بن ابی بکر؛ لذا

این اشکال وارد نیست. چون ابن عمر در جنگ بدر و احد ۱۲ یا ۱۳ سال داشته و در دورانی که می خواسته پدرش را وعظ کند (در سال ۲۳ ق)، جوان بوده است.

### پاسخ اشکال سیزده نفر بودن ائمه (علیهم السلام)

«و أن الأئمة ثلاثة عشر مع النبي ﷺ، و شيء من ذلك لا يقتضى الوضع (انتهی)»؛<sup>۱</sup> اما در پاسخ به اشکال دوم که درباره تعداد ائمه (علیهم السلام) بود، گفته شده که مقصود، مع النبي ﷺ بوده است؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر مقام نبوت، مقام امامت را نیز داراست.

سپس مرحوم خوئی می فرماید:

«و قال الفاضل التفریثی فی هامش النقد: قال بعض الأفاضل: رأیت فیما وصل إلی من نسخة هذا الكتاب أن عبد الله بن عمر وعظ أباه عند موته وأن الأئمة ثلاثة عشر من ولد إسماعیل و هم رسول الله ص مع الأئمة الاثنی عشر ولا محذور فی أحد هذین (انتهی). و أنى لم أجد فی جمیع ما وصل إلی من نسخ من هذا الكتاب إلا كما نقل هذا الفاضل و الصدق مبین فی وجه أحادیث هذا الكتاب من أوله إلی آخره فكان ما نقل ابن الغضائری محمول علی الاشتباه.»

مرحوم خوئی در ادامه می فرماید: «أقول: و مما یدل علی صحة ما ذكره صاحب الوسائل و الفاضلان التفریثی. و الأستریادی...»؛ در این عبارات، مرحوم خوئی در صدد تثبیت جواب و ردّ اشکال دوم درباره ائمه (علیهم السلام) است؛ لذا به نقل از مرحوم نعمانی در کتاب غیبت از کتاب سلیم بن قیس چند روایت را

می آورد که تبیین می کند مقصود از سیزده نفر بودن ائمه علیهم السلام احتساب ایشان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در اینجا پنج مورد از آن روایات را درباره تعداد ائمه علیهم السلام ذکر می کنیم.

**روایت اول:** «أن النعمانی روی فی کتاب الغیبة بإسناده عن سلیم بن قیس فی کتابه: ... یا ایها الذین آمنوا... فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تكونوا شهداء علی الناس. فقام سلمان - رضی الله عنه - عند نزولها فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله: من هؤلاء الذین أنت شهید علیهم و هم شهداء علی الناس...؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: عنی الله بذلك ثلاثة عشر إنسانا: أنا و أخی علیا و أحد عشر من ولده (الحديث).»<sup>۱</sup>

**روایت دوم:** «و بهذا الإسناد عن عبد الرزاق بن همام قال حدثنا معمر بن راشد عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی قال لما أقبلنا من صفین مع امیر المؤمنین علیه السلام نزل قریبا من دیر نصرانی إذ خرج علینا شیخ من الدیر جمیل الوجه حسن الهیئة و السمت معه کتاب. حتی أتى امیر المؤمنین علیه السلام فسلم علیه ثم قال... ثم أحد عشر رجلا من ولد محمد و ولده أولهم یسمى باسم ابنی هارون شبر و شبیر و تسعة من ولد أصغرهما (یعنی من ولد الحسین) واحد بعد واحد آخرهم الذی یصلی عیسی ابن مریم خلفه و ذکر باقی الحدیث بطول.»<sup>۲</sup>

روایاتی که در کتاب سلیم آمده مبین این مطلب بوده و اعتقادات ما نیز همین است.

**روایت سوم:** «عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لعلی علیه السلام إني سمعت من سلمان و من المقداد و من أبی ذر أشیاء... فأقبل علی علیه السلام و قال قد سألت فافهم الجواب...

۱. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲. الغیبة (للنعمانی)، ص ۷۴.

عليك النسيان ولا الجهل وقد أخبرني الله عز وجل أنه قد استجاب لي فيك وفي شركائك الذين يكونون من بعدك وإنما تكتبه لهم. قلت يا رسول الله ومن شركائي قال الذين قرنهم الله بنفسه وبي فقال يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم... قلت يا رسول الله سمهم لي فقال ابني هذا ووضع يده على رأس الحسن ثم ابني هذا ووضع يده على رأس الحسين ثم ابن له على اسمك يا علي ثم ابن له محمد بن علي ثم أقبل على الحسين وقال سيولد محمد بن علي في حياتك فأقرئه مني السلام ثم تكلمه اثني عشر إماما قلت يا نبي الله سمهم لي فسماهم رجلا رجلا منهم والله يا أبا بني هلال مهدي هذه الأمة الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا.<sup>١</sup>

**رواية چهارم:** «و بإسناده عن عبد الرزاق قال حدثنا معمر بن راشد عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس إن عليا عليه السلام قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين والأنصار بمناقبهم وفضائلهم: يا طلحة أليس قد شهدت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين دعانا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف... إن جبرئيل أخبره بأن الله تعالى قد علم أن الأمة ستختلف وتفترق ثم دعا بصحيفة فأملى على ما أراد أن يكتب في الكتف وأشهد على ذلك ثلاثة رهط سلمان الفارسي وأبا ذر والمقداد وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة. فسماني أولهم ثم ابني هذا حسن ثم ابني هذا حسين ثم تسعة من ولد ابني هذا حسين. كذلك يا أبا ذر وأنت يا مقداد؟ قالوا: نشهد بذلك على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال طلحة والله لقد سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لأبي ذر: ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء ذاهجة أصدق ولا أبر من أبي ذر وأنا أشهد أنهما لم يشهدا إلا بالحق وأنت أصدق وأبر عندي منهم.»<sup>٢</sup>

۱. همان، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۸۶.

روایت پنجم: «و یاسناده عن عبد الرزاق بن همام عن معمر بن راشد عن أبان بن  
 أبی عیاش عن سلیم بن قیس قال: قال علی بن أبی طالب علیه السلام: مررت یوماً برجل سماه  
 لی. فقال: ما مثل محمد إلا کمثل نخلة نبتت فی کبابة. فأتیت رسول الله صلی الله علیه و آله؛ فذکرت  
 ذلك له. فغضب رسول الله صلی الله علیه و آله و خرج مغضباً و أتى المنبر. ففرغت الأتصار إلى السلاح  
 لما رأوا من غضب رسول الله صلی الله علیه و آله. قال: فما بال أقوام یعیرونی بقرباتی؟! (چرا نسبت به من  
 و اقربای من این گونه برخورد می کنید؟!)... أن مثلی فی أهل بیتی کمثل نخلة نبتت  
 فی أصل حش؛ إلا إن الله خلق خلقه و فرقهم فرقتین، فجعلنی فی خیر الفرقتین و فرق  
 الفرقة ثلاث شعب، فجعلنی فی خیرها شعبا و خیرها قبيلة. ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی  
 خیرها بیتا حتی خلصت فی أهل بیتی و عترتی و بنی أبی أنا و أخی علی بن أبی طالب نظر  
 الله سبحانه إلى أهل الأرض نظرة و اختارنی منهم. ثم نظر نظرة فاختر علیاً أخی و  
 وزیری و وارثی و وصیی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی (این جمله در  
 کتاب های مثل کتاب طبرانی آمده؛ ولی در کتاب های مثل بخاری حذف شده است)  
 ...ثم إن الله نظر نظرة الثالثة، فاختر أهل بیتی من بعدی و هم خیار امتی أحد عشر إماما  
 بعد أخی واحدا بعد واحد کلما هلك واحد قام واحد.»<sup>۱</sup>

پس روایتی که در کتاب سلیم آمده است، اشاره به همین مطلب دارد که  
 ائمه علیهم السلام اولشان رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان دوازده امام علیهم السلام است.  
 بنابراین، طبق نظر مرحوم خوئی این اشکال قابل دفع است و اینکه ابن  
 الغضائری نقل کرده «ان الائمة ثلاثة عشر» صحیح نیست؛ چون ممکن است  
 در نسخه ای که به دست او رسیده این عبارت وجود داشته باشد. شیخ مفید  
 نیز تصریح کرده که در این نسخه دست برده شده است. ایشان می فرمایند:

«روایه أن الأئمة ثلاثة عشر لا صحة له، غاية الأمر أن النسخة التي وصلت إليه كانت مشتملة على ذلك وقد شهد الشيخ المفيد أن في النسخة تخلیطاً و تدلیساً».

سپس مرحوم خوئی بیشتر تبیین می‌کند که چه کسانی در آن دست برده‌اند: «و بذلك يظهر الحال فيما ذكره النجاشي في ترجمة هبة الله بن أحمد بن محمد من أنه عمل كتاباً لأبي الحسين العلوي الزيدي و ذكر أن الأئمة ثلاثة عشر مع زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام)؛ یعنی شخصی به نام هبة الله بن احمد برای خوش آیند شخصی زیدی به نام ابوالحسین علوی زیدی این روایت را جعل کرده است: «ان الأئمة ثلاثة عشر...»؛ که یعنی ائمه به همراه زيد سیزده تن هستند. اما مستند ایشان این است: «احتج بحديث في كتاب سليم بن قيس الهلالي ان الأئمة اثنا عشر من ولد امير المؤمنين (عليه السلام)» پس ریشه تدلیس و تخلیط نیز معلوم شد.

### پاسخ اشکال وعظ

«و أما وعظ محمد بن أبي بكر أباه عند موته فلو صح فهو و إن لم يمكن عادة إلا أنه يمكن أن يكون على نحو الكرامة و خرق العادة. و على ذلك فلا وجه لدعوى وضع كتاب سليم بن قيس أصلاً.»

ما نمی‌توانیم بگوییم که یک کتاب به خاطر چنین امر ثابت نشده‌ای موضوع است. از همین رو می‌فرماید: اشتغال کتابی بر یک یا دو امر باطل، دلیل بر وضع نیست؛ آن هم در حالی که این مشکل در برخی از کتاب‌های ما نیز وجود دارد. به عنوان مثال در کافی شریف نمونه آن آمده است (فی الکافی الشریف الذی هو من امتن الكتب الحديث و اتقنها).

بنابراین، همه اشکالات متنی دفع شد.

## ب. اشکال سندی و جواب آن

ادعای برخی این است که سند این کتاب فقط به یک نفر و آن هم ابان ابن ابی عیاش که ضعیف است، منتهی می شود؛ پس نمی توان به آن اعتماد کرد.

در پاسخ به عقیقی که تصریح می کند سند این کتاب فقط به یک نفر برمی گردد، باید گفت مرحوم خوئی در مقام جمع بین اشکالات و پاسخ آن ها فرموده که عقیقی بی شک اشتباه کرده است؛ چون در کافی و غیر آن نیز از سلیم از طریق دیگری روایت نقل شده است. پس این طور نیست که طریق، فقط ابان باشد که ضعیف دانسته شده است.

در جواب ابن الغضائری نیز که مدعی است طریق منحصر به ابان است، مرحوم خوئی می فرماید: ادعای ابن الغضائری و نیز عقیقی رد می شود؛ به دلیل اینکه نجاشی و شیخ می فرمایند: «حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر صنعانی از خود سلیم، کتاب را نقل می کنند.» پس طریق دیگری نیز در اینجا وجود دارد. بنابراین، مشکل سندی نیز حل می شود.

اما ابن الغضائری هر دو طریق را ضعیف دانسته است: «لا طریق لنا لی کتاب سلیم المروی بطریق حماد عن ابراهیم بن عمر. فان فی الطریق ابو سمینه محمد بن علی صیرفی و هو ضعیف کذاب»؛ طریق دوم نیز مشکل دارد. در اینجا که ابن الغضائری گفته ضعیف است، ولی نجاشی او را توثیق کرده، باید گفت تضعیف ابن الغضائری قابل معارضه با نجاشی نیست و علاوه بر آن، هرگز خود کتاب غضائری قابل اعتماد نیست.

پس تا اینجا دو طریق داریم: طریق ابان که او توثیق نشده و طریق ابراهیم بن عمر یمانی که در آن، شخص ابوسمینه صیرفی وجود دارد و گفته شده



است که او مشکل دارد.

البته قمی‌ها ابوسمینه را به غلو و وضع و جعل متهم کرده‌اند. ما نیز به‌رغم تلاش بسیار، نتوانستیم او را توثیق کنیم. اما از کنار طریق اول (طریق ابان ابن ابی عیاش) نمی‌توان به راحتی گذشت و از آن دست برداشت؛ زیرا انصافاً فرمایش فرزند مرحوم مامقانی درباره او بسیار متین است.

نظر مرحوم مامقانی درباره ابان ابن ابی عیاش

مرحوم مامقانی بعد از آوردن نظریات شیعه و سنی درباره ابان و سنخ روایاتی که او نقل کرده و روایات اعظم از او، می‌فرماید: «وقتی ما در این سه نکته تأمل می‌کنیم (۱. ارزیابی شیعه و سنی؛ ۲. سنخ روایات ولایی که او نقل کرده است، همچون روایاتی در راستای غدیر و ابطال پروژه سقیفه؛ ۳. شخصیت‌هایی که از او نقل روایت کرده‌اند) «یلزمننا الجزم ان المترجم کان امامیا مستبصرا»؛ یعنی ابی عیاش شخصی عامی بوده و بعدها شیعه شده است. «و انّ اقل ما یقال فیه انه حسن.»

البته ما معتقدیم که ابی عیاش از حسن نیز بالاتر است؛ به عنوان مثال مواضع عامه را نسبت به ایشان ببینید:

ذهبی: «ابان بن ابی عیاش الزاهد ابو اسماعیل البصری احد الضعفاء»؛

شعیب بن الحرب از شعبه نقل می‌کند: «لان اشرب من بول الحمار حتی اروی احب الی من ان اقول حدثنا ابان»؛

شعبه: «لان یزنی الرجل خیر من ان یروی عن ابان» و «ابان یکتب عن انس؛ ما زال نعرفه بالخیر منذ کان»؛ ابان آدم خوبی بود؛ اما بعدها مشکل پیدا کرد؛ زیرا «اول من اهلک ابان احادیث جمع...»؛ این سنخ روایات که او نقل می‌کند،

برای ما مشکل ساز شد. از جمله آن روایات، حدیث ام سلمه است: «کان جبرئیل عند النبی ﷺ و الحسین ﷺ معی. فبکی فترکتہ فدنی من النبی ﷺ». فقال جبرئیل: اَحَبُّهُ؟ قلت: نعم. قال: ان امتک ستقتله؛ ان شئت اریتک من تریة تقتل فیها قاروه فاذا هی ارض کربلا».

کتاب مجروحین نیز ابان را تضعیف کرده است.

ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ق) در معارف (ص ۴۲۰) می گوید: «انه کان تفخر عبد قیس بأن من موالیها... ابان ابن ابی عیاش الفقیه»؛ یک طایفه به او افتخار می کردند.

از لابه لای این مطالب به این نتیجه می رسیم که ابان شخصی فقیه، صالح و راوی احادیث است که از او احادیث نقل می کردند. جلسه درس و شاگردان خوبی داشت و مرجع معتقدات مردم بود. «اما لما حل عنده سلیم بن قیس و عرفه حقیقة ما وقع به رسول الله»؛ بالاخره کتابت و نقل احادیث ممنوع بوده و تنها صنف خاصی از احادیث نقل می شده است. زمانی نیز که امر به کتابت حدیث شد، محمد بن شهاب زهری (۲۶۳ق) بود که کتابت را شروع کرد. اما او کسی است که ابن حبان (۳۵۴ق) درباره اش می گوید: «مجروحین دو نفر هستند که سراغ ندارم حتی یک حدیث در فضیلت اهل بیت ﷺ نقل کرده باشند؛ یکی از آن ها زهری و دیگری مالک است.»

تاریخ دمشق نقل می کند: «شخصی به دمشق آمد تا از یک زن راویه، حدیث نقل کند. زهری که در آنجا حضور داشت، گفت: «این زن را می شناسی؟ او خواهر من است. از او روایت نقل نکن؛ چون خرفت است.»

زن برگشت و گفت: من خرفت شده‌ام یا تو که فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) را کتمان می‌کنی و نان به نرخ روز می‌خوری؟<sup>۱</sup>

ابان بن ابی عیاش این‌گونه بوده و در این زمینه اطلاعی نداشته است تا اینکه سلیم را می‌بیند. او بر اشتباه اصرار نداشت؛ لذا وقتی با منطق به او توضیح داده شد و حقیقت خلافت را شنید، قبول کرد: «استبصر فتشیع و قال بالحق فتنکر له القوم بکل مالدهیم من حول»؛ مخالفان با تمام توان وارد شدند تا شخصیت او را بشکنند. «ضعفوه و استنقصوه و بذلوا جهدهم فیه و تشویه صنعته حتی بلغ بهم من الوقاحه وضعه»؛ تا جایی که گفتند: «لان ازنی احب الی من ان اروی عن ابان»؛ یعنی اگر مرتکب فحشا بشوم بهتر از نقل از ابان است. ابان هم راوی است، هم جلیل است، هم ثقه است و هم شخصیتی است که از او حدیث نقل می‌کردند. «و هذا لیس بغریب»؛ ما از این‌ها توقعی نداریم؛ توقع ما از امثال ابن‌الغضائری است؛ البته اگر کتاب از آن خود او باشد.

به نظر بنده کتاب سلیم از اصول است و خود او از شخصیت‌های بسیار بزرگ است. راوی این کتاب نیز مشکلی ندارد. اینکه گفته شده است که کتاب موضوع است، اشتباه است. وجود برخی مسائل خلاف معتقدات نیز مضر نیست؛ زیرا در هر کتاب دیگری نیز ممکن است چنین مسائلی باشد.

## جلسه بیستم

## مقدمه

بحث ما درباره روایات صحیحہ آسمانی یا ندا بود. تعداد روایاتی که در این زمینه هست، از حد استفاضه گذشته و شاید به تواتر هم رسیده باشد. لذا در اصل علامت بودن ندا و صحیحہ هیچ بحثی نیست؛ بلکه بحث در تفصیلات، جزئیات و خصوصیات نداست. مثل اینکه آیا یک ندا خواهد بود یا نداهای متعدد؟ آیا این ندا در شب اتفاق می افتد یا در روز؟ آیا این ندا حتمی است یا نه؟ آیا این ندا در ماه رمضان است یا در ماه رجب یا ماه محرم؟ محتوای این ندا چیست؟ آیا اعلام ظهور است یا تأکید بر حقانیت مولی الموحدین، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام)؟ منادی این ندا کیست؟

## نقد نظر بعضی از معاصران

عده‌ای در این زمینه مطالبی نوشته و قلم فرسایی کرده‌اند و می‌کنند؛ اما اگر با دقت بیشتری به روایات نگاه کنیم، می‌بینیم که مطلب، غیر از آن چیزی است که ایشان فرموده‌اند. به عنوان نمونه مرحوم صدر مصلح (۱۳۶۲-۱۴۱۹ق) در تاریخ پس از ظهور (ص ۱۳۰) می‌فرماید:

«بعد حمل المطلق علی المقید...»؛ ایشان از بحث‌های اصولی بهره می‌گیرد و با حمل روایات مطلق بر روایاتی که زمان صیحه را بیان می‌کند، بین آن‌ها جمع کرده و مجمل را بر مفصل حمل می‌کنند. وی می‌فرماید: بعد از مراعات این دو بحث اصولی و تطبیق آن بر این روایات، به این نتیجه می‌رسیم که «ان المراد من النداء الذی هو من المحتوم نداء جبرائیل باسم القائم روحی فداه»؛ ندا یکی بیشتر نیست؛ آن نیز ندایی از جانب جبرائیل (علیه السلام) است که به نام حضرت مهدی (علیه السلام) شنیده می‌شود.

اگر کلام ایشان را بپذیریم، عبارات دیگری را که در روایات آمده چه کنیم؟ در اصول به ما آموخته‌اند حمل مطلق بر مقید در جایی است که یکی مثبت و یکی نافی باشد؛ در حالی که اینجا هر دو گروه روایات مثبت هستند. یک روایت می‌فرماید امام زمان (علیه السلام) ظهور می‌کند و روایت دیگر می‌فرماید حق با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و پیروان اوست. مرحوم صدر فرمودند این روایت مشکل دارد و به این دلیل از آن اعراض می‌کنیم؛ بلکه ایشان بحث از حمل مطلق بر مقید کرده‌اند. این در حالی است که جمع و حمل، فرع بر تعارض است؛ اما این دو دسته با هم تعارض ندارند و ایشان هرگز وارد بحث حجت و لاحجت نشدند.

از طرفی در حمل مطلق بر مقید، باید یک مطلق و یک مقید باشد؛ در حالی که اینجا یک مطلق است و دو تا مقید. شما می‌فرمایید یک ندا بیشتر نیست و محتوای آن نیز چیزی است که گفته شد. بعد می‌فرمایید: «ان المراد من النداء بالحق لیس الاذک» و روایاتی را که می‌گفت: ندا می‌گوید حق با علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، حمل بر این می‌کنید که مرادشان این است که جبرئیل به نام حضرت مهدی (علیه السلام) ندا و اعلام می‌کند. حال این دو

مضمون را چگونه بر هم حمل می‌کنید و می‌فرمایید: «ان صیحة جبرئیل هی هذا النداء» و همه را خلاصه می‌کنید در یک ندا که منادیش جبرئیل (علیه السلام) و مضمونش به نام حضرت مهدی (عج) است؟

در مقابل نظر ایشان، بعضی دیگر از معاصران فرموده‌اند که ندای آسمانی متعدد است؛ سه مورد از آن‌ها در ماه رجب و چهار مورد در ماه رمضان خواهد بود. ندایی نیز که به نام حضرت مهدی (عج) است، در ماه ذی‌الحجه اتفاق می‌افتد که همگان آن را می‌شنوند. علاوه بر این، ندایی دیگر در روز عاشورا سر داده می‌شود که به حکومت و امارت و ولایت حضرت مهدی (عج) اشاره می‌کند. خلاصه طبق نظر ایشان چندین ندا وجود دارد؛ ولی ندای ماه رمضان از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ چون کثرت اخبار بر حتمی بودنش دلالت دارد.

این بزرگواران نیز لابد به روایات با دید باز و اعمی نگریسته‌اند که اصلاً به بررسی سندی نپرداخته‌اند. فرض کنید چنین روایاتی داریم که می‌گویند دو ندا در ذی‌الحجه، سه ندا در ماه رجب و چهار ندا در ماه رمضان و یک ندا نیز در ماه محرم خواهد بود؛ که در مجموع تعداد آن‌ها به ده ندا می‌رسد. در این صورت، چگونه می‌توانید این مطلب را اثبات کنید.

یکی دیگر از معاصران می‌گویند: «یستفاد من مجموع الاحادیث ان الندائات السماویة متعددة و متباعدة من حیث الزمان.»<sup>۱</sup> از این عبارت معلوم می‌شود که ایشان نیز با سعه مشرب به روایات نگریسته که عنوان می‌کند ما نداهای متعدد و مختلف داریم. طبق این نظر الفاظ و مضمون نداها با یکدیگر فرق

۱. رجوع شود به تاریخ الغیبة الکبری، شهید سید محمد صادق صدر، ص ۴۶۷.

می‌کند؛ ولی از ماه رجب شروع می‌شود و سپس، در ماه رمضان و پس از آن، در ماه محرم رخ خواهد داد. به عبارت دیگر آغاز و پایان ندها در ماه حرام است.

ایشان در ادامه می‌گویند: «و الظاهر من الاحادیث ان الصیحة التي لها الاهمية، محتومة و التي تعتبر من العلائم هي تكون من شهر رمضان.» این بزرگوار نیز گویا به نقل روایات اکتفا فرموده و آن‌ها را بررسی نکرده است.

البته در ارتباط با ماه رمضان چند روایت وجود دارد؛ ولی باید بررسی شود که چند تا است. به نظر ما اصل صیحه از علائم است و تعداد روایات مربوط به آن از حد استفاضه گذشته و شاید هم به تواتر رسیده است. اما درباره اینکه وقوع صیحه کبرا در ماه رمضان است و دیگر خصوصیات آن، باید تحقیق کرد که آیا باز هم می‌توان مدعی تواتر شد یا خیر.

### زمان وقوع صیحه

مرحوم نعمانی در کتاب شریفش روایاتی را نقل کرده بود که ما آن‌ها را بررسی کردیم. اکنون باید مشخص کنیم که چه تعداد از این روایات به صیحه ماه رمضان و حتمی بودن آن اشاره دارد.

ایشان در کتابش (ص ۲۴۷، باب ۱۴) عمده روایات صیحه را که به بیش از سی روایت می‌رسد، می‌آورد. روایت هشتم آن را داوود دجایی از امام باقر علیه السلام و ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:

### روایت اول

«سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ.» فقال:

انتظروا الفرج من ثلاث. فقيل: يا أمير المؤمنين و ما هن؟ فقال: اختلاف أهل الشام بينهم و الرايات السود من خراسان و الفرعة في شهر رمضان. فقيل: و ما الفرعة في شهر رمضان؟ فقال: أ و ما سمعتم قول الله عز و جل في القرآن: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» هي آية تخرج الفتاة من خدرها و توقظ النائم و تفرع اليقظان.»

از اميرالمؤمنين (عليه السلام) درباره اين فرمايش خدای تعالی سؤال شد: «و گروه های مردم در میان خود اختلاف کردند.» فرمود: «با پديد آمدن سه چیز منتظر فرج باشید.» گفته شد: «ای اميرالمؤمنين (عليه السلام)، آن ها کدامند؟» فرمود: «اختلاف اهل شام در میان خود، پرچم های سیاه از خراسان و وحشتی در ماه رمضان.» پرسیده شد: «وحشت در ماه رمضان چیست؟» فرمود: «مگر فرمايش خدای عزوجل را در قرآن نشنیده اید که «اگر ما بخواهیم، از آسمان آیتی بر ایشان فرورستیم که گردن هایشان برای آن خاضع و ذلیل شود» آن همان نشانه ای است که دوشیزگان را از پس پرده هایشان بیرون کشد و خفته را بیدار و بیدار را به وحشت می افکند.»

آیا فرعة همان صیحه و نداست؟ معنای فرعه، ترسی است که در نتیجه امری وحشتناک و هولناک حاصل شود و همه از آن بترسند. پس این فرعه معلول امر دیگری است که معلوم نیست آن امر بی تردید صیحه باشد.

بعد امام (عليه السلام) می فرماید: «او ما سمعتم قول الله في القرآن "ان نشا نزل من السماء آية فزلت اعناقهم فهم لها خاضعين"؛ امام (عليه السلام) این آیه را به صیحه و ندای آسمانی تفسیر کرده اند، ولی در خود آیه چنین مطلبی وجود ندارد. «و هي آية تُخْرِجُ الْفِتَاةَ مِنْ خُدْرِهِنَّ»؛ خدر به ساتر و محلی می گویند که زن در آن استراحت می کند و خود را از نامحرم می پوشاند. این فرعه زن را از محل



امن و استراحتش بیرون می‌کشد و همه از خواب می‌پزند و آنکه بیدار است، وحشت می‌کند.

این روایت از لحاظ سند مشکل ندارد؛ زیرا همه راویانش از ثقات هستند. اما این روایت اولاً: هیچ دلالتی بر حتمی بودن صیحه ندارد؛ ثانیاً: صراحتی نیز بر صیحه ندارد، مگر با کمک قرائن و روایات دیگر؛ ثالثاً: دلالتی ندارد بر اینکه ندا در اول ماه رمضان است یا در بیست و سوم ماه و یا در آخر آن؛ از همین رو ما تنها می‌توانیم وقوع آن را در ماه رمضان استفاده کنیم.

### روایت دوم

«أخبرنا محمد بن همام قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مالك الفزاري قال حدثني عبد الله بن خالد التميمي قال حدثني بعض أصحابنا عن محمد بن أبي عمير عن أبي أيوب الخزاز عن عمر بن حنظلة عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: للقائم خمس علامات: ظهور السفيفاني واليماني والصيحة من السماء و قتل النفس الزكية و الخسف بالبيداء؛ عمر بن حنظلة از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «قائم را پنج نشانه است: [پیدایی] سفیفانی، یمانی، صیحه‌ای از آسمان، کشته شدن نفس زکیه و فرورفتن زمین در بیداء (دشت)».

در این روایت نه کلمه رمضان آمده است و نه حتمی بودن آن. این روایت از روایات مطلقه است که تنها اشاره به علامت بودن صیحه دارد؛ اما حتمی بودن را بیان نمی‌کند. مرحوم صدر نیز آن را از مطلقات دانسته که حمل بر مقیدات می‌شود.

روایت قبل که مطلق و صحیح بود، با این روایت، مقید می‌شود؛ زیرا آن روایت قبل، صیحه را در ماه رمضان می‌دانست. اما هیچ‌یک از این دو حتمی بودن را بیان نمی‌کنند. درباره سند آن ما خیلی حساسیت به خرج نمی‌دهیم؛ چون روایت مطلق است و به اصل صیحه اشاره می‌کند و ما آن را مسلم و قطعی می‌دانیم.

### روایت سوم

«أخبرنا محمد بن همام قال حدثني جعفر بن محمد بن مالك الفزاري قال حدثني موسى بن جعفر بن وهب قال حدثني الحسن بن علي الوشاء عن عباس بن عبد الله عن داود بن سرحان عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: "العام الذي فيه الصيحة، قبله الآية في رجب." قلت: "وما هي؟" قال: "وجه يطلع في القمر ويد بارز."<sup>۱</sup>

این روایت می‌فرماید: در سالی که در آن صیحه رخ می‌دهد، قبلیش علامتی در ماه رجب خواهد بود که آن، آشکار شدن چهره‌ای در قرص ماه و دستی در آسمان است. البته در بعضی نسخه‌ها به جای قمر، قبر آمده است. حال، قمر کجا و قبر کجا؟ در برخی دیگر از نسخه‌ها به جای عبارت یدانیه و بدا فيه آمده است. کسی که می‌گوید صیحه در ماه رجب واقع می‌شود، مستندش این روایت است که در آن وقوع صیحه در ماه رجب نیامده است؛ زیرا روایت می‌فرماید: در ماه رجب سالی که در آن صیحه است، علامت و آیه خواهد بود. آن علامت طبق این نسخه، چهره‌ای در ماه و دستی بارز است.

ما با قطع نظر از بحث سندی، فعلاً اصل علامت بودن صیحه را تأیید

می‌کنیم؛ اما وقوعش را در ماه رجب نمی‌توانیم به این روایت استناد دهیم. در ضمن، این روایت حتمی بودن صیحه را نیز بیان نمی‌کند.

### روایت چهارم

«أخبرنا علي بن أحمد البندنجي<sup>۱</sup> قال حدثنا عبيد الله بن موسى العلوي عن يعقوب بن يزيد عن زياد بن مروان<sup>۲</sup> عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: النداء من المحتوم و السفيناني من المحتوم و اليماني<sup>۳</sup> من المحتوم و قتل النفس الزكية من المحتوم و كف يطلع من السماء من المحتوم. قال: و فرعة في شهر رمضان توظف النائم و تفرع اليقظان و تخرج الفتاة من خدرها؛<sup>۴</sup> عبد الله بن سنان از امام صادق عليه السلام روایت کرده است:

۱. بندلیج مرز بین ایران و عراق است.

۲. من رؤوس الوقف.

۳. الان چه سوء استفاده‌هایی می‌شود! غربی‌ها برای ایجاد تفرقه بین امت اسلام و بالخصوص پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام چه کارهایی که نکردند! شخصی را به عنوان یمانی و فرزند امام زمان علیه السلام مطرح کرده‌اند و می‌گویند بیایید با او بیعت کنید. بنده در جلسه‌ای این بحث را مطرح کردم که ما نمی‌خواهیم دشمنان را تبرئه کنیم؛ آن‌ها همیشه دنبال سوء استفاده هستند؛ ولی خود ما یک بار روایات یمانی را بررسی نکرده‌ایم تا بدانیم او اصلاً چهره‌ای مثبت است یا منفی. برای هر کدام چه دلیلی وجود دارد؟ آیا امت اسلام باید از او تبعیت کنند؟ نباید به دشمنان اجازه داد که سوء استفاده کنند. اصلاً ازدواج امام زمان علیه السلام ثابت نیست تا چه رسد به اینکه پسر داشته باشد. نه استظهارات و استحسانات، بلکه دلیل بر ازدواج حضرت چیست؟ مرحوم شوشتری در این خصوص می‌فرماید: «دلیلی بر ازدواج حضرت حتی بعد از ظهورشان نداریم.» شما ابتدا باید ثابت کنید که عمر فرزندان حضرت نیز طولانی است و وظیفه‌ای نسبت به امت اسلام دارند و امت اسلام باید از آن‌ها تبعیت کنند. باید ارتباط یمانی با حضرت ثابت شود. اینکه یمانی از یمن است مقوله‌ای دیگر است. ما درباره این موضوعات بحث نکرده‌ایم. از همین رو مورد سوء استفاده دیگران واقع شده‌اند.

۴. الغيبة (للنعماني)، ص ۲۵۲.

وقوع ندا از امور حتمی است و سفیانی از امور حتمی است و یمانی از امور حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی است و کف دستی که از افق آسمان بیرون می‌آید از امور حتمی است؛ و اضافه فرمود: و نیز وحشتی در ماه رمضان که خفته را بیدار کند و شخص بیدار را به وحشت افکند و دوشیزگان را از پس پرده‌هایشان بیرون کند.»

از این روایت حتمی بودن ندا استفاده می‌شود. گویا این روایت با روایت قبلی که فرمود «آیة فی رجب و ید بارزة» تفسیر می‌شود؛ پس علامات حتمی، طبق این روایت بیش از پنج مورد است.

سپس حضرت فرمودند: علامت ششم «فزع» است. از این معلوم می‌شود که ندا یک علامت و فزعه علامتی دیگر است. در روایت اول، یعنی روایت داوود دجاجی هرگز صحبتی از علامت بودن ندا نیست؛ بلکه فقط از فزعه سخن به میان آمد. برخلاف نظر برخی که می‌گویند ندا و فزعه لازم و ملزوم یکدیگرند، به قرینه این روایت معلوم می‌شود که آن‌ها دو واقعه متمایز هستند. این روایت همچنین سخن از حتمی بودن دارد و می‌گوید فزعه در ماه رمضان است؛ ولی درباره ندا مطلبی ندارد.

عمده روایتی که به آن بر مثبت بودن چهره یمانی استناد می‌شود، روایتی است در غیبت نعمانی (ص ۲۵۳، ح ۱۳) از احمد بن محمد بن سعید بن یعقوب من کتابه عن اسماعیل بن مهران که از نظر ما مشکل دارد. زیرا در بین علمای رجال کسی احمد بن یعقوب را توثیق نکرده است. مفاد این روایت مفصل - بر فرض که یک روایت و از امام علیه السلام باشد، نه چند روایت که با هم ادغام شده - چنین است که در روایت پنجم می‌آید.

## روایت پنجم

«...ثم قال ﷺ خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم واحد، نظام کنظام الخرز، یتبع بعضه بعضاً؛ فیکون البأس من کل وجه. ویل لمن ناوهم و لیس فی الریایات رایة أهدى من رایة الیمانی. هی رایة هدی؛ لأنه یدعو إلی صاحبکم. فإذا خرج الیمانی، حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم؛ و إذا خرج الیمانی فاتهمز إلیه فإن رأیته رایة هدی و لایجل لمسلم أن یتلوی علیه فن فعل ذلك، فهو من أهل النار؛ لأنه یدعو إلی الحق و إلی طریق مستقیم؛ سپس فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد؛ با نظام و ترتیبی همچون یک رشته که به بند کشیده شده، هر یک از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود. وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند. در میان پرچم‌ها راهنماتر و هدایت‌گتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است؛ زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند؛ و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است؛ و چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله کند. پس هرکسی چنین کند، از اهل آتش است؛ زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرامی‌خواند.

سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خروج می‌کنند. حال در روزگار ما چند سالی است که شخصی خودش را یمانی معرفی کرده؛ ولی خبری از خراسانی نیست! این رایات هر سه هدایت‌گرنده؛ ولی هدایت‌گتر از یمانی نیست؛ یعنی سفیانی نیز هدایت‌گر است. پس طبق این روایت لازم است از این شخص تبعیت کنیم؛ در حالی که این روایت قابل استناد نیست.

## جلسه بیست و یکم

### مقدمه

بحث ما درباره صحیحه و ندای آسمانی است که روایات متعددی در کتاب‌ها و مصادر دسته اول ما از ائمه طاهرين علیهم‌السلام وجود داشته و به این علامت اهمیت فوق‌العاده‌ای داده شده است. بر اساس روایات، بهترین راه تشخیص امام مهدی علیه‌السلام مسئله ندا و صحیحه است.

### منادی و زمان ندا

روایت مفصل جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه‌السلام را نقل کردیم و آن را، هم از طریق قوت متن و هم از طریق کثرت نقل و اعتنای بزرگان به آن پذیرفتیم. در انتهای این روایت حضرت می‌فرماید: «فما أشكل على الناس من ذلك يا جابر، فلا يشكلن عليهم ولادته من رسول الله صلى الله عليه وآله و وراثته العلماء علماً بعد عالم»؛ هر کدام از این علامت‌ها نیز که نتواند امام علیه‌السلام را برایشان اثبات کند، مسئله ولادت او از رسول الله صلى الله عليه وآله می‌تواند و جایی برای شبهه باقی نمی‌گذارد؛ زیرا همه می‌گویند مهدی علیه‌السلام از نسل رسول الله صلى الله عليه وآله و وارث ائمه طاهرين علیهم‌السلام است.

«فإن أشكل هذا كله عليهم، فإن الصوت من السماء لا يشكل عليهم، إذا نودي

باسمه و اسم آیه و امه؛<sup>۱</sup> این علامت، علامتی است که هرگونه تردیدی را می‌زداید؛ زیرا حضرت را به نام خود و پدر و مادرش، آن نیز از طریق ندای آسمانی خطاب می‌کند. پس این علامت قول فصل و دافع تمام شک‌ها و شبهات است. به همین دلیل بر آن خیلی تأکید و روایات متعددی درباره آن وارد شده است. اما در برخی خصوصیات و جزئیات آن سؤال است؛ به عنوان مثال منادی این ندا کیست؟ در روایات متعددی داریم که منادی، حضرت جبرئیل علیه السلام است. بنابراین منادی بودن جبرئیل علیه السلام از حد استفاضه گذشته است.

### بررسی روایات منادی

مرحوم نعمانی: «هو صوت جبرئیل»؛<sup>۲</sup> «هی صیحة جبرئیل».<sup>۳</sup>

مرحوم صدوق: «حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه عن عمه محمد بن أبی القاسم عن محمد بن علی الکوئی عن أبیه عن أبی المغراء عن المعلى بن خنیس عن أبی عبد الله علیه السلام قال: صوت جبرئیل من السماء».<sup>۴</sup>

ما وارد بحث رجالی نمی‌شویم و فقط این نکته را تذکر می‌دهیم که معلى بن خنیس هیچ مشکلی ندارد؛ با اینکه شیخ طوسی در کتاب فقهی‌اش او را تضعیف کرده است. ما بعد از تحقیق و تتبع در روایات مادحه و ذامه به این نتیجه رسیدیم که ایشان موثق است. فرمایش مرحوم خویی نیز این

۱. الغیة (للنعمانی)، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۵۴.

۳. همان.

۴. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۲.

مطلب را تأیید می‌کند. او جانش را در این راه از دست داد و امام علیه السلام قاتلش را نفرین کرد که این نفرین باعث شد او بیش از چند روز زنده نماند.  
مرحوم استرآبادی: «ینادی به جبرئیل»<sup>۱</sup>  
با توجه به روایات فوق، اصل ندا و منادی آن یعنی جبرئیل، از مسلمات است.

### زمان ندای آسمانی

ندای آسمانی در چه ماهی اتفاق خواهد افتاد؟ روایات متعددی وجود دارد که فرموده‌اند ندا در ماه مبارک رمضان خواهد بود. برخی گفته‌اند در این زمینه نه روایت وجود دارد؛ در حالی که تعداد آن بیش از این است. البته سند برخی از این روایات مشکل دارد؛ ولی در مجموع، مستفیض یا متواتر هستند؛ لذا ضعف سندی مشکلی ایجاد نمی‌کند.

### بررسی روایات

روایت اول: عبایة الربعی از امیرالمؤمنین علیه السلام: «... صیحة فی شهر رمضان»<sup>۲</sup>  
روایت دوم: امام باقر علیه السلام: «الصیحة لا تكون الا فی شهر رمضان»<sup>۳</sup> صیحه فقط در ماه رمضان رخ می‌دهد. این روایت حصر دارد؛ لذا باید صیحه‌های مطرح شده در ماه‌های رجب یا محرم را از حیث سند و حجیت بررسی کرد تا بعد از آن، نوبت به تعارض آن‌ها با این روایت و سپس توجیه و جمع بین

۱. تأویل الآیات الظاهرة، ص ۷۰۸.

۲. الغیبة (للنعمانی)، ص ۲۵۸، ح ۱۷.

۳. همان، ص ۲۵۳، ح ۱۳.



آن‌ها برسد. روایات محرم با این روایات قابل جمع است؛ زیرا با توجه به اینکه ظهور حضرت در ماه محرم و روز عاشورا است، معلوم می‌شود که صیحه جبرئیل علیه السلام برای بیعت است، نه زمینه‌ساز ظهور. اما روایت رجب، بر فرض صحت، باید توجیه شود. پس می‌توان قاطعانه گفت که صیحه علامت ظهور، در ماه رمضان خواهد بود.

برخی مدعی‌اند که بعد از آن صیحه عده‌ای حضرت را می‌بینند. در سند این روایت احمد بن یوسف قرار دارد که بررسی شد و در نهایت نتوانستیم او را توثیق کنیم.

روایت سوم: «ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ عَنْ ابْنِ مِهْرَانَ عَنْ ابْنِ الْبَطَّائِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنْ الْمَشْرِقِ... وَإِذَا سَمِعْتُمُ الصَّوْتِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَا تَشْكُوا...»؛ هنگامی که آتشی از سمت مشرق دیدید... و اگر در ماه رمضان آوایی شنیدید، در آن تردید نکنید.

روایت چهارم: «وَيَأْتِنَاهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجَبٍ. قَالَ: ذَلِكَ شَهْرٌ كَانَتْ الْجَاهِلِيَّةُ تُعْظِمُهُ...»<sup>۲</sup> ابوبصیر نقل می‌کند که از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم: «ماه رجب، چه ماهی بوده است؟» فرمود: «ماه رجب را مردم عهد جاهلیت بزرگ می‌داشتند.» این روایت در کتاب سرور اهل ایمان ذکر شده و بحارالانوار نیز آن را از ایشان نقل می‌کند.

۱. همان، ص ۲۵۴، ح ۱۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۳.

روایت پنجم: «ان من علامات الخروج... و صيحة من السماء و مناد ينادى من السماء في شهر رمضان؛<sup>۱</sup> از علامت‌های خروج... صیحه آسمانی و منادیی است که در ماه رمضان از آسمان ندا می‌دهد.» از این روایت استفاده می‌شود که ندا و صیحه دو علامت متمایز هستند. در سند این روایت، اسماعیل بن قزوینی قرار دارد که مجهول است.

روایت ششم: از وهیب بن حفص از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام: «...ینادی اسمه ليلة ثلاث وعشرين»<sup>۲</sup> اسم حضرت در شب بیست و سوم صدا زده می‌شود. در این روایت روز اتفاق بیان شده؛ اما نام ماه آن نیامده است. برخی می‌گویند به قرینه روایات دیگر، مراد از «ليلة ثلاث و عشرين»، ماه رمضان است. در سند این روایت مشکلی وجود ندارد.

روایت هفتم: از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام: «حتى ينادى باسمه في جوف السماء في ليلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان»<sup>۳</sup> تا آنکه در دل آسمان در شب بیستم و سوم [ماه رمضان] شب جمعه، او به نام خوانده شود. این روایت قرینه است بر روایت قبلی که ماه را ذکر نکرده بود. سند این روایت به خاطر محمد بن حسان رازی مشکل دارد.

روایت هشتم: «عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عن أبي أيوب عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصيحة التي في شهر

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷، باب ۳۲، ح ۷.

۲. کتاب الغيبة (للطوسی)، ص ۴۵۲، ح ۴۵۸.

۳. الغيبة (للنعمانی)، ص ۲۸۹، ح ۶.

رمضان تكون ليلة الجمعة لثلاث و عشرين مضين من شهر رمضان»؛<sup>۱</sup> صحیحه‌ای که در ماه رمضان است، در شب جمعه که ۲۳ شب از ماه رمضان گذشته رخ خواهد داد.

از این روایت و روایات قبل استفاده می‌شود که این اتفاق در ماه رمضان خواهد بود؛ اما دو شبهه در اینجا مطرح است:

عبارت «لثلاث و عشرين مضين من شهر رمضان» یعنی ۲۳ شب از ابتدای ماه گذشته باشد که شب بیست و چهارم ماه رمضان می‌شود. در حالی که روایت قبلی عبارت «فی ليلة ثلاث و عشرين» یعنی شب بیست و سوم ماه رمضان را ذکر کرده بود. پس، این روایت در ظاهر با روایات قبل معارض است.

در این روایت برخلاف روایات قبل، روز ندا مشخص شده است. طبق این روایت، ندا در شب بیست و چهارم ماه رمضان و مصادف با شب جمعه است. اگر نتوانیم بین این روایات جمع کنیم، باید آن‌ها را بررسی روایی کرده و نباید آن را اشتباه راوی یا نساخ بدانیم.

روایت نهم: از امام صادق علیه السلام: «...ینادی باسم القائم علیه السلام فی ليلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان...»<sup>۲</sup>

با جست‌وجوی بیشتر، روایات دیگری را نیز در این باب خواهیم یافت. این تعداد نه روایت، حد استفاضه است؛ البته برخی پافشاری کرده و

۱. کمال الدین، ص ۶۵۰، باب ۵۷، ح ۶.

۲. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۳۵۸، به نقل از اثبات الرجعة تألیف فضل بن شاذان که اکنون در دست ما نیست.

گفته‌اند که این روایات معتبر است، ولی کلامشان از لحاظ علمی اعتبار ندارد. برخی گفته‌اند: روایت اول، هشتم و نهم معتبر است؛ در حالی که روایت اول که از نعمانی است، سندش به احمد بن یوسف می‌رسد که مجهول یا مهممل است؛ بنابراین، مشکل دارد.

روایت هشتم نیز که در کمال الدین از حارث بن مغیره نقل شده بود، در سند خود شخصی به نام ابویوب را دارد که بین چند نفر از ثقات و مجاهیل مشترک است. اما روایت نهم را مرحوم حرّ عاملی آورده بود که طریق ایشان به کتاب فضل بن شاذان صحیح نیست. او در دوران ائمه طاهرین علیهم‌السلام می‌زیسته و فاصله زیادی تا زمان شیخ حرّ دارد. علاوه بر این، در خود کتاب نیز اشکال سندی وجود دارد. پس اگر بخواهیم یک یک روایات را بررسی کنیم، با این مشکلات مواجه هستیم؛ اما کثرت این روایات، ما را از بررسی سندی بی‌نیاز می‌کند.

اما اینکه آیا ندا و صیحه در روز است یا در شب؟ در اکثر روایاتی که تا اینجا خواندیم، کلمه لیل به کار رفته بود؛ اما در برخی روایات آمده است که ندا در روز خواهد بود.

### بررسی روایات

**روایت اول:** مرحوم کلینی در روضه کافی نقل می‌کند: «ینادی مناد من السماء اول النهار»؛<sup>۱</sup> مقصود صبح بعد از طلوع آفتاب است. این روایت بررسی شد.

روایت دوم: شیخ طوسی در کتاب غیبة چنین آورده است: «ینادی مناد من السماء فی اول النهار».<sup>۱</sup>

جمع بین ادله لیل و ادله نهار

توجیه اول: گفته اند شب قدر شامل روز آن نیز می شود. برای آن نیز به این روایت استناد شده است: «لیلة القدر فی کل السنة و یومها مثل لیلتها».<sup>۲</sup> ولی این روایت به بحث ما ربطی نداشته و مشکل ما را حل نمی کند؛ زیرا مقصود از این روایت بیان فضیلت بوده است؛ به این معنا که فضیلت روز قدر همانند فضیلت شب آن است.

توجیه دوم: برخی گفته اند طلوع فجر، قدر مشترک بین روز و شب است؛ زیرا طلوع فجر، هم از روز است و هم از شب. در ارتباط با روایات فضیلت نماز اول وقت در صبح نیز نکته ای در روایات آمده است که این مطلب را تأیید می کند: «هو حضور ملائكة اللیل و النهار»؛ هم ملائکه صبح هستند و می نویسند و هم ملائکه شب. با توجه به این مطلب، وقتی در روایات ندا گفته می شود «اول النهار»، مراد آخر اللیل است. از همین رو با روایات لیل قابل جمع است. به عبارتی آخر اللیل و اول النهار، یعنی فجر؛ زیرا هم از روز است و هم از شب.

۱. الغیبة (لطوسی)، ص ۴۵۴.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۳۱، باب ۷۲، ح ۱۰۱؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۷، ص ۱۷۱.

## جلسه بیست و دوم

### مقدمه

بحث درباره زمان ندا بود که آیا در شب خواهد بود یا در روز. گفته شد که روایات دو گونه است؛ مضمون بعضی از آن‌ها این است که ندا در روز و مضمون برخی دیگر این است که ندا در شب است. ظاهراً این دو دسته روایت با یکدیگر متعارض هستند.

### توجیهاتی برای رفع تعارض روایات ندای روز و ندای شب

برای رفع تعارض دو گروه روایات ندای روز و ندای شب، بر فرض صحت سند هر دو گروه، توجیهاتی بیان شده است.

#### توجیه اول

جمع بین روایات ندا از طریق روایاتی که همانندی و یکسان بودن روز قدر با شب قدر را بیان می‌کنند. گفتیم که این وجه جمع درست نیست؛ زیرا مراد روایت، همانندی روز و شب در فضیلت است و ربطی به اطلاق شب بر روز ندارد.

توجیه دوم

گفته شد این ندا در طلوع فجر واقع می‌شود و طلوع فجر جامع بین شب و روز است. این وجه نیز زمانی قابل اعتناست که در روایات، «اللیل» آمده باشد؛ در حالی که در برخی روایات تصریح شده که ندا «اول اللیل» است.

توجیه سوم

اینکه در برخی روایات، لیل آمده و در برخی دیگر نهار، به حسب اختلاف امکانه است؛ یعنی روایاتی که در آن‌ها کلمه لیل آمده، نظر به مناطقی دارد که وقتی ندای جبرئیل سر داده می‌شود، در آنجا لیل است و روایاتی که در آن‌ها نهار آمده، جایی را می‌گویند که ندا مصادف با روز شده است؛ زیرا ما مناطقی را داریم که دوازده ساعت یا بیشتر با ما اختلاف ساعت دارند.

این توجیه نیز قابل قبول نیست؛ زیرا روایات نوعاً بر امکانه صدور حمل می‌شوند؛ به عبارتی روایات در هر جا که صادر شده، باید بر همان جا نیز حمل شود. علاوه بر اینکه چنین مسائلی در آن زمان به هیچ وجه معهود نبوده یا کمتر معهود بوده است.

توجیه چهارم

این اختلاف در زمان ندا به خاطر تکرار نداست که یکی در اول روز و دیگری در اول شب شنیده خواهد شد. برای این توجیه به روایتی از کتاب تأویل استناد شده است: «روی عمرو بن شمر عن جابر بن یزید عن أبي جعفر عليه السلام قال: قوله عز وجل «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» قال: الناقور هو النداء من السماء إلا إن وليكم فلان بن فلان القائم بالحق. ينادى به جبرئيل في ثلاث ساعات من ذلك اليوم. فذلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ؛ یعنی بالكافرين المرجئة الذين

كفروا بنعمة الله و بولاية على بن أبي طالب (عليه السلام)...»<sup>۱</sup> امام باقر (عليه السلام) در تفسیر آیه «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ» فرمودند: ناقور همان ندای آسمانی که آگاه باشید ولی شما فلانی فرزند فلانی است که برای حق قیام کرده است. جبرئیل سه مرتبه در آن روز این ندا را سر می دهد. پس آن روز، روز سختی بر کافران است و آسان نیست.

این توجیه نیز مردود است؛ زیرا «ثلاث ساعات» زمان ندا را بیان می کند؛ یعنی سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته است؛ نه اینکه ندا را سه دفعه تکرار می کند؛ زیرا عرب وقتی می خواهد بگوید سه ساعت از آفتاب گذشته است، این گونه تعبیر می کند.

#### توجیه پنجم

اختلاف روایات به خاطر مضمون ندا بوده است؛ زیرا دو ندا با دو مضمون متمایز وجود دارد. مضمون روایتی که کلمه «لیل» دارد، با مضمون روایتی که واژه «نهار» دارد، تفاوت می کند. با دقت در روایت به این معنا می توان رسید. مضمون روایت نهار تأکید بر حقانیت امیرالمؤمنین (عليه السلام) است که می گوید: «الحق في علي (عليه السلام) و شيعته»؛ اما در آخر همان روز ندایی در مقابل این شنیده خواهد شد که بر حقانیت شجره ملعونه تأکید می کند.

درباره این نیز باید بحث کرد که آیا مراد، خود شیطان است یا اینکه کنایه از شیطان یا شیاطین است. همچنین وقتی گفته می شود حق در شیعیان فلانی است، آیا واقعا نیاز به این دارند؟ به عبارتی آیا ائتلاف گسترده ای بین



جریان تکفیری و مثلاً آمریکا و دیگران حاصل می‌شود؟ آیا چه زمینه‌ای برای پذیرش ولایت حضرت علی (علیه السلام) پدید می‌آید که آن‌ها در مقابل آن، ولایت و حکومت دیگران را مطرح می‌کنند؟

به نظر ما این توجیه قابل قبول است و حق این است که دو ندا با دو مضمون وجود دارد.

### بررسی مضمون روایات ندای در شب و ندای در روز

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: ... قُلْتُ وَكَيْفَ النَّدَاءُ؟ قَالَ: يَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ الْأَيَّانَ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ. قَالَ: وَيَنَادِي مُنَادٍ فِي آخِرِ النَّهَارِ الْأَيَّانَ عُثْمَانَ وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ؛<sup>۱</sup> محمد بن علی حلبی گوید: ... به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ندای آسمانی چگونه است؟ فرمود: يك منادی در اول روز از آسمان ندا کند که بدانید علی و شیعیانش رستگارانند. فرمود: و يك منادی در آخر روز ندا کند که عثمان و شیعیانش رستگارانند.» درباره این روایت در گذشته بحث کرده‌ایم.

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفي من كتابه قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة<sup>۲</sup> عن أبيه و وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

۲. درباره علی ابن ابی حمزه بطائنی کرارا گفته شده که هرچند مورد اختلاف نظر است، ولی نمی‌توان از کنار روایاتش گذشت؛ زیرا تقریباً هفتصد مورد در کتب اربعه از او روایت نقل شده است. آن هم با توجه به مقدمه‌ای که به عنوان مثال، مرحوم صدوق دارد که هرچه نقل می‌کنم

علی علیه السلام آنه قال: ... ثم قال الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان لأن شهر رمضان شهر الله و الصيحة فيه هي صيحة جبرئيل عليه السلام إلى هذا الخلق. ثم قال: ينادى مناد من السماء باسم القائم عليه السلام فيسمع من بالشرق و من بالمغرب لا يبقى راقداً إلا استيقظ و لا قائماً إلا قعد و لا قاعداً إلا قام على رجليه فزعاً من ذلك الصوت. فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب. فإن الصوت الأول هو صوت جبرئيل الروح الأمين عليه السلام. ثم قال عليه السلام: يكون الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلاث و عشرين؛ فلا تشكوا في ذلك و اسمعوا و أطيعوا و في آخر النهار صوت الملعون إبليس ينادى ألا إن فلانا قتل مظلوماً ليحكك الناس و يفتنهم. فكم في ذلك اليوم من شاك متحير قد هوى في النار. فإذا سمعتم الصوت في شهر رمضان فلا تشكوا فيه؛ أنه صوت جبرئيل و علامة ذلك أنه ينادى باسم القائم و اسم أبيه حتى تسمعه العذراء في خدرها فتحرض أباهها و أخاهها على الخروج. و قال: لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم عليه السلام: صوت من السماء و هو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر و اسم أبيه و الصوت الثاني من الأرض و هو صوت إبليس اللعين ينادى باسم فلان أنه قتل مظلوماً يريد بذلك الفتنة. فاتبعوا الصوت الأول و إياكم و الأخير أن تفتنوا به.»<sup>۱</sup>

... سپس حضرت فرمود: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود؛ [زیرا ماه رمضان] ماه خدا است [و صیحه در آن ماه است] و آن صیحه، صیحه جبرئیل است که بر این مردم می‌زند. سپس فرمود: آواز دهنده‌ای از آسمان به نام حضرت قائم آواز می‌دهد و هر که در خاور و باختر است آن را می

---

حجت است بینی و بین الله. یا با توجه به مقدمه مرحوم کلینی در مقدمه که می‌گوید: همه روایات این کتاب را برای دقت و برای عمل جمع کرده‌ام. از همین رو کثیر الروایة بودن اشخاص یکی از قرائن و شواهد در اثبات وثاقت و اعتبار است.

۱. الغيبة (للنعماني)، ص ۲۵۳.

شنود. خفته‌ای نماند مگر آنکه بیدار شود و ایستاده‌ای نماند مگر آنکه به زانو درآید و نشسته‌ای نماند مگر آنکه از وحشت آن صدا بر دو پای خود بایستد. پس خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت بگیرد و پاسخ گوی آن شود که صدای نخستین، صدای جبرئیل و روح‌الأمین است. سپس فرمود: آن صدا در ماه رمضان در شب جمعه، شب بیست و سوم خواهد بود. تردیدی در این نداشته باشید و بگوش بسپارید و فرمان برید. در پایان روز صدای شیطان ملعون بلند می‌شود که فریاد می‌زند: هان که فلانی مظلوم کشته شد تا مردم را به تردید اندازد و گرفتارشان کند. آن روز چه افرادی که در شك و حیرت خواهند افتاد و به آتش سرازیر خواهند شد. پس آنگاه که صدا را در ماه رمضان شنیدید تردیدی نداشته باشید که آن صدای جبرئیل است و نشانه‌اش آنکه حضرت را به نام قائم و نام پدرش آوازی دهد که دوشیزگان پس‌پرده می‌شنوند و پدر و برادرشان را برمی‌انگیزند. فرمود: این دو صدا پیش از خروج حضرت قائم به ناچار باید باشد: يك صدا از آسمان که صدای جبرئیل است [به نام صاحب الامر و نام پدرش] و صدای دوم از زمین است<sup>۱</sup> و آن صدای شیطان ملعون است که نام فلانی را می‌برد. اینکه او مظلوم کشته شد و می‌خواهد تا فتنه‌ای بر پا کند. پس شما باید از صدای نخستین پیروی کنید و مبادا که از صدای آخرین به شك و ریب افتید.»

«أحمد بن إدريس عن علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول: ... فقال أبو عبد الله عليه السلام: و اختلاف بني فلان من المحتوم و قتل النفس الزكية من

۱. در بعضی از نسخه‌ها آمده است: «و صدایی از زمین است.»

المحتوم و خروج القائم من المحتوم. قلت: و كيف يكون النداء؟ قال: ينادى مناد من السماء أول النهار يسمعه كل قوم بألسنتهم ألا إن الحق في علي و شيعته. ثم ينادى إبليس في آخر النهار من الأرض: ألا إن الحق في عثمان و شيعته. فعند ذلك يرتاب المبطلون»<sup>۱</sup>

حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «خروج سفیانی از امور حتمی است؛ و ندای آسمانی نیز از امور حتمی است؛ و طلوع خورشید از مغرب نیز از امور حتمی است؛ و چیزهای دیگری که همه را می فرمود از امور حتمی است.» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و اختلاف بنی فلان (عباس) نیز حتمی است.» عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟» فرمود: «اول روز گوینده‌ای از آسمان صدا می زند، به طوری که همه مردم به زبان‌های مختلف خود، آن را می شنوند. می گوید: آگاه باشید که حق در پیروی از علی و شیعیان اوست. آنگاه شیطان در آخر همان روز از زمین صدا می زند: آگاه باشید که حق در پیروی از عثمان و پیروان اوست. در آن وقت است که اهل باطل دچار تردید می شوند.»

این روایت در ارشاد مفید نیز با سندی دیگر روایت شده است. آنچه بیان شد، مضمون ندای روز است؛ اما مضمون ندای جبرئیل در شب، تأکید بر امامت امام زمان علیه السلام است.

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفي من كتابه قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي

بن أبي حمزة عن أبيه و وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: «...ثم قال: الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان لأن شهر رمضان شهر الله و الصيحة فيه هي صيحة جبرئيل عليه السلام إلى هذا الخلق. ثم قال: ينادى مناد من السماء باسم القائم عليه السلام فيسمع من بالشرق و من بالمغرب لا يبقى راقداً إلا استيقظ و لا قائماً إلا قعد و لا قاعداً إلا قام على رجليه فرعاً من ذلك الصوت. فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت، فأجاب. فإن الصوت الأول هو صوت جبرئيل الروح الأمين عليه السلام. ثم قال عليه السلام: يكون الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة ليلة ثلاث و عشرين فلا تشكوا في ذلك و اسمعوا و أطيعوا و في آخر النهار صوت الملعون إبليس ينادى ألا إن فلانا قتل مظلوماً ليحكك الناس و يفتنهم. فكم في ذلك اليوم من شاك متحير قد هوى في النار. فإذا سمعتم الصوت في شهر رمضان فلا تشكوا فيه أنه صوت جبرئيل و علامة ذلك أنه ينادى باسم القائم و اسم أبيه حتى تسمعه العذراء في خدرها فتعرض أباهاً و أخاهاً على الخروج. و قال لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم عليه السلام صوت من السماء و هو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الأمر و اسم أبيه و الصوت الثاني من الأرض و هو صوت إبليس اللعين ينادى باسم فلان أنه قتل مظلوماً يريد بذلك الفتنة فاتبعوا الصوت الأول و إياكم و الأخير.»<sup>١</sup>

روایت مزبور، مشکل سندی دارد.

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن التيملي قال حدثنا عمرو بن عثمان عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فسمعت رجلاً من همدان يقول له: إن هؤلاء العامة يعيروننا و يقولون لنا

۱. الغيبة (للنعماني)؛ ص ۲۵۳.

۲. تعبیر «عامه» در روایات آمده است و مربوط به اصطلاح فقهای ما نیست.

إنکم تزعمون أن منادیا ینادی من السماء باسم صاحب هذا الأمر و كان متکئاً، فغضب و جلس ثم قال: لا ترووه عنی و ارووه عن أبی و لا حرج علیکم فی ذلك؛ به حضرت گفتند که به ما اشکال می کنند که از شما نقل روایت می کنیم. حضرت فرمودند: از پدرم نقل کن. «أشهد أني قد سمعت أبي عليه السلام يقول و الله إن ذلك فی کتاب الله عز و جل لبین حیث یقول «إِنَّ نَسْأاً نُنزِّلُ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» فلا یبقی فی الأرض یومئذ أحد إلا خضع و ذلت رقبتة لها فیؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء إلا إن الحق فی علی بن أبی طالب عليه السلام و شیعته قال فإذا کان من الغد صعد إبلیس فی الهواء حتی یتواری عن أهل الأرض ثم ینادی ألا إن الحق فی عثمان بن عفان و شیعته فإنه قتل مظلوما فاطلبوا بدمه...»<sup>۱</sup> در آن دوران چه جریانی حاکم است که ابلیس به کمک آن می رود؟

در این روایت مشخص نیست که ندا در صبح است یا شب؛ ولی این مضمون با روایاتی که «اول النهار» را مطرح می کنند، مطابقت دارد.

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال حدثنی علی بن الحسن عن علی بن مهزیار عن حماد بن عیسی عن الحسین بن المختار قال حدثنی ابن أبی یعفور قال قال لی أبو عبد الله عليه السلام: أمسک بیدک هلاک الفلانی اسم رجل من بنی العباس و خروج السفیانی و قتل النفس و جيش الخسف و الصوت. قلت: و ما الصوت؟ أهو المنادی؟ فقال: نعم و به یعرف صاحب هذا الأمر. ثم قال: الفرج کله هلاک الفلانی من بنی العباس.»<sup>۲</sup>

«ابن ابی یعفور می گوید: «امام صادق عليه السلام به من فرمود: با دستت بشمار:

۱. النبیة (للنعمانی)، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۵۷.

هلاک فلانی (نام مردی از بنی عباس) و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و سپاهی که در زمین فرو می‌روند و آن آواز را. عرض کردم: آواز چیست؟ آیا همان نداکننده است؟ پس فرمود: آری و صاحب این امر بدان وسیله شناخته می‌شود. سپس فرمود: فرج کامل در نابودی فلانی از بنی عباس است.»

مضمون این صوت و ندا معرفی حضرت صاحب الامر علیه السلام است، نه تأکید بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام.

«حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم قال حدثنا عبيس بن هشام الناشرى عن عبد الله بن جبلة عن عبد الصمد بن بشير عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام وقد سأله عمارة الهمداني فقال له: أصلحك الله إن ناسا يعيروننا ويقولون إنكم تزعمون أنه سيكون صوت من السماء. فقال له: لا ترو عني و اروه عن أبي؛ كان أبي يقول: هو في كتاب الله «إِنْ نَشَأُ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» فيؤمن أهل الأرض جميعا للصوت الأول؛ فإذا كان من الغد سعد إبليس اللعين حتى يتوارى من الأرض في جو السماء ثم ينادى ألا إن عثمان قتل مظلوما فاطلبوا بدمه...»<sup>۱</sup>

«حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفي قال حدثني إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه و وهيب عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال: يقوم القائم عليه السلام في وتر من السنين... فلا يزالون بتلك الحال حتى ينادى مناد من السماء؛ فإذا نادى فالنفير النفير فو الله لكأني أنظر إليه بين الركن و المقام يبائع الناس بأمر جديد و كتاب جديد و سلطان

جدید من السماء أما إنه لا يرد له راية أبدا...»

با توجه به روایاتی که ذکر شد، توجیهی که برخی بیان کرده‌اند، توجیه بدی نیست؛ زیرا برخی از روایاتی که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید می‌کنند، مطلق بوده و در آن‌ها عبارت نهار یا لیل نیست و برخی دیگر مقید هستند. از همین رو بعید نیست که این روایات را بر روایاتی که از نظر سند مشکل ندارند و مرحوم مجلسی نیز سندشان را تقویت می‌کند، حمل کنیم. اما روایاتی که بر امامت حضرت مهدی علیه السلام تأکید دارند، بعضی از آن‌ها مقید به لیل شده و برخی دیگر مطلق است. پس دو سنخ روایت داریم و باید روایات مطلق را بر روایات مقید حمل کنیم؛ البته اگر قابل حمل باشند؛ زیرا برخی از آن‌ها متناقض و متعارض‌اند. به هر حال به نظر ما این جمع، جمع خوبی است. این قبیل روایات به صراحت به تعدد نداها اذعان دارد؛ اما مرحوم صدر می‌فرماید که یک ندا بیشتر نیست.

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن أبيه عن أحمد بن عمر الحلبي عن الحسين بن موسى عن فضيل بن محمد بن محمد بن راشد البجلي عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: أما إن النداء من السماء باسم القائم في كتاب الله لبين. فقلت: فأين هو أصلحك الله؟ فقال: في «طسم تلك آيات الكتاب المبين» قوله «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.» قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا و كأنما على رءوسهم الطير.»<sup>۱</sup>

فضیل بن محمد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «بدانید آن ندا که از آسمان به نام قائم است، در کتاب خدا بسیار روشن است. عرض کردم: آن



در کجاست؟ خداوند حال شما را اصلاح فرماید! فرمود: در «طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» که می فرماید: اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان فرودستیم تا گردن‌های ایشان برای آن خاضع و ذلیل شود. آن حضرت فرمود: هنگامی که صدا را بشنوند، همچون کسانی که پرنده بر سرشان نشسته باشد بی حرکت بمانند.»

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني علي بن الحسن التيملي قال حدثنا محمد و أحمد ابنا الحسن عن علي بن يعقوب الهاشمي عن هارون بن مسلم عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: ينادي باسم القائم عليه السلام فيؤق و هو خلف المقام. فيقال له: قد نودي باسمك فما تنتظر؟ ثم يؤخذ بيده فيبايع. قال: قال لي زرارة: الحمد لله قد كنا نسمع أن القائم عليه السلام يبايع مستكراً فلم نكن نعلم وجه استكراهه فعلمنا أنه استكراه لا إثم فيه.»<sup>۱</sup>

عبيد بن زراره از امام صادق عليه السلام روایت کرده است: «نام قائم عليه السلام را می خوانند و در حالی که در پشت مقام است، به خدمتش می رسند و به او عرض می کنند: نام شما اعلام شده، پس منتظر چه هستید؟ سپس دست آن حضرت را گرفته و با او بیعت می کنند.» [راوی] گوید: «زراره به من گفت: خدا را شکر! ما شنیده بودیم که قائم عليه السلام با اکراه بیعت می شود و جهت کراهت آن حضرت را نمی دانستیم؛ بعد فهمیدیم آن کراهتی است که گناهی در آن وجود ندارد.»

این ندا که به نام حضرت بوده، غیر از ندایی است که حقانیت را بیان می کند و به ندایی اشاره دارد که هم زمان با اعلان ظهور است؛ زیرا ما چند

ندا داریم. بنابراین، این ندا آن ندای مورد بحث نیست.

«حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي عن أبيه و وهيب بن حفص عن ناجية القطان أنه سمع أبا جعفر عليه السلام يقول: إن المنادي ينادي أن المهدي من آل محمد فلان بن فلان باسمه و اسم أبيه. فينادي الشيطان: إن فلانا و شيعته على الحق يعني رجلا من بني أمية.»<sup>۱</sup>

ناجیه قطان گوید که شنیده است امام باقر علیه السلام می فرماید: «همانا آن منادی ندا می کند که مهدی [از آل محمد] فلانی فرزند فلانی است؛ با ذکر نام او و نام پدرش. پس شیطان ندا می کند که همانا فلانی و پیروانش بر حق هستند؛ یعنی مردی از بنی امیه.»

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن العباس بن عامر بن رباح الثقفي عن عبد الله بن بكير عن زرارة بن أعين قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ينادي مناد من السماء إن فلانا هو الأمير و ينادي مناد إن عليا و شيعته هم الفائزون. قلت: فمن يقاتل المهدي بعد هذا؟ فقال: إن الشيطان ينادي: إن فلانا و شيعته هم الفائزون لرجل من بني أمية. قلت: فمن يعرف الصادق من الكاذب؟ قال: يعرفه الذين كانوا يروون حديثنا و يقولون إنه يكون قبل أن يكون و يعلمون أنهم هم المحقون الصادقون.»<sup>۲</sup>

زرارة بن أعین گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: نداکننده ای از آسمان ندا می دهد: فقط فلانی امیر است؛ و آوازدهنده ای دیگر ندا می کند:

۱. همان، ص ۲۶۴.

۲. همان، ص ۲۶۵.

فقط علی و پیروان او پیروزند. عرض کردم: پس چه کسی پس از این با مهدی می‌جنگد؟ فرمود: شیطان به نفع مردی از بنی امیه آواز می‌دهد که همانا فلانی و پیروانش پیروزند. عرض کردم: پس چه کسی می‌تواند راست را از دروغ باز شناسد؟ فرمود: آن را کسانی که حدیث ما را نقل می‌کرده‌اند و قبل از اینکه واقع شود می‌گویند که آن، واقع خواهد شد و می‌دانند که آنان همان برحقان راست‌گویند، می‌شناسند.»

«أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بهذا الإسناد عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: هما صيحتان صيحة في أول الليل و صيحة في آخر الليلة الثانية. قال فقلت: كيف ذلك؟ قال: واحدة من السماء و واحدة من إبليس. فقلت: و كيف تعرف هذه من هذه؟ فقال: يعرفها من كان سمع بها قبل أن تكون.»<sup>۱</sup>

هشام بن سالم گوید: «شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: آن‌ها دو صیحه است: يك صيحه در آغاز شب و صيحه دیگر در پایان شب دوم. گوید: عرض کردم: آن چگونه است؟ گوید: آن حضرت فرمود: یکی از آسمان و یکی از ابلیس. پس عرض کردم: این از آن چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: کسی که آن را قبل از وقوع شنیده [و بدان ایمان دارد] می‌شناسد.»

سند این دو سنخ روایت مشکل ندارد؛ به همین دلیل جمع بین آن‌ها این‌گونه است که بگوییم دو ندا با دو مضمون وجود دارد: یکی در اول النهار است و بر حقانیت امیرالمؤمنین عليه السلام تأکید می‌کند؛ و دیگری که عبارت اللیل را دارد، تأکیدش بر امامت امام زمان عليه السلام است.

## جلسه بیست و سوم

مقدمه

یکی دیگر از خصوصیات صیحه که مورد بحث نیز واقع شده، این است که ندا در چه شب یا چه روزی اتفاق می‌افتد؟ در جلسات قبل معلوم شد که ندای مورد بحث در بیست و سوم ماه رمضان و در شب خواهد بود. البته به استثنای صیحه دیگر، در این زمینه دو روایت داریم که ندا و صیحه آسمانی بر شب جمعه تأکید می‌کنند.

### روز و ماه ندا

**روایت اول:** این روایت که مرحوم صدوق در کمال الدین نقل می‌کند، اشکال سندی ندارد. ایشان می‌فرماید: «و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر عن أبي أيوب عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصيحة التي في شهر رمضان تكون ليلة الجمعة لثلاث و عشرين مضين من شهر رمضان.»<sup>۱</sup>

سؤال اینجاست که آیا صیحه در شب بیست و سوم ماه رمضان است یا شب بیست و چهارم آن. در این روایت دارد: «لثلاث مضين من شهر

۱. کمال الدین، ص ۶۵۰، ح ۶ (چاپ دارالصدوق).

رمضان؛ یعنی ۲۳ شب از ماه رمضان گذشته باشد که شب بیست و چهارم ماه مبارک رمضان می‌شود. این معنا مخالف عمده روایات ماست؛ لذا باید این روایت با یکی از توجیحات چندگانه سابق حل شود.

**روایت دوم:** این روایت را مرحوم نعمانی از ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند:

«ثم قال: يكون الصوت في شهر رمضان (مراد از صوت ندا است) في ليلة الجمعة ليلة ثلاث وعشرين.»<sup>۱</sup> در سند این روایت احمد بن یوسف قرار دارد که توثیق نشده؛ به همین جهت، این روایت ضعیف است.

طبق این دو روایت، یکی دیگر از جزئیات بحث صیحه، یعنی روز آن، معلوم شد که بیست و سوم ماه رمضان و مصادف با یکی از لیالی جمعه خواهد بود.

اما در ارتباط با اینکه آیا در ماه‌های دیگر نیز صیحه‌ای خواهد بود یا نه، باید بگوییم آنچه در روایات ما و همچنین روایات اهل سنت آمده و بر آن تأکید شده، صیحه ماه رمضان است؛ البته با این تفاوت که آن‌ها می‌گویند این صیحه در نیمه ماه رمضان رخ می‌دهد.

### بررسی روایات

«الفضل بن شاذان عن محمد بن علي الكوفي عن وهيب بن حفص عن أبي بصير قال قال أبو عبد الله (عليه السلام): ينادى باسم القائم (عليه السلام) في ليلة ثلاث و عشرين و يقوم في يوم عاشوراء و هو اليوم الذي قتل فيه الحسين بن علي (عليه السلام) لكأن في يوم السبت العاشر من المحرم قائماً بين الركن و المقام جبرئيل (عليه السلام) عن يده اليمنى ينادى: البيعة لله.

فتصیر إلیه شیعتہ من أطراف الأرض تطوی لهم طیباً حتی یبایعوه فیما لألله به الأرض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً؛<sup>۱</sup> در شب بیست و سوم به نام مبارک قائم ندا می کنند و در روز عاشورا که در آن روز حسین بن علی (علیه السلام) به تیغ بیداد شهید شده، قیام می کند. گویا می بینم در روز شنبه که مصادف با عاشورا است، قائم آل محمد (علیه السلام) ظهور کرده و در میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در طرف راست او قرار گرفته است و می گوید: بیایید برای خدا با قائم آل محمد (علیه السلام) بیعت کنید. شیعیان او از اطراف زمین با طی الارض خود را به حضور انور او مشرف ساخته، با وی بیعت می کنند و خدای متعال به برکت وجود اقدس او زمین را پر از عدل و داد می کند؛ چنان که مملو از ظلم و جور شده است.»

ادعا شده است که روایت فوق، زمان صیحه را ماه محرم می داند.

اثبات الهداة (ص ۲۸۵) به نقل از کفایة المهتدی (ج ۳، ص ۵۷۰) - نوشته مرحوم میرلوحی (حدود ۱۰۸۵ق) - می گوید هر دو ندای بیست و سوم ماه رمضان و روز عاشورا را در یک روایت آورده است. یعنی اگر روایات دیگر بر فرض قابل حمل بر یکدیگر باشند، این روایت قابل توجیه نیست؛ زیرا در یک روایت دو مطلب متفاوت و متناقض آمده است. البته اکثر روایات ندای بیست و سوم ماه رمضان را بیان کرده اند: «...ینادی فی لیلة ثلاث و عشرين من شهر رمضان و یقوم فی یوم عاشورا فکانی انظر الیه قائماً بین الرکن و المقام و ینادی جبرئیل: البیعة لله؛ فتقبل الیه شیعتہ.» ولی منظور این است که بین زمان ندا و زمان قیام ایشان روز عاشورا، یعنی با فاصله کمتر از سه ماه؛ پس

هیچ تناقض و تضادی در این روایت نبوده و با روایات دیگر تطابق است. روایت بعدی را مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند:

«الفضل عن محمد بن علی عن محمد بن سنان عن حی بن مروان عن علی بن مهزیار قال قال أبو جعفر عليه السلام: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ المَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جِبْرِئِيلُ عليه السلام ينادي: البيعة لله؛ فيملأها عدلاً كما ملئت ظملاً و جوراً؛<sup>۱</sup> گویا می‌بینم که قائم عليه السلام در روز عاشورا و روز شنبه در بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در پیش آن حضرت صدا می‌زند: بیعت از آن خداست. سپس قائم عليه السلام زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان طور که پر از ظلم و ستم شده است.»

این سه روایت، آحاد بوده و به حد استفاضه نرسیده است؛ زیرا برای خبر مستفیض باید بیش از سه روایت داشته باشیم.

طبق برخی روایات ندای دیگری نیز در ماه رجب خواهد بود: امیرالمؤمنین عليه السلام: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله تَلَاثَةَ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوْهَا...»<sup>۲</sup>

«حدثنا محمد بن همام قال حدثنا أحمد بن مابنداذ و عبد الله بن جعفر الحميري قالا حدثنا أحمد بن هلال قال حدثنا الحسن بن محبوب الزرادي قال قال لي الرضا عليه السلام: إنه يا حسن سيكون فتنه صماء... كَأَنِّي بِهِ آيِسُ مَا كَانُوا قَدْ نَادُوا نِدَاءَ يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْبَعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ بِالْقَرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْكَافِرِينَ. فقلت: بأبي و أمي أنت و ما ذلك النداء؟ قال: ثلاثة أصوات في رجب؛ چنان که گویی او را می‌بینم که در نهایت نومیدی مردم، ندایی به گوش ایشان

۱. الغيبة (للطوسي)، ص ۴۵۳.

۲. كفاية الاثر، ص ۱۵۹.

می‌رسد و دور و نزدیک، آن را یکسان می‌شنوند. آن آواز برای مؤمنان رحمت و برای کافران عذاب خواهد بود. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! آن آواز چیست؟ فرمود: سه آواز در ماه رجب برآید.»

دقت کنید که حضرت در این روایت، ندا را بر صوت و صوت را بر ندا اطلاق کردند و فرمودند: «شروعش در ماه رجب است.»

با بیان روایات فوق معلوم شد که نداها منحصر در ماه رمضان نیست؛ ولی ندایی که تأکید بیشتری بر آن شده، ندای بیست و سوم ماه رمضان است.

اکنون به این سؤال می‌پردازیم که آیا این ندا یا صیحه در کتب عامه نیز آمده است یا خیر. در کتاب‌هایی که در اختیار داریم، اعم از کتب قدمای اهل سنت و معاصران آن‌ها، به مسئله ندا اشاره و حتی در برخی از آن‌ها بابتی به این عنوان اختصاص داده شده است. به عنوان مثال در کتاب اتحاف الجماعة بما جاء فی الفتن والملاحم و اشراف الساعة نوشته حمود بن عبدالله تویجیری (ج ۳، ص ۲۹۷) بابتی تحت این عنوان آمده است: «باب ما جاء فی نداء المنادی بین یدی الصیحة». بنابراین، بحث ندا در کتاب‌های اهل سنت نیز آمده؛ ولی ایشان آن را بر قیامت تطبیق می‌دهند.

### ندای آسمانی در کتب روایی اهل سنت

**روایت اول:** کتاب اتحاف الجماعة از ابوسعید خدری نقل می‌کند: «ینادی مناد بین یدی الصیحة: یا ایها الناس اتکم الساعة. فیسمعه الاحیاء و الاموات.»

در روایات ما نیز همین تعابیر آمده است؛ اما در اینجا می‌گویید: بعد از



این ندا خدا از عرش به آسمان اول می آید و می گوید: «ثم ینادی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار.» اما در روایت احتجاج طبرسی می بینیم که امام رضا علیه السلام چگونه با تفکر غلط جسمیت و تشبیه برخورد می کند.<sup>۱</sup>

جریان سلفی گری که ریشه اش به احمد بن حنبل بر می گردد، در مقابل جریان عقل گرایی خیلی تلاش می کرد و گمان داشت که راه مقابله با عقل گرایی، جمود بر ظواهر الفاظ احادیث و آیات قرآن است و نباید آن ها را تأویل کرد. از همین رو آیاتی از قبیل «یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ» (قلم، ۴۲)، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه، ۵)، «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (فجر، ۲۲) و... را بر ظاهر حمل می کند؛<sup>۲</sup> یعنی خدا دست دارد، چشم دارد، روی عرش نشسته است، پایش را در جهنم می گذارد تا آتش جهنم پر شود و می گوید: دیگر کسی را وارد جهنم نکنید، دیگر جا نیست. شب های جمعه به آسمان اول می آید و به مردم می گوید: دعایی ندارید؟ العیاذ بالله. وقتی به امام علیه السلام گفتند که این مطالب را می گویند، فرمود: «لعن الله المحرفین ان الله ینزل ملائکته.»<sup>۳</sup>

معروف است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الله خلق آدم علی صورته»؛<sup>۴</sup> اما این ها ضمیر را در کلمه صورت به خداوند برمی گردانند و می گویند: خداوند حضرت آدم علیه السلام را به قیافه خودش یعنی خدا آفریده است. وقتی این مطلب

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۳۸۸، مناظرات امام رضا (ع).

۲. همان.

۳. المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۳۲۵ و ۸۹۹؛ ر.ک: معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹۲.

۴. احتجاج، ج ۲، ص ۳۸۵ (چاپ دارالأسوة).

به امام رضا علیه السلام رسید، حضرت آن‌ها را لعنت کرد و فرمود: «روزی گذر پیامبر صلی الله علیه و آله به دو نفر که دعوا می‌کردند افتاد. یکی به دیگری می‌گفت: «قبیح الله وجهک و وجه من یشبهک.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این حرف را نزن؛ چراکه خداوند آدم را شبیه این مرد آفریده است.»

این مسائل انحرافی از همان ابتدا مطرح بوده است و آن‌ها نیز حاضر نبوده‌اند که حرف را از منبع زلال آن که اهل بیت علیهم السلام هستند، دریافت کنند. امام رضا علیه السلام عالم آل محمد صلی الله علیه و آله است و حضور حضرت در مرو و خراسان و مناظرات ایشان برای همه ثابت کرد که اگر عالمی روی کره زمین وجود دارد، تنها علی بن موسی الرضا علیه السلام است. اما آن‌ها حتی همان حرفی که خودشان از حضرت تقاضا کردند، یعنی حدیث سلسله‌الذهب را - که فقط نویسندگان آن قریب به ۲۹ هزار نفر بودند<sup>۱</sup> - قبول نکردند. این ظلم به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است.

آن‌ها تأویل را شرک می‌دانند. اگر تأویل شرک باشد، باید گفت خود خدا نیز از بین می‌رود و تنها صورت او باقی می‌ماند؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، ۸۸). پس ما ناچاریم که تأویل کنیم.

**روایت دوم:** کنز العمال از کتاب المتفق خطیب بغدادی (۴۶۳ق) از ابن عباس نقل می‌کند: «یوشک المطلع ان یطلع. قیل له: و ما المطلع مناد ینادی یسمعه ما من حی ولا میت الا کائما ینادی فی اذنه.»

۱. حاکم این مطلب را نقل کرده، ولی در کتاب‌هایشان نیست.

**روایت سوم:** عقبه بن عامر<sup>۱</sup> می گوید: «قال رسول الله ﷺ: تطلع عليكم قبل الساعة سحابه سوداء من قبل المغرب مثل الترس<sup>۲</sup> فما تزال ترتفع حتى تملئ السماء ثم ينادى مناد: ايها الناس فيقبل الناس بعضهم على بعض هل سمعتم؟ فقال بعض: نعم وانما يشك. ثم ينادى الثاني: هل سمعتم؟ ثم ينادى: ايها الناس اتى امر الله فلا تستعجلوه. فوالذي نفسي بيده...»<sup>۳</sup>

آن ها قسمتی از روایت را که به نفعشان است، باقی می گذارند و قسمت هایی را که به نفعشان نیست، حذف می کنند؛ از جمله عباراتی که بر نام حضرت مهدی ﷺ تأکید دارد. از این رو، بعید نیست که در این روایت نیز دست برده باشند؛ چون در آن «ینادی باسم المهدی ﷺ و اسم ایبه و جده» بوده است. لازم به ذکر است که دس در روایات، در زمان امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نیز بوده است. این تحریف حقایق حتی در کتاب های خودشان نیز بوده است.

در ادامه این روایت می گوید: «فوالذي نفسي بيده ان الرجل لينشران الثوب فما يظويانه ويتبايعانه.» این روایت را حاکم در مستدرک نقل کرده است. بحثی را نیز بعدها درباره او ارائه خواهیم داد.

۱. این شخص که از اصحاب پیامبر ﷺ نیز بوده، همان قاتل عمار یاسر است. وی نزد اموی ها بسیار مقرب بوده است. تا جایی که امویان به او می گفتند: دستی که با آن عمار را کشتی بده تا ببوسیم. او هر وقت نیاز بود، بدون گرفتن وقت قبلی نزد آن ها می رفت؛ چون کسی را کشته بود که ایمان سراسر وجودش را فراگرفته بود: «عمار مع الحق ملی الإيمان إلی ماشه.»

۲. ترس: سپر.

۳. المعجم الكبير، ج ۱۷، ص ۳۲۵ و ۸۹۹؛ ر.ک: معجم الاحادیث الامام المهدی ﷺ، ج ۲، ص ۲۹۲.

## جلسه بیست و چهارم

### مقدمه

بحث صیحه و ندای آسمانی یا صوت که در روایات آمده، یکی از علائم حتمی ظهور امام زمان علیه السلام بوده و روایات متعددی با تأکیدات فراوان در این زمینه وارد شده است. به عنوان نمونه این مضمون در روایات وجود داشت که اگر سایر علامت‌ها مشکل را حل نکنند و مردم را از شبهه بیرون نیاورند، این علامت جایی برای شبهه باقی نمی‌گذارد.

### دیدگاه عامه نسبت به ندا

ما روایات صیحه را از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام از کتاب کافی شریف و دیگر کتاب‌ها بیان کردیم. اکنون نیم‌نگاهی به کتب اهل سنت خواهیم داشت تا روشن شود آیا آن‌ها نیز این تفصیلات را دارند یا خیر. با نگاهی کوتاه در کتاب‌های دسته اول اهل سنت متوجه می‌شویم که بحث صیحه و ندا در کتب آنان نیز آمده است؛ ولی گاهی آن را به ساعت و قیامت ربط داده‌اند. البته اشکالی نیز ندارد؛ چون خود جریان ظهور امام عصر علیه السلام از علائم قیامت است.

گاهی نیز آن را به حضرت عیسی علیه السلام ربط داده‌اند. حال آیا با این کار

می‌خواهند شأن حضرت مهدی علیه السلام را تقلیل داده، محوریت را به حضرت عیسی علیه السلام بدهند یا خیر؟ ما شکی نداریم که حضرت عیسی علیه السلام تشریف می‌آورند و در رکاب حضرت مهدی علیه السلام هستند و به ایشان اقتدا می‌کنند.

البته گاهی نیز در روایاتشان تصریح می‌شود که این ندا در چه زمانی و توسط چه کسی سر داده می‌شود. ناگفته نماند که ما به این نمی‌پردازیم که این کتاب‌ها و اشخاص از نظر ما چقدر اعتبار دارند؛ زیرا در مقام ارزیابی نیستیم و فقط می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا مسئله ندا با این تفصیلات در کتاب‌های اهل سنت نیز بازتاب داشته است یا خیر.

اکنون به چند کتاب اهل سنت که در آن‌ها به این مطلب تصریح شده اشاره می‌کنیم:

یکی از آن‌ها مستدرک حاکم است. وقتی در مقام مناظره با اهل تسنن به روایتی از کتاب مستدرک حاکم استناد می‌کنیم، می‌گویند این کتاب اعتبار ندارد و او شیعه بوده است. در جواب باید گفت که خیر؛ اولاً: او به این معنای اصطلاحی شیعه نیست؛ و ثانیاً: کتابش نزد اهل سنت مورد اعتبار.

دو کتاب دیگر عقد الدرر مقدسی سلمی است - که چاپ اولش در مصر بود - و سنن ابوعمر و عثمان بن سعید دانی است که از کتاب‌های قدیمی به شمار می‌رود.

ابو امامه می‌گوید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یكون في رمضان صوت»؛ در رمضان صوتی خواهد بود. ما با روزش کاری نداریم؛ زیرا مهم این است که در روایات ما نیز همین مطلب آمده است. «قالوا: یا رسول الله صلی الله علیه و آله فی اوله او فی وسطه او فی آخره؟ قال: بل فی النصف من رمضان اذا كانت لیلة النصف الجمعة

فی شهر رمضان»؛ ما دو روایت را در این زمینه بیان کردیم؛ با این تفاوت که در عمده روایات ما شب بیست و سوم ماه رمضان آمده بود. «یکون صوت من السماء یصعق له سبعون الفاً»؛ هفتاد هزار نفر از ترس می میرند. حال آیا واقعاً همین تعداد از بین می روند یا این عدد کنایه از کثرت است؟ «و یخرس فیهِ سبعون الفاً... و یتبعه صوت آخر. فالصوت الاول صوت جبرئیل وصوت الثانی صوت الشیطان». مگر در روایات ما غیر از این وجود دارد؟ «فصوت فی رمضان...»؛ گریز از قانون و هرج و مرج در ماه شوال. «وتیمز القبائل فی ذی القعدة و یغار علی الحاج فی ذی الحجة»؛ برای حجاج امنیت نیست. «واما المحرم اوله بلاء و آخره فرج علی امتی.»

این روایت را ابوامامه از ابوعمرو دانی (سنن عثمان بن سعید مقری<sup>۱</sup>) نقل کرده است. حدیث فوق را ابن المنادی از ابن الدیلمی با این اضافه نقل می کند: «... یعمی سبعون الفاً و یتیه سبعون الفاً»؛ اصلاً برخی در این جریان مفقود و سربه نیست می شوند.

شهر بن حوشب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می کند: «فی المحرم ینادی مناد من السماء علی ان صفوة الله من خلقه فلانا فاسمعوه له و اطیعوه.» ما در بحث قبل گفتیم که یکی از صیحه ها در ماه محرم و بعد از ظهور و بیعت جبرئیل ﷺ با امام زمان ﷺ است. این روایت را ایشان از کتاب الفتن ابو عبد الله، نعیم بن حماد، نقل می کند. ابن حماد در قرن سوم می زیسته است (۲۲۸ق) و این روایت را یک قرن قبل از مرحوم نعمانی و کتاب های ما نقل می کند.

عبدالله بن مسعود از نبی اکرم ﷺ نقل کرده است: «اذا کان الصیحة فی رمضان...

۱. ابوعمرو، عثمان بن سعید بن عثمان اموی قرطبی دانی مقری.

و تسفک الدماء فی ذی الحجة والمحرّم، و ما المحرم؟ یقولها ثلاث هیئات هیئات هیئات یقتل الناس فیها هرجا مرجا قلنا؛ و مالصیحة؟ قال هدّة النصف من شهر من رمضان؛<sup>۱</sup> اگر چنین باشد، با روایات ما تعارضی ندارد؛ زیرا در روایات ما نیز فرعه وجود دارد و گفتیم فرعه غیر از نداست. «تكون فی لیلة الجمعة حتی توقض النائم و تقعد القائم و تخرج العواتق من خدورهن، التي كثیرة الزلازل»؛ حال، آیا این عبارت اخیر را حمل بر ظاهر کنیم و بگوییم که مقصود، كثرت زلزله هاست یا اینکه بگوییم کنایه از سقوط و متزلزل شدن خیلی از حکومت هاست؟ «فاذا صلیتم الفجر من یوم الجمعة فادخلوا بیوتکم و اغلقوا ابوابکم و دثروا انفسکم و سدوا ابوابکم»؛ چرا باید چنین کنیم؟ آیا طبق تفسیر مادی از بمب های خاصی می خواهند استفاده کنند یا مسئله دیگری در میان است؟ «سدوا آذانکم فاذا احسوا بالصیحة فخرؤا لله سجدا و قولوا سبحان القدوس...».

در تفصیل دیگری از شهر بن حوشب به نقل از ابو عمرو دانی آمده است: «سیکون فی شهر رمضان صوت... تسیل فیہ الدماء حتی یحرق صاحبکم فیوتی بین الرکن والمقام فیبایع وهو کاره و یقال له ان ابیت...»؛ به حضرت می گویند باید پذیرد. بعد از اینکه حضرت پذیرفت، «یرضی به ساکن الارض والسماء».<sup>۳</sup>

روایت بعدی از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «انظروا الفرج فی ثلاث. قلنا: یا امیر المؤمنین (علیه السلام) و ما هی؟ قال: اختلاف اهل الشام بینهم، رایات السود من خراسان والفرعة فی شهر رمضان. قیل: و ما الفرعة؟ قال: او ما سمعت قول الله " و ان

۱. هدة به صدای افتادن شی سنگین گویند.

۲. فتن ابن حمّاد، ص ۲۲۸، ح ۶۳۸.

۳. السنن الواردة فی الفتن و غوائلها، ج ۴، ص ۹۳۳، ح ۴۹۳؛ معجم احادیث الامام المهدي (علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۰۵.

نشا نزل من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين<sup>۱</sup>». از امیرمؤمنان (علیه السلام) دو یا سه روایت با این مضمون رسیده است.

روایت بعدی از امام باقر (علیه السلام) است: «الصوت في شهر رمضان فاسمعوا و اطيعوا وفي آخر النهار صوت ملعون ابليس التي يقال: ان فلان قد قتل مظلوما (اشاره به خلیفه سوم) یشکک الناس و یفتنهم و کم فی ذلک الیوم من شاک متحیر. فاذا سمعتم الصوت في رمضان فلا تشكوا انه صوت جبرائيل و علامة ذلك انه ينادی باسم المهدي (علیه السلام) و اسم ابيه.»

در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «اذا نادى مناد من السماء ان الحق في آل محمد ص فعند ذلك يظهر المهدي (علیه السلام)».

در کتاب فتن ابن حماد آمده است: «ینادی المنادی من السماء باسم المهدي (علیه السلام) فیسمع من بالشرق و من بالمغرب حتی لا یبقی راقدا الاستیقظ و لا قائم الا قعد و لا قاعد الا قام علی رجليه فرعا من ذلك. فرحم الله عبدا سمع ذلك الصوت فاجاب فان الصوت الاول هو صوت جبرائيل الروح الامين (علیه السلام)».

این روایات را اهل سنت گاهی از ائمه معصوم (علیهم السلام) و گاهی از شخصیت‌های معروف خودشان نقل می‌کنند. از کثیربن‌مره نقل شده است: «آية حوادث في رمضان علامة في السماء بعدها اختلاف ...»

این روایات را از کتاب عقد الدرر بیان کردیم.<sup>۱</sup> خود مؤلف این کتاب در مقدمه می‌گوید که من این مطالب را از کتاب‌های دسته اول و از صحیحین نقل می‌کنم؛ یعنی اگر در یکی از آن‌ها باشد، بیان می‌کنم؛ سپس از مستدرکات و اگر در آن‌ها نبود، از سنن نقل می‌کنم.

۱. عقد الدرر، مقدمة التحقيق، ص ۱۱.



«عن حذيفة بن اليمان في السفيناني و مايفعله من الفجور و القتل فعند ذلك ينادى مناد من السماء، ايها الناس ان الله قد قطع من مدة الجبارين و المنافقين و اشياعهم»؛ مهلت حكومت جباران و منافقان و پيروانشان به سر رسيد. «و والله انكم خير امة محمد ﷺ؛ فالحقوا به بمكة فانه المهدي ﷺ... قال حذيفه فقال عمران بن الحصين: يا رسول الله كيف دعانا بهذا؟ قال هو رجل من ولدي.»

پيش از اين گفتيم در روايات ما آمده است كه هرچه نتواند شك را برطرف كند، چند چيز، شكي باقي نمي گذارد: از فرزندان رسول الله ﷺ بودن، وراثت در علم ائمه عليهم السلام و مسئله ندا به اسم حضرت كه در ميان اين سه مورد، بر مسئله ندا بسيار تأكيد شده است. اگر با وجود اين علائم كسي شك كند، مشكل از جانب خودش خواهد بود.

حضرت بعد از ورود به مكه اولين كاري كه مي كنند، آزاد كردن زنداني هاي حجاز است. در روايات دارد: «يستخرج من في السجن من بني هاشم»؛ چقدر سادات بدون محاكمه در بند هستند!

امروز مشكل مسلمانان، منافقان هستند كه زمام امور را به دست گرفته و بدتر از يهود با مردم برخورد مي كنند. آن ها پاك ترين زمين ها را در اختيار دارند و اقدام به كشتار مسلمانان در سراسر دنيا مي كنند. پس اولين درگيري امام ﷺ در حجاز با گروه تكفيري هاست. حضرت سرانشان را در شش نوبت مجازات مي كند. دست هاي برخي را قطع و برخي ديگر را به ديوار كعبه آويزان كرده، بر آن ها مي نويسند: «هؤلاء سراق الكعبة»؛ اين ها حراميان حرم اند، نه خادمان آن. اولين تعدي و تجاوز و اعلام جنگ با امام زمان ﷺ از ناحيه

همین هاست. زمانی که حضرت، سفیرش را به مکه می فرستد، به محض اینکه پیام ایشان را می خوانند، دست و پایش را می بندند و او را در خود مسجد الحرام به قتل رسانده و سر می برند. این ها خطر هستند و لذا حضرت مهدی علیه السلام قبل از درگیری با یهود با آن ها درگیر می شوند.

### شخصیت حاکم نیشابوری و جایگاه مستدرک نزد اهل سنت

حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ق) صاحب مستدرک است. کتاب مزبور روایات زیادی در کتاب های ما نیز درباره مهدویت و علائم ظهور دارد. در این کتاب آورده است که وی از نظر اهل سنت شخصیت مهمی است. ذهبی (۶۷۳-۷۴۸ق) درباره او می گوید: «الامام الحافظ الناقد العالم شیخ المحدثین النیسابوری الشافعی صاحب التصانیف»؛ پس نگویید او شیعه بوده است. وی در سال ۳۲۱ هجری در نیشابور متولد شد و حدود دوهزار استاد دیده است. درباره تسلط ایشان در مباحث علمی چنین عباراتی گفته شده است: «صنف و خرّج و جرح و عدل و صحح و علل (در رجال و درایه)». درباره او همچنین گفته شده است: «و کان من مجور العلم علی تشیع قلیل فیه»؛ او رافضی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر همه مقدم بدارد و بگوید حضرت علی علیه السلام امام اول است. وی حتی شیعی که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر شیخین مقدم بدارد، نیست؛ بلکه مقداری شیعه است که آن نیز به خاطر تصحیح حدیث طبر بوده است. از هروی در مورد حاکم پرسیدند. او گفت: «امام فی الحدیث اما رافضی خبیث». اما ذهبی این حرف را نپذیرفته و گفته است: «کلا لیس هو رافضی»؛ بلی یتشیع»؛ او امیرالمؤمنین علیه السلام را بر خلفا مقدم نمی دارد؛ البته مقداری شیعه گری دارد.

ابن طاهر در مورد او می‌گوید: «شدید التعصب للشيعة في الباطن و كان يظهر التسنن في التقديم و الخلافة و كان منحرفا غالبا عن معاوية و اهل بيته. يتظاهر بذلك و لا يعتذر منه.» دقت کنید! او انحراف دارد و علامت انحرافش عدم پذیرش یزید و معاویه است. او حتی از این مطلب عذرخواهی نیز نمی‌کند. روزی کسی به منزل حاکم رفت و دید که او خانه نشین شده است و منبرش را شکسته‌اند. به او گفتند: «مشکل تو این است که از این‌ها تعریف نمی‌کنی.» او گفت: «من هرگز از این شجره ملعونه دفاع نمی‌کنم.» این مطالبی بود که باید نسبت به شخصیت حاکم گفته می‌شد.

اما مشکل دیگری که حاکم از نظر آن‌ها دارد، تصحیح روایت طیر است. روزی در جلسه‌ای از او درباره این حدیث پرسیدند: «اللهم أنتني باحب الخلق اليك...» حاکم به آن‌ها گفت: «این حدیث صحیح نیست؛ چون اگر صحیح باشد، لازمه‌اش این است که «ما كان احد افضل من علي (عليه السلام) بعد النبي (صلى الله عليه وسلم)».

ذهبی می‌گوید: «هی حکایة قویة»؛ این کلام درست است؛ ولی لازمه‌ای دارد که آن را نمی‌توانیم قبول کنیم. ذهبی می‌گوید: «شما که گفتید این روایت ضعیف است، چرا آن را در مستدرک نقل کردید؟» اما خود ذهبی درباره این حدیث می‌گوید: «من طرق حدیث طیر را در یک جلد جمع کردم. همچنین طرق حدیث "من كنت مولاة فهذا علی مولاة" را نیز نقل کرده‌ام که از حدیث طیر نیز صحیح‌تر است. علاوه بر آن، طرق حدیث "یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق" را نیز گرد آورده‌ام. سپس می‌گوید: «و هذا (اشاره به روایت لایحبک) اشکل الثلاثة فقد احبه قوم لا خلاق لهم و ابغضه قوم من النواصب»؛ کسانی او را دوست دارند که آدم‌های بدی هستند و کسانی او را دشمن می‌دارند که انسان‌های اهل‌نماز و عبادت هستند؛ از

همین رو ما نمی‌توانیم این حدیث را بپذیریم.

ابوسعبد مالینی به کتاب مستدرک این‌گونه اشکال می‌کند: «طالعت کتاب المستدرک الذی صنفه الحاکم لن ارفیه حدیثاً صحیحاً علی شرطیہما؛ کتاب مستدرک را که حاکم آن را نگاشته، مطالعه کردم، [او اشتباه کرده است] هیچ حدیث صحیحی را بر آن دو شرط، در آن نیافتم.»

ذهبی در جوابش می‌گوید: «هذه مکابره و غلو و لیست رتبة ابی سعد ان یحکم بهذا»؛ تو در حدی نیستی که اظهار نظر کنی. «بل فی المستدرک شیء کثیر علی شرطیہما و شیء کثیر علی شرط احدہما (مسلم یا بخاری) و لعل مجموع ذلک ثلث الکتاب بل اقل... و قطعة من الکتاب صالح و حسن و جید نحو ربعه»؛ او می‌گوید در این کتاب عجایبی وجود دارد که مشتمل بر حدود صد روایت می‌شود و «یشهد القلب ببطلانها کنت افردت... حدیث الطیر بنسبتہا سماء.»

به اجمال باید گفت که حاکم از نظر اهل سنت جایگاه والایی دارد و کتابش نیز آن‌گونه که برخی گفته‌اند، ضعیف نیست.

تا اینجا نقل و بررسی روایات فریقین درباره ندای آسمانی انجام گرفت و بحث در یکی یا بیشتر بودن آن نیز مطرح گردید. عمده این نداها مربوط به ماه رمضان است که پس از آن مقدمات حتمی ظهور امام عصر علیه السلام، تقریباً شصت و اندی روز پس از صیحه رخ می‌دهد. اللهم اننا الطلعة الرشيدة والعزة الحميدة و اکحل نواظرنا یروء یاها و اجعلنا من انصاره و اعوانه و المستشهدین بین یدیه.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

نجم‌الدین طبسی

قم مقدس

## فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، تصحیح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، ج ۱، مکتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، تحقیق: عراقی، مجتبی، ج ۱، دار سید الشهدا علیه السلام، قم، ۱۴۰۵ق.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، تصحیح: طناحی، محمود محمد، ج ۴، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ش.
۴. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، الكامل فی التاریخ، ج ۱، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، تصحیح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۵ق.
۶. ----- علل الشرائع، ج ۱، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ش.
۷. ----- من لا یحضره الفقیه، تصحیح: غفاری، علی اکبر، ج ۲، دفتر انتشارات اسلام، قم، ۱۴۱۳ق.
۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۹. ابن خلدون حَضْرَمِي، عبد الرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: شحادة، خلیل، ج ۲، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ق.

## فهرست منابع

۱۰. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: شیرى، علی، چ ۱، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ابن فقیه، احمد بن محمد، البدان، تحقیق: هادی، یوسف، چ ۱، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، چ ۱، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۱۳. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، چ ۱، مؤسسه فرهنگى صاحب الامر علیه السلام، قم، ۱۴۱۶ق.
۱۴. استرآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، تحقیق: استادولی، حسین، چ ۱، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۵. بحرانی، هاشم بن سلیمان، المعجة فیما نزل فی القائم الحجة علیه السلام، تحقیق: زکی، طالب، چ ۱، دار المودة، قم، ۱۴۲۷ق.
۱۶. ----- حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام، چ ۱، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ق.
۱۷. ----- البرهان فی تفسیر القرآن، چ ۱، مؤسسة البعثة قسم الدراسات الإسلامية، قم، ۱۴۱۵ق.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق: زکار، سهیل، چ ۱، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۱۹. نیلی، بهاء الدین، علی بن عبد الکریم، سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزمان، تحقیق: عطار، قیس، چ ۱، دلیل ما، قم، ۱۳۸۴ ش.
۲۰. بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقى التقدیم، تحقیق: بهبودی، محمد باقر، چ ۱، المكتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۴ق.

## فهرست منابع

۲۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تصحیح: محدث، جلال الدین، چ ۱، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۹۵ق.
۲۲. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۲۳. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمودی، محمدباقر، چ ۱، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۱ق.
۲۴. حسن بن علی رضی الله عنه (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري رضی الله عنه، تصحیح: مدرسه امام مهدی رضی الله عنه، چ ۱، انتشارات مدرسة الإمام المهدي رضی الله عنه، قم، ۱۴۰۹ق.
۲۵. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: سیری، علی، چ ۱، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۶. خویی، سید ابولقاسم، معجم رجال الحدیث، چ ۱، مرکز نشر الثقافة الإسلامية فی العالم، نجف، ۱۳۹۰ق.
۲۷. ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۲۷ق.
۲۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، چ ۱، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۲۹. ----- جامع الاحادیث، چ ۱، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳۰. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، چ ۱، اعلمی، بیروت، ۱۱۰۴ق.
۳۱. ----- وسائل الشیعة، تصحیح، مؤسسة آل البيت رضی الله عنهم، چ ۱، مؤسسة آل البيت رضی الله عنهم، قم، ۱۴۰۹ق.

## فهرست منابع

۳۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۳۳. طبسی نجفی، محمدرضا، الشيعة والرجعة، تصحيح: طبسی، عمادالدين، چ ۳، آداب، نجف، ۱۳۸۵ق.
۳۴. طریحی، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، تحقيق: حسینی اشكوری، احمد، چ ۳، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، تصحيح: مؤسسة البعثة، چ ۱، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.
۳۶. -----، تهذيب الأحكام، تحقيق: موسوی خراسان، حسن، چ ۴، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۳۷. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تصحيح: رسولی محلاتی، سیدهاشم، چ ۱، المطبعة العلمية، تهران، ۱۳۸۰ق.
۳۸. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، الخرائج والجرائح، تحقيق: مؤسسة الامام المهدي ﷺ، چ ۱، مؤسسه امام مهدي ﷺ، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۹. قمی، عباس، فیض القدير فيما يتعلق بحديث الغدير، چ ۱، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.
۴۰. قمی، عباس، سفينة البحار، چ ۱، اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.
۴۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقيق: موسوی جزایری، طیب، چ ۳، دار الكتاب، قم، ۱۳۶۳ش.
۴۲. کاظمی، مصطفی بن ابراهیم، بشارة الإسلام فی علامات المهدي ﷺ، تحقيق: حسن، نزار، چ ۱، مؤسسه البلاغ، بیروت، ۱۴۲۸ق.
۴۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقيق: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، چ ۴، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.



## فهرست منابع

۴۴. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی، تحقیق: شعرانی، ابوالحسن، چ ۱، المكتبة الإسلامية، تهران، ۱۳۸۲ق.
۴۵. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایة فی علم الدرایة، تحقیق: مامقانی، محمدرضا، چ ۱، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ق.
۴۶. ----- تنقیح المقال فی علم الرجال، تحقیق: مامقانی، محمدرضا، چ ۱، انتشارات مؤسسة آل البيت (علیه السلام) لإحياء التراث، قم، ۱۴۳۱ق.
۴۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، چ ۲، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴۸. ----- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (علیه السلام)، تحقیق: رسولی محلاتی، سیدهاشم، چ ۲، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۴ق.
۴۹. مقدسی شافعی سلمی، یوسف بن یحیی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر (علیه السلام)، چ ۳، مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۴۲۸ق.
۵۰. مؤسسه معارف اسلامی، معجم الأحادیث الإمام المهدي (علیه السلام)، چ ۲، مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۴۲۸ق.
۵۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، تحقیق: علی اکبر، غفاری، چ ۱، صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.
۵۲. نعیم بن حماد، الفتن، تصحیح: شوری، مجدی بن منصور، چ ۲، دار الکتب العلمية، بیروت، ۱۴۲۳ق.
۵۳. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چ ۱، مؤسسة آل البيت (علیه السلام)، قم، ۱۴۰۸ق.
۵۴. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح: انصاری زنجانی خوئینی، محمد، چ ۱، الهادی، قم، ۱۴۰۵ق.
۵۵. هیشمی، علی بن ابوبکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الکتب العلمية، بیروت، ۱۴۰۸ق.